



برآمدن نهال تربیت و تعلیم در منطقه‌ای محروم

نگارنده: جناب آقای ابطحی

چکیده

- در این گزارش با شکل‌گیری مجموعه‌ی راه‌هدایت زاهدان آشنا می‌شوید و همچنین موضوعات زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد:
۱. برای رشد مدرسه در یک منطقه محروم اولین نیاز و ضرورت امکانات نیست.
 ۲. اولین ضرورت انگیزش و امید و هدف است، امکانات خواهد آمد.
 ۳. بچه‌ها برای رشد باید همراهی شوند و آن هم وقت و حضور معلم راهنما را می‌خواهد.
 ۴. بچه‌ها از مدرسه فارغ التحصیل می‌شوند ولی جریان تربیت باید ادامه یابد و هنوز کارهای زیادی مانده است برای بعد از آن.
 ۵. فارغ التحصیلان یکی از ارکان بقا و تداوم رشد یک مدرسه هستند اما این بقا رمز و رازی هم دارد که به آن پرداخته شده است.

به نام خدا

موضوع هفته

برآمدن نهال تربیت و تعلیم
در منطقه ای محروم



ارائه دهنده این هفته :

جناب آقای دکتر

ابطحی

از فعالان عرصه تعلیم و
تربیت

۲۰ تا ۲۴ شهریورماه





فهرست

۴.....	مقدمه
۴.....	معرفی مجتمع راه هدایت در شهر زاهدان
۵.....	دوره‌های تحولی مدرسه زاهدان
۶.....	اجرائیات مؤسسه، حجاب تربیت و آموزش
۸.....	خوش نامی مدرسه
۸.....	آموزش‌های خوب ولی با اثر عملی اندک برای معلمان
۹.....	توهم رشد
۹.....	مقاومت عملی در مقابل معلم راهنمایی
۱۰.....	چند نکته در مورد راه اندازی یک مجتمع در زاهدان
۱۰.....	نگاه به شورا، ملاقات دوستان یا تصمیم‌سازی
۱۱.....	خلوص بی‌پایان و عدم تطبیق با سیستم مدرسه‌های نوین
۱۵.....	ادامه گزارش روند تحولی مدرسه : گزارش‌های هشدار دهنده
۱۶.....	شاخص: رفتن بچه‌ها از راهنمایی ما به مدارس برتر
۱۶.....	اصلاحات سطحی
۱۶.....	مشکلات زیر پوستی مدرسه
۱۷.....	گزارشی در مورد متوسطه دوره اول
۵۰.....	خلاصه صحبت تا این جا
۵۰.....	حضور تمام وقت یک تهرانی در محیط مدرسه
۵۱.....	اولین اقدامات اصلاحی
۵۱.....	یک شروع جدید با بچه‌ها
۵۲.....	مصائب و مزایای کادر جوان
۵۵.....	تجربه نشاط و انگیزش در دانش‌آموزان
۵۷.....	ظهور تدریجی تأثیرات معنوی و تربیتی در بچه‌ها
۵۹.....	الدرس و ما ادریک مالدرس
۵۹.....	پادگان شیرین پیش دانشگاهی
۶۳.....	خلاصه‌ی مباحث
۶۳.....	کوچک کردن مدرسه برای پایه‌گذاری یک نهاد
۶۳.....	زنده باد جوان ، پاینده باد پیر
۶۵.....	اقدامات راهبردی و تغییرات ساختاری



۶۷	گزارشی از شرایط امروز دبیرستان راه هدایت
۹۴	شتاب‌زدگی در تعیین رشته بچه‌ها
۹۴	مدرسه یا پاتوق فارغ التحصیلان
۹۸	جوانان دل‌نازک و مریبان دلگیر
۹۹	خلاصه مطالب
۱۰۰	راه اندازی هیأت فارغ التحصیلان
۱۰۱	سختی ساختار شکنی فرهنگی
۱۰۱	رفتن به شهرستان و عبور از بت تهران
۱۰۲	عشق آسان نمود اول
۱۰۲	ناگفته‌ها و مراحل بعدی رشد مدرسه
۱۰۲	عکس‌های پایانی



مقدمه

به جمع حاضران و اعضای گروه سلام عرض می‌کنم. اینجانب زاهدانی نیستم ولی به دلیل ۲۵ سال رفت و آمد مستمر و زندگی با برادرانم در این شهر آنجا در حکم وطن دوم من شده است و به این امر مفتخر هستم و لذا بعد از این، سخن از ما می‌گویم یعنی هویتی که در یک جمع صمیمی از همکاران در این منطقه شکل گرفته است و همه بومی آنجا هستند. کسی از تهران در میان آن‌ها زندگی نمی‌کند ترکیبی از مناطق سیستان و بلوچستان و بیرجند و مشهد و کرمان و یزد. نه مدیر تهرانی است و نه معلمان و مربیان و نه دانش‌آموزان. همه متعلق به همین منطقه هستند، اینجا زندگی می‌کنند و اینجا کار می‌کنند و نوعاً همین‌جا هم می‌میرند.

ما در محضر مدارس محترمی که پر از کارافرینی و نوآوری و تحول است حرفی برای گفتن نداریم و بیشتر زانوی ادب در محضر عزیزان می‌زنیم و یاد می‌گیریم. گرچه توان و امکانات ما مثل مدارس تهران و سایر شهرهای بزرگ نیست ولی ما هم تلاش کردیم همراه با آن‌ها به افق‌های بلند تربیت نسل بعد خود بنگریم و به آرمان‌های مقدس آن‌ها در تعالی فرزندانمان متعهد شویم. استان ما از نظر رتبه آموزشی در کشور حدود ۲۹ و ۳۰ می‌باشد. یعنی آخر لیست است ولی تا حدی از نظر هوا سالم است. بچه‌های ما رتبه‌های برتر کنکور را کمتر تجربه کرده‌اند ولی احتمالاً مشکلشان هوش و استعداد نیست. نوجوانان ما در معرض مشکل کار و نبودن صنعت و کشاورزی و امثال آن هستند ولی به نظر نمی‌رسد که نقص خلقتی داشته باشند یا سهمشان در دین خواهی و وطن دوستی از بقیه مملکت کمتر باشد گرچه ممکن است از نظر برخی مفاسد مثل قاچاق و امنیت مشکلاتشان بیشتر باشد.

آنچه در این مذاکره مورد نظر قرار می‌دهیم بیش از آن که ابعاد حرفه‌ای و دانش‌افزایی مدرسه داری داشته باشد به بعد دیگری از موضوع تعلیم و تربیت می‌پردازد و آن هم چگونه این تجربه‌ها و دانش‌ها و از همه مهم‌تر فرایندها و توانمندی‌های فرهنگسازی مدارس بزرگ و موفق را به مناطق و محیط‌هایی منتقل کنیم که از آن محروم هستند و الگویی ندارند و باور ندارند که آن‌ها هم مثل جاهای برخوردار مملکت می‌توانند به خوبی تربیت کنند و آموزش بدهند. ما گمان می‌کنیم در مدرسه "راه هدایت زاهدان" این انتقال الگو تا حدی واقع شده است و این کار مرهون حمایت مدارس از تهران و عزمی در برخی مربیان و جوانان خود منطقه است.

شاید بیان ناقص ما در صفحات آتی، این پیام را برای فعالان تعلیم و تربیت و در مدارس بزرگ و موفق داشته باشد که لازمست امید و باورمندی و نشاط کار و تلاش و هدفمندی را به سایر نقاط منتقل کنند و شاید این نیز برای خودش روشی دارد که بیشتر باید روی آن فکر و کار شود.

سؤالی که باید بیشتر عزیزان به آن فکر کنند اینست که چگونه فرهنگ مدرسه‌داری صحیح و قوی را با حفظ ارزش‌های دینی و اجتماعی به سایر نقاط منتقل کنیم و آن‌را نهادینه سازی کنیم. چه کنیم که این الگو در نقطه دیگر که سابقه و زمینه و تجربه این کارها وجود ندارد چنین مدارس راه اندازی شوند و باقی بمانند. بومی شوند و رشد کنند. موانع این کار چیست و پیچ‌ها و نقطه‌های کور آن در عمل چه می‌باشد و چه راهی برای عبور از این مشکلات می‌توان پیشنهاد داد. اگر بپذیریم برای رشد فرهنگی و آموزشی مناطق مختلف کشور نیاز به مدارس فرهنگ‌ساز و الهام‌بخش داریم روش آن چیست؟ به زعم ما در مدرسه هدایت این اتفاق تا حدی واقع شده است.

البته در صدد نیستیم که یک بحث فنی در این مورد ارائه کنیم و باید دیگران در این مورد قضاوت کنند و این تجربه بیست و پنج ساله را تحلیل کنند. یقیناً در نقاط دیگر نیز وقایع مشابهی واقع شده است. ما بیشتر به یک تجربه زیسته تیمی توجه خواهیم کرد و با زبانی خودمانی تلاش می‌کنیم زوایایی را ارائه کنیم. از این که در این کار کمی شتابزده و ناشی هستیم پوزش می‌خواهیم.

معرفی مجتمع راه هدایت در شهر زاهدان

مدرسه ما با نام مجتمع راه هدایت در شهر زاهدان و در قالب یک مجموعه غیر انتفاعی و با الهام از مدارس خوب تهران از سال ۷۱ تأسیس شد. این مجموعه مالکیت شخصی ندارد و با کمک‌های مردمی توسعه پیدا کرده است و یک هیأت امنای افتخاری آن‌را نظارت می‌کند.



این مدرسه با دو کلاس اول راهنمایی پسرانه در خانه‌ای نیمه ساز کارش را شروع کرد و امروز با بیش از هزار شاگرد در دو بخش دخترانه و پسرانه به کار مشغول است که مذاکرات ما به بخش پسرانه اختصاص می‌یابد. مدرسه دخترانه در سال جاری تا کلاس سوم نظری دانش‌آموز خواهد داشت و فارغ التحصیل نداده است ولی پسرانه تاکنون ۱۶ دوره فارغ التحصیل داده است.

خوشبختانه از سال اول فارغ التحصیلی دانش‌آموزان این مدرسه همگی در دانشگاه پذیرفته شده‌اند و امروزه اغلب در دانشگاه دولتی قبول و مشغول به تحصیل می‌شوند.

شاید جالب باشد که بچه‌های این مدرسه باهوش‌ترین بچه‌های شهر نبوده و نیستند ولی نتایج درسی آن‌ها در استان چشمگیر و مورد توجه بوده است. به عنوان نمونه بهترین رتبه کنکور امسال رشته ریاضی و تجربی و انسانی در شهرستان زاهدان متعلق به این مجتمع بوده است. مجموع رتبه‌های سه رقمی کنکور امسال در مدرسه راه هدایت ۱۳ نفر و در بقیه شهر حدود ۱۵ نفر است. البته هشدارهای نهفته در این آمارها نیز بر اهل فن پوشیده نیست.

امروزه نتایج المپیاد دانش‌آموزی در مدرسه و در مقیاس استان بسیار خوبست. المپیاد در سال ۹۴-۹۵ در کل استان ۵۷ نفر قبولی وجود داشت که ۱۶ نفر آن از مدرسه هدایت بوده است. گرچه در مقیاس کشوری هنوز راهی بلند در پیش است. بد نیست بدانیم که قبولی المپیاد استان نسبت به کشور کمتر از یک درصد است!

نکته جالب دیگر اینست که نزدیک ۵۰ نفر از فارغ التحصیلان این مجتمع در خود مجتمع به خدمت فرهنگی و آموزشی مشغول شده‌اند، به صورت تمام وقت و یا پاره وقت.

دوره‌های تحولی مدرسه زاهدان

وضعیت امروز مدرسه به سادگی و به سرعت حاصل نشده است و راهی طولانی و پر دست انداز طی شده است. می‌توان چند دوره تحول ساختاری برای مجتمع و مدارس راه هدایت در نظر گرفت. دوره اول تأسیس، راه‌اندازی و کنترل از راه دور بود. هسته راه‌اندازی و مدیریت در تهران بود و محل عمل در زاهدان، تابستان ۷۱ تا تابستان ۷۸. در این دوره دانش‌آموزان از اول راهنمایی تا سوم نظری آمدند، در میان راه دو سال نیز تأسیس دبیرستان به تأخیر افتاد، چون نتوانستیم مجوز بگیریم. مرحله دوم اولین تحول ساختاری مؤسسه رخ داد و از سال ۷۸ تا ۸۱ توفیق حضور در مدرسه دست داد و حقیر به زاهدان رفتم. در این دوره عده‌ای از جوانان بانشاط بومی جذب و تحت آموزش قرار گرفتند. اتفاق مهم بعدی تأسیس مدرسه دخترانه در سال ۸۲ بود که الگوی اداره آن متفاوت از پسرانه و تجربه مهمی بود. در سال ۸۹ مدرسه پسرانه دوباره تجدید ساختار پیدا کرد و طی تحولات مدیریتی نسل قدیم توسط نسل جدید و جوان جایگزین شدند و جهش‌های زیادی در مدرسه حاصل شد.

در سال ۷۱ برخی خیران ابتدا چند سفر به منطقه انجام می‌دهند و برخی عزیزان بومی زاهدان را که آموزش و پرورش بودند به همکاری دعوت می‌کنند. قدم اول تأسیس مدرسه در یک منطقه دور را استفاده از نیروهای بومی آموزش و پرورش می‌دانستند و گزینه دیگری پیش روی خود نمی‌دیدند. روی همین نقطه کار شروع می‌شود. فردی که رأس این افراد بومی بود بازنشسته آموزش و پرورش بودند و تجربه راه‌اندازی یک مدرسه ملی در زمان شاه را داشتند. امتیاز ایشان علاوه بر سابقه آموزش و پرورش، خوش‌نام بودن و شناخته شده بودن در شهر بود. ایشان اقدام اولیه را انجام داد و امتیاز مدرسه را گرفتند که بعداً امتیاز حقوقی شد. ایشان مدت کوتاهی در اوایل انقلاب مدیرکل آموزش و پرورش استان بودند. ظاهراً دبستان ملی «خرد» در ظرف خودش دبستان خوبی بوده است. نفرات دیگر در آستانه بازنشستگی بودند و در اوایل کار مدرسه راه هدایت چند روزی را در آموزش و پرورش تدریس می‌کردند. این گروه با یکدیگر دوست بودند. روشن است که بالاخره بومی‌ها دوستان و افراد مورد اعتماد خود را به کار دعوت کنند و در این دعوت‌ها نیز شاخص‌های ذهنی خود را معیار قرار دهند. مجموع این تصمیم‌ها از مذاکره تا اقدام در تابستان ۷۱ انجام شد.

خاطر هست که وقتی سفر به زاهدان را شروع کردم در میان دوستان و آشنایان تهرانی تلقی این بود که به تگراس می‌روم و تصور می‌شد منطقه به شدت ناامن است و هر لحظه ممکن است خطری فرد را تهدید کند. اوایل مرتب از من سوال می‌شد که در آنجا چه خبر بود و آیا مسأله یا حادثه‌ای را شاهد نبوده‌ام؟! این تصور ناشی از اخبار متفرق از ناامنی‌ها بود که به گوش می‌رسید و تصویری غیرواقعی از محیط در اذهان ایجاد می‌کرد. به بیان دیگر



باید توجه شود که در یک شهر که چند صد هزار نفر مشغول زندگی هستند و فرار نکرده‌اند و روند عادی امور تقریباً برقرار است ما نیز می‌توانیم زندگی کنیم و اخبار رسانه‌ای و افواهی، تصویری غیرواقعی از محیط ایجاد می‌کند و ترسی واهی را به دل می‌اندازد.

حاج آقای پارسی که به طور تمام وقت در رأس کار قرار گرفته بودند و الآن مشهد تشریف دارند، یک ساختمانی که زمینش متعلق به خودشان بود و در آن وقت نیمه‌ساز رها شده بود در اختیار مدرسه قرار دادند. می‌خواستند سریعاً آن‌را در حدی که بتوان مدرسه را شروع کرد، آماده کنند. کار با نیروهایی که مورد اعتماد و آشنای آقای پارسی بودند شروع شد. آنچه مشاهده می‌شد خلوص محض، شادی و نقطه امید برای تربیت بچه‌ها بود؛ علاقه و آمادگی. ابتدای کار این‌طور است که عده زیادی بدون توقع به قصد خدمت کار را شروع می‌کنند، به خصوص اگر باب خدمت قوی باشد. آقایان هر وقت بی‌کار بودند، می‌آمدند مدرسه. البته بعد از مدتی قضایا به گونه دیگری می‌شود و انتظارات متعددی شکل می‌گیرد.

از ابتدا ایده معلم راهنمایی مطرح و بنا بود که کار بر اساس سبک مدارس تهران شروع شود. بزرگوار به نام آقای بخشانی به تازگی از زاهدان به مشهد رفته بودند که فردی بسیار خلیق و مناسب کار تربیتی بودند؛ دعوت شدند برای معلم راهنمایی به زاهدان برگردند. خیلی راحت قبول کردند. کارمند بهزیستی بودند. با گفتگو و مذاکره قرار شد عصر اداره بروند و صبح مدرسه باشد. مدرسه نیز تا ظهر تعریف شده بود. بعد هم ایشان را به آموزش و پرورش انتقال دادند، کارشناس بهداشت شیفت بعدازظهر بودند. تیم اولیه با آشنایی‌هایی که داشتند حدود ۳۵ شاگرد را جذب کردند و با دو کلاس همان سال ۷۱-۷۲ مدرسه را در پایه اول راهنمایی شروع کردند؛ آقای بخشانی به عنوان معلم راهنما بودند و بقیه معلمان و همکاران باسابقه و بعضاً بازنشسته آموزش و پرورش که دور هم می‌نشستند و معلمانی را که سالم تشخیص می‌دادند دعوت کردند، که تعدادی از آن‌ها پیر و بازنشسته. کانونی از بازنشستگان که بهترین عناصر آزاد، فارغ، امتحان‌پس داده، پخته و به تعبیری تمام ویژگی‌های مثبت را داشتند بالای سر تعدادی بچه بودند. مدرسه نسبتاً معتبری تأسیس شد به اعتبار مؤسسين؛ خانواده‌ها نیز اقبال کردند. آن موقع این اندازه مدرسه غیرانتفاعی نیز زیاد نبود. خانواده‌هایی که می‌خواستند یک مقدار بچه‌هایشان حساب‌شده تربیت شوند اعتماد کردند، از جهت اقبال اوضاع بد نبود. نکته‌ای که در جمع بزرگ‌ترهای مدرسه بود این بود که وقتی یک خانواده مراجعه می‌کرد در بیشتر موارد با پرسش‌های اولیه کس و کار وی شناسایی می‌شد یعنی رگ و ریشه بسیاری از مراجعین خیلی راحت توسط این جمع شناخته می‌شد. این هم به سابقه طولانی و هم به ویژگی بومی ایشان متکی بود.

در همان ایام زمینی برای ساخت مدرسه از طریق زمین شهری تهیه شد. از تجربه‌های ساخت مدرسه این خطایی بود که نوع مدارس نوپا می‌کنند طراحی معماری غلط ساختمان است. خیران طرح اولیه را به یک آرشیوتکت آشنا دادند و بنده نیز با او ارتباط داشتم. این آقا اصلاً مدرسه را نمی‌شناخت و هر چه جلوتر رفتیم دیدیم متوجه نمی‌شود زمین‌ها در منطقه نیمه‌آباد و در حال توسعه شهر و نزدیک دانشگاه بود. کارها وسعت گرفت و حرکت ساخت مدرسه شروع شد. هیجانی بر محور این تجمع در تهران شکل گرفته بود و علاقه نسبتاً خوبی از افراد مختلف برای پشتیبانی دیده می‌شد. زمین‌ها بزرگ بود یک ۷ هزار متری و دیگری ۳ هزار متری که الآن نیز مدرسه همان جاست. می‌خواهم بگویم پایه چطور گذاشته شد که بعد ما را به مشکل انداخت. زمینه‌های در دسترس کار این اقتضا را داشت. گروهی که کار به آن‌ها سپرده شد، این ویژگی‌ها را داشتند. از تهران نیز هیجان برای پشتیبانی بود و جوانی مانند بنده نیز را دنبال کار انداخته بودند و به صورت مستمر می‌رفتم زاهدان.

کار در تهران در قالب یک شورا هماهنگ می‌شد که معمولاً هفتگی شورا تشکیل می‌شد و امور مورد بررسی قرار می‌گرفت. ولی در زاهدان اساساً شورا ناشناخته بود و عموماً به یادآوری خاطرات و گفتن مطالب نه چندان مهم و جزئی صرف وقت می‌شد ولی در مورد بچه‌ها و مسائل تربیتی و آموزشی حرفی برای مذاکره و مشورت وجود نداشت. عمده‌تاً کمبود تجهیزات برای بنده گفته می‌شد. خصوصاً که مدارس تهران را هم دیده بودند و به تدریج امکانات را می‌شناختند. اول راه بود و تجهیزات هم کم بود. یکبار مینی‌بوس خواستند، سال بعد وانت تهیه شد. مرتب درخواست تجهیز داشتند. از سوی دیگر در تهران نیز آقایان خیران بلندنظر بودند و سطح بالا فکر می‌کردند، زمین و نقشه مفصل و طراحی‌های ساختمانی.

اجرائیات مؤسسه، حجاب تربیت و آموزش



زمین که گرفته شد و کار ساخت و نقشه‌ها وسط آمد، چون رشته‌ام ساختمان بود و بدون آن که تجربه‌ای داشته باشم، آقایان گفتند: «تو کارها را هم پیگیری کن». هیچ ربطی هم به یکدیگر نداشت، اما عملاً بنده در پیگیری کارهای عمرانی و ساختمانی افتادم. این‌ها به تدریج منظومه متعارضی از کار را تشکیل می‌دهد و جریان رسیدگی به مدرسه را منحرف می‌کند. بنای یک ساختمان بزرگ، پی‌گیری زیاد و اساسی دارد. بعد از مدتی حجم وقت‌گذاری بنده برای ساختمان، مثلاً این که بروم اصفهان دنبال آجر و جای دیگر برای سیمان و سرامیک، خیلی زیاد شد. این گونه وقت‌گذاری‌ها به آنجا رسید که بنده تمام وقت این کارها را می‌کردم. آن زمان از طرف دولت مجوز دو درصدی برای حمایت از مدارس مصوب شده بود که از مالیات کارخانجات کسر می‌شد. هر کارخانه‌ای که آشنا بود برای همکاری در قالب این دو درصد دعوت می‌شد، مثلاً شرکت سولیران تمام اسکلت فلزی دبیرستان را به چه عظمت سر هم کرد. اما این‌ها همه‌اش پیگیری داشت و باید در شهرهای مختلف می‌رفتم. گاه در دفتر کارخانه یا اداره‌ای می‌نشستم تا تماس بگیرند. خیلی کلافه‌کننده بود چون من اینکاره نبودم و ذوق هم نداشتم. اما کس دیگری نبود و من هم جوان بودم و کارها هم روی زمین می‌ماند. البته به هر حال این پی‌گیری‌ها خالی از کسب تجربه نبود. بگذریم در مورد آرشیکت مدرسه می‌گفتم سر هر موضوع باید با او بحث می‌کردیم، چون نمی‌فهمید مدرسه چیست. منجر به این شد که همان سال ۷۲ که اسکلت بر اساس نقشه‌های معماری ایشان ساخته شد بود به این نتیجه رسیدیم که نقشه‌های مدرسه مناسب نیست. این فرد را عوض کردیم و آقای سپاسی، که از فارغ‌التحصیلان علوی بود را دعوت به همکاری کردیم. با همت ایشان نقشه‌ها خیلی تغییر کرد و اصلاحات زیادی روی نقشه صورت گرفت. از آن به بعد با شاخه‌ای تحت عنوان طراحی فیزیکی مدرسه آشنا شدیم و در طول این بیست سال، در طراحی حداقل ۱۵ مدرسه دخیل بوده‌ام و تجربه‌های زیادی پیدا کردیم. این خیلی مهم است. بلا استثنا دیده‌ام که چون سازنده‌ها مدرسه‌دار نبوده‌اند و آشنایی با کار مدرسه نداشته‌اند، نقشه‌ها غلط طراحی می‌شود و در هنگام عمل‌اداره بچه‌ها را دچار مصیبت و اشکال می‌کند. نقد و بررسی مفصل نقشه‌ها نکات زیادی را به بنده آموخته است که جا دارد در یک مجموعه گردآوری شود.

اول به بنده گفتند «برو زاهدان و بیا» ولی عملاً به کار ساختمانی و عمرانی درگیر شدم و چون کار زیادی داشت، تمام وقت بنده را گرفت. صورت جلسه‌های تهران در آن موقع را که بررسی می‌کردم حجم عمده مذاکرات آن مسائل اجرایی است. به این معنا که به جای رسیدگی به مسائل فرهنگی مدرسه وقت به پیدا کردن بانی و رابط دولتی یا آشنا برای خرید جنس و سایر نیازهای ساختمان می‌گذشت که به دلیل وجود تعهدات چاره‌ای نبود که در یک جمع این امور تصمیم‌گیری شود. این فرایند باعث می‌شود که مدرسه اساساً درست کنترل نشود. اشتغال تیم راه‌انداز به امور اجرایی، تأمین مالی ساختمان سازی و اموری که غالباً در تأسیس وجود دارد و شدیداً آن‌ها را مشغول می‌کند، از متن مدرسه غافل می‌سازد البته این نکته از دید اعضای جلسه تهران مخفی نبود ولی برایش تدبیری نبود و باید مشکلات حل می‌شد. اساساً به همین دلیل که کارهای اجرایی مانع روند اصلی مراقبت از مدرسه نشود در طول زمان شورای هیأت امناء چند بحث را به مرور به کمیته‌های تخصصی سپرد تا به کار آموزشی مدرسه برسد. امور مالی و امور ساختمان و امور خیریه از این نمونه واگذاری‌ها بود. به هر حال اول امور ساختمان به گروه جدایی داده شد و دیگر بحث‌های ساختمانی به شورای امناء نمی‌آمد. افراد می‌گفتند: «همه کار ما شده رسیدگی به امور عمرانی و اصل مدرسه‌داری مغفول مانده است».

وقتی فشارها زیاد شد. حجم کار جانبی بنده به عنوان کسی که تا حدی معلم راهنمایی بلد است، مثل رفتن سر ساختمان، تمرکز بنده را کاهش داد. این کارها کشش عملیاتی دارد و منجر شد که بنده نیز معترض شوم و دوستان امناء احساس کردند که کارهای فرهنگی در معرض آسیب است. باید بگویم برنامه منسجم نداشتیم همه از روی احساس وظیفه کار و بیرون از شورا کارهای مهم دیگری می‌کردند. در نوع تیم‌هایی که مدرسه راه می‌اندازند این آسیب‌ها را دیده‌ام، چیزهایی که محور اصلی یعنی تربیت را تحت الشعاع قرار می‌دهد جلو می‌آید، نظم اصلی آموزش و پیگیری‌های تربیتی را به حاشیه می‌راند. شورای مدرسه را به سمت خودش می‌کشد و هدف کم‌رنگ می‌شود.

به دلیل حجم بسیار بالای امور مالی در سال ۷۳ شورای مالی مدرسه از هیأت امناء مجزا شد، چرا که همه افراد گروه تربیت به این نتیجه رسیدند که بیشتر وقت شورا به امور مالی و اداری اختصاص می‌یابد و از بحث‌های تربیتی دور می‌مانند.

ماجرای دیگری که برای زاهدان رخ داد و شاید برای مدارس دیگر رخ ندهد مربوط به کمک‌های خیریه بود. در تهران به خیلی‌ها خبر رسیده بود که در زاهدان فقیر وجود دارد، به همین خاطر دوستان و آشنایان از تهران لوازم زیادی را می‌دادند تا ببریم برای زاهدان. اوایل به دلیل این که هر هفته می‌رفتم بنده خودم می‌بردم، اما به مرور حجم آنقدر زیاد شد که کارتون می‌زدند و با اتوبوس یا باربری ارسال می‌کردند و آقای بخشانی که نیروی



تربیتی و دلسوز مدرسه بودند، مسئول پخش این اقلام شدند. به مرور متوجه شدیم که یک کار عمده بحث خیریه شده است. همواره یک اتاق مدرسه به عنوان انبار به اجناس اهدایی اختصاص داشت. در میان این اقلام همه جور جنسی هم بود و باید آن‌ها را تفکیک می‌کردند. بدین ترتیب وقت جدی دست کم یکی از افراد مدرسه گرفته شده بود. این افراد که هنوز جوهر کار تربیت را نشناخته بودند، اما لذت کار خیریه را چشیده بودند، از کار اصلی خود منحرف شدند. این روند حدود ۵ سال طول کشید و آسیب‌های زیادی به مدرسه زد. در سال ۷۶ به این باور رسیدیم که به حد مصیبت و مانع رسیده و باید یک خیریه جداگانه تأسیس کرد. امروزه این خیریه در وسعت زیاد مشغول فعالیت است و برکات فراوانی دارد و در شهر بسیار محترم است، مردم ساختمان در اختیارش گذاشته‌اند و به کمک آن آمده‌اند و حتی به سمت خودکفایی می‌رود و در چند شهر دیگر مثل نهبندان، زابل و دلگان نیز خدماتی دارد. داستان خیریه امری مستقل و جالب است، اما در این پنج سال برای مدرسه تبدیل به گرفتاری شده بود. آسیب‌هایی که ظاهراً صدا نداشت و بعد خودش را آشکار می‌کرد.

خوش نامی مدرسه

در زاهدان هم به جهت پشتیبانی تهران و امکانات قوی مدرسه نسبت به مدارس منطقه، برای مدرسه خوش نامی آورد. وجود مدیران و معلمان متدین و خوش نام نیز به سرعت در بین مردم پیچیده بود، در شهر کوچکی مانند زاهدان که همه همدیگر را می‌شناختند. بدین ترتیب امکان جذب دانش آموز برای مدرسه فراهم بود. مدرسه به جهت پشتیبانی مالی از تهران، روی دانش آموزان فشار مالی نمی‌گذاشت. قانون مدرسه این بود که هیچ کس در صورت برخورداری از سایر صلاحیت‌ها به دلیل مشکل مالی نباید از در مدرسه برگردد. بدین ترتیب با دست باز و به اتکای پشتیبانی مالی تهران با افرادی که می‌آمدند از جهت مالی راه می‌آمدند و این باعث می‌شد مردمی هم که مشکل داشتند بتوانند به مدرسه بیایند. این‌ها می‌تواند عواملی برای جذب باشد مانند خوش نامی گروه و امکانات در مدارس غیرانتفاعی بدون مشابه (ساختمان نسبتاً مرتب، آزمایشگاه، مینی بوس، امکانات و ...). دقت شود که ما در ابتدای کار متوجه شدیم که مردم منطقه فرهنگ هزینه کردن برای تحصیل فرزند خود را ندارند و کمتر کسی مایل بود در یک مدرسه غیرانتفاعی ثبت نام کند. در مناطق بومی و سنتی به نظر می‌رسد که این فرهنگ یک مانع باشد. مثلاً در زابل که نسبت به زاهدان بومی تر و یک دست تر است این مشکل جدی تر است. مثلاً شهرهای دانشگاهی نسبت به شهرهای دیگر در این زمینه بهتر هستند. تازه زاهدان یک شهر دانشگاهی است خصوصاً بعد از انقلاب دانشگاه توسعه زیادی داشته است.

آموزش‌های خوب ولی با اثر عملی اندک برای معلمان

با همین شیب مدرسه جلو رفت و احساس کردیم نیروها و مربیان مدرسه باید در تهران آموزش ببینند. تابستان ۷۳ اولین دوره آموزشی در تهران شروع شد. فهرست اساتیدی که برای آموزش مربیان زاهدانی دعوت شدند موجود است، افراد توانمندی بودند. دوره اول ۱۷ نفر از کادر مدرسه و معلمان همکار را به تهران آوردیم. حتی مرحوم آقای علامه برای آن‌ها صحبت کردند؛ در چهار پنج روز بحث‌های آموزشی زیادی برای آن‌ها گفته شد. برنامه‌های آموزش نیرو از اینجا شروع شد. چندین برنامه آموزش نیرو در تهران و مشهد برگزار کردیم. در مواردی هم اساتیدی را به زاهدان می‌فرستادیم. آموزش‌های زیادی برای نیروهای کادر و معلمان ارائه شد. همواره در نظرسنجی‌ها راضی بودند و ابراز می‌کردند که مطالبی را شنیده‌اند که سال‌ها نشنیده بودند اما تقریباً هیچ اتفاق چشمگیری در مدرسه نمی‌افتاد. در اثر آموزش‌های علمی هیچ تحول مثبتی در محیط نمی‌افتاد مثلاً یک معلم آموزش و پرورش که عمدتاً در مدارس عادی کار می‌کرد و ساعتی را به مدرسه ما می‌آمد، اگر هم می‌خواست نمی‌توانست (صرف نمی‌کرد) روش خودش را صرفاً برای مدرسه ما تغییر دهد. یک بار در جلسه امنای تهران مطرح شد که بعد از چند سال سمینار گذاشتن برای نیروهای بومی، هیچ نتیجه‌ای نداشته است. همه خاطرات خوبی داشتند، مثلاً از مشهد رفتن، اما در مقام عمل مثلاً از خوشنیت معلمان سر کلاس کاسته نمی‌شد، هر چقدر که ما می‌گفتم. یاد نمی‌رود که در سمینار مشهد معلمان معترض به استاد بودند که «اگر دانش آموز را نزنیم چه کار کنیم؟» در مدرسه ما نسبت به سایر مدارس خیلی معتدل تر بود و همه می‌گفتند مدرسه شما آرام تر است و بچه‌ها شیطان نیستند. فضای مدرسه نسبت به فضای مدارس بیرون به شکل محسوسی سالم تر بود. معلمانی که می‌آمدند اذعان داشتند که به آن‌ها فشار نمی‌آید «در مدارس دیگر اداره دانش آموزان معضل است، اما اینجا بچه‌ها در دست ما هستند». ولی پدیده اخراج دانش آموزان از کلاس مانند آب خوردن و مرتب توسط معلمان انجام می‌شد. در صورت لزوم تنبیه بدنی نیز



وجود داشت. بحث‌ها بیشتر در مقطع راهنمایی است، اما در دبیرستان هم بود. سمینارهای آموزشی با اساتید نسبتاً قوی می‌گذاشتیم اما تحولی در روند کار مدرسه ایجاد نمی‌کرد.

توهم رشد

در آخرین گزارشی که بنده سال ۷۶ برای شورای تهران نوشته‌ام، مشخصاً به خوش‌نام بودن مدرسه اشاره شده است و این که همه افراد از مدرسه تشکر می‌کنند، ولی باید به باطن کار نگاه کنیم. حاشیه‌ها بیشتر از اصل دیده می‌شد. یعنی کار خیریه یک تظاهر و جذابیت سنتی دارد ولی این که رسیدگی به دانش‌آموزان نامطلوب است، اساساً امری لطیف است و در خود محیط هم درک نمی‌شود که روش جاری مدرسه ضعیف است چرا که همان چه انجام می‌شد در منطقه بسیار خوب بود و رقیبی نداشت و همین حسن نسبی موجب رضایت نسبی بومی‌ها و فعالان تهران می‌شد. اما گاهی که افراد خبره و با تجربه که به زاهدان می‌رفتند و کمی بافت درونی مدرسه را کنترل می‌کردند هشدارهایی می‌دادند و نقاط ضعفی را شناسایی می‌کردند. مثل این که وضع خانواده‌ها بعضاً نامطلوب است. در این مدت به تدریج خلأهای فرهنگی مدرسه بیشتر خودش را نشان می‌داد و تدارک شروع می‌شد. گزارش‌های مکرر دیگری نیز وجود داشت که فردی از تهران برای بازدید می‌رفت و نسبت به کلیت کار و در حد بازدید کلی و چرخش اولیه در مدرسه اظهار رضایت می‌کرد، اما افراد خبره که به زیر پوست کلاس‌ها می‌رفتند، ضعف‌ها را می‌دیدند و حتی خواستار امتحان گرفتن از طریق تهران شدند. در حالی که بازدیدهای ظاهری و بدوی همگی با اظهار رضایت همراه بود. مدرسه در سطح منطقه وضع مطلوبی داشت.

در نتیجه در سال ۷۴ برای رسیدگی به وضعیت خانواده‌ها و نیروسازی برای مدرسه، قرار شد یکی از مربیان با نفس گرم یک هفته در میان به زاهدان برود تا برگزاری جلسات اعتقادی و اخلاقی و گفتن احکام مربیان را تحت آموزش مستمر قرار دهد و برای مادران هم جلسات آموزشی مستمر داشته باشیم.

البته ناگفته نماند محیط مدرسه به صورت کلی نسبت به محیط مدارس شهر بسیار سالم و مورد اعتماد بود و همین امر نیز خوش‌نامی آورده بود و در اداره و سایر مدارس شهر می‌گفتند که محیط سالم اگر می‌خواهید به مدرسه «راهدایت» بروید. ولی در مدرسه درس و علمیت خیلی مطرح نبود. خوش‌نامی موجب می‌شد مردم فرزندان خود را برای آزمون ورودی مدرسه می‌آوردند ولی انتخاب اول آن‌ها مدرسه ما نبود و لذا بعد از اعلام نتایج مدارس مانند تیزهوشان و نمونه و دانشگاه، کسانی که در این مدارس قبول می‌شدند بالاتفاق فرزندان خود را می‌بردند، حتی کسانی که ثبت‌نام کرده و چک داده بودند. مدرسه هم برای حفظ دانش‌آموزان تلاش می‌کرد و حتی بورسیه و تخفیف شهریه نیز از راهکارهایی بود که به کار گرفته شده بود ولی عملاً اثر چشمگیری نداشت. نتیجه کار این بود که سقف استعدادی مدرسه متوسط بود و خیلی قوی نبود. البته معمولاً برخی بچه‌ها که به دلیل ضعف دبستانشان، ضعف پایه علمی داشتند؛ ولی استعداد خوبی داشتند در بین همین بچه‌ها پیدا می‌شوند که در مدارس دیگر قبول نمی‌شوند و به تدریج رشد می‌کنند و نتایج خوبی می‌دهند.

مقاومت عملی در مقابل معلم راهنمایی

برنامه روزانه من در سفرهای زاهدان این بود که در مدرسه می‌گشتم و مواردی را که به نظر می‌آمد تذکر می‌دادم. شورای مدرسه عصرها بعد از رفتن بچه‌ها تشکیل می‌شد و مسائل را هماهنگ و پی‌گیری می‌کردیم. به ساختمان در حال ساخت سرکشی می‌کردم و برخی امور را پی‌می‌گرفتم. با معلمان راهنما نشست تربیتی مستقلی داشتم و مطالبی را با ایشان مذاکره می‌کردیم. خیریه که به صورت مستقل راه افتاد، به آن هم سرکشی می‌کردم. جلسه والدین نیز گاهی صحبت می‌کردم.

معلم راهنمایی برای ما اساس سیستم تربیتی تلقی میشد و ارتباط من با معلمان راهنما خوب بود ولی ساختار مدرسه برای کار معلمان راهنما مناسب نبود و بزرگ‌ترهای مدرسه این سیستم را خیلی تحویل نمی‌گرفتند. نظام مدرسه و مدیریت آن‌ها را درک نمی‌کرد و اساساً انگیزه بخشی از طرف مدیران برای معلمان راهنما وجود نداشت. آن گونه که تهران می‌گفت برای معلم راهنما شخصیت و استقلال قائل نبودند و این نکته بر شورای تهران پوشیده نبود. اما حفظ مدرسه در گرو بزرگ‌ترها بود و خیلی نمی‌شد تغییری در ساختار ایجاد کرد و به عبارت دیگر راه‌حلی برای مشکل وجود نداشت، الا اینکه در



سفرهای حقیر معلمان راهنما با نشست‌ها و مذاکرات در کار خود تقویت و انگیزه‌بخشی می‌شدند و به عبارت دیگر پناهگاه و نقطه امید ایشان تهران بود. این نکته موجب می‌شد عموماً منتظر سفر بنده باشند تا نکات را از طریق من به شورای مدرسه و بزرگ‌ترها منتقل کنند. به هر حال بزرگ‌ترها در حفظ نیرو نقش مثبتی ایفا نمی‌کردند. این شیوه آن‌ها دست کم دو عامل داشت یکی اینکه ایشان خود را مسئول اصلی مدرسه نمی‌دانستند و نسبت به همشهری‌های خود خیرخواهی خاص خود را روا می‌دانستند و از طرف دیگر آینده‌چندان برای ایشان روشن نبود و اساساً این راه را عمیقاً نمی‌شناختند و خیلی به این جوان‌ها امید یا عقیده نداشتند و ضرورت وجود آن‌ها را درک نمی‌کردند و مدرسه را به صورت جدی به آن‌ها وابسته نمی‌دیدند. به نظر می‌رسد که مدرسه‌داری از نوع مدارس تهران را تجربه نکرده‌اند و متقابلاً تجربه سیستم رسمی آموزش و پرورش دارند، عموماً نمی‌توانند حامیان خوبی برای سیستم مورد نظر تربیتی باشند.

چند نکته در مورد راه اندازی یک مجتمع در زاهدان

تا اینجا چند نکته را در مورد راه اندازی یک مجتمع در زاهدان از سال ۷۱ گفتیم:

- ۱- یک شروع با علاقه و با امکانات محدود و به کمک نیروهای خوش‌نام بومی زاهدان
- ۲- معرفی سیستم معلم راهنمایی به عنوان یک روش مدرسه‌داری
- ۳- استقبال مردم به دلیل خوش‌نامی مسئولین مدرسه
- ۴- آموزش‌هایی که به معلمان داده می‌شد، در عمل پیاده نمی‌شد.
- ۵- برخی معلمان مشهور برای رضایت مدرسه و والدین کار خوبی ارائه نمی‌دادند ولی نتایج ظاهری رضایت‌بخش بود.
- ۶- پدیده معلم راهنمایی در یک واقعیت خارجی نمی‌توانست در مدرسه رشد کند و عملاً نسبت به شتون آن مقاومت می‌شد.
- ۷- همه با خلوص کار می‌کردند ولی به لحاظ حرفه‌ای کار تربیت و آموزش به صورت جدی پیش نمی‌رفت.

نگاه به شورا، ملاقات دوستان یا تصمیم‌سازی

تجربه ما این شد که اگر با اصرار بحث‌های شورا را پی می‌گرفتیم قدری کار مثبت انجام می‌شد، در غیر این صورت تنها چیزی که در شوراها بحث نمی‌شد، مسائل اساسی مدرسه بود. اساساً تلقی این نبود که اداره مدرسه کار زیادی دارد. گاهی دور هم می‌نشستند و اگر در محیط نبودیم شورا در موارد متعددی تشکیل هم نمی‌شد. در یکی دو سال اول تنها بزرگ‌ترها دور هم می‌نشستند و وقتی بنده می‌رفتم، معلم راهنما را به شورا راه می‌دادند. این آقا واقعاً معلم راهنما بود. شخصاً روی بچه‌ها اثرگذار بود. روحیات فوق‌العاده‌ای داشت و در ارتباط با بچه‌ها خلاق بود. ویژگی‌های اخلاقی فوق‌العاده‌ای داشتند، اما به مسائل آموزشی و علمی مدرسه آشنایی نداشتند. و دقیقاً نمی‌دانستند از نظر علمی در مدرسه چه خبر است. بیشتر بر روی جنبه‌های تربیتی و ارتباط با دانش‌آموزان حساس بود.

خدا رحمت کند و نگه دارد بزرگ‌ترها و پیرمردهایی که خلوص فوق‌العاده‌ای داشتند، اما واقعیت این است که شناخت آموزشی مدرسه‌ای نداشتند. فقط به دنبال این بودند که معلمان خوب را بیاورند، ملاکشان برای معلم خوب، نیز این بود که در شهر معروف است و فرد محترمی می‌باشد، خانواده‌ها راضی هستند و نمرات آخر سال و انتهای ترم خوب است. ولی متأسفانه معلم‌ها نیز تا حدی مراقب این بودند که با دادن نمره‌های خوب خانواده‌ها را از خود راضی نگه‌دارند و مدیران نیز راضی باشند، اگر نمره نمی‌دادند، شغلشان را از دست می‌دادند و روشن است که این رویه چه آسیبی به زیرساخت علمی مدرسه وارد می‌کرد و همین‌ها به شورای تهران گزارش می‌شد.



خلوص بی پایان و عدم تطبیق با سیستم مدرسه‌های نوین

دقت شود که قصد همه افراد همکار اصلی در مدرسه خالص بود و عرایض فعلی ناظر به کار است نه ناظر به آدم‌ها و نیت آن‌ها که حقاً نیت پاکی داشتند و من در مورد یکی از بزرگان که الان مریض است معتقدم خداوند به خلوص و عدم‌منیت این مرد برکت داده است و کارها را پیش برده است در حالی که ایشان دیگر از زاهدان رفته است و یکی دیگر از این بزرگ‌ترها هم به رحمت خدا رفته است. اساساً رویکرد این بحث انکار نقش مثبت قدیمی‌ها نیست بلکه نگاهی به فرایند رشد یک مؤسسه است که با موانع خاص خودش روبرو بوده است و همان‌ها که نقش کلیدی در راه اندازی ایفا کردند در مراحل نسبت به رشد سیستم مقاومت داشتند. خود این نیروها امکان و فرصت رشد نداشتند. بنده نیز در رفت و آمدها قدرت زیادی نداشتیم و فقط می‌توانستیم به معلمان راهنما دل‌داری بدهیم و در جلسات تربیتی با آن‌ها بحث و گفتگو کنیم. در شوراهایی که من بودم تصمیماتی اخذ می‌شد ولی در عمل میدان مناسبی برای اقدام به معلمان راهنما داده نمی‌شد. در موارد زیادی والدین در هنگام مراجعه به مدرسه با معلم راهنما روبرو نمی‌شدند و خود بزرگ‌ترها مذاکره می‌کردند. تمام تصمیمات توسط قدیمی‌ها گرفته می‌شد. به کار معلم‌های دورس نیز کاری نداشتند، با آن‌ها خیلی محترمانه رفتار می‌کردند. معلم‌ها نیز مانند خودشان پیرمردهای محترمی بودند. معلمان دروس نیز با نحوه کار معلمان راهنما آشنا نبودند و بعضاً آن‌ها را مزاحم می‌دانستند. جالب است که در طول این سال‌ها زنگ تفریح به بچه‌ها توپ نمی‌دادند، مگر زمانی که بزرگ‌ترها مدرسه نبودند! زنگ تفریح نباید بچه در حیاط مدرسه می‌دوید! هر چقدر هم می‌گفتم اثر نداشت و ما که نبودیم کار خودشان را می‌کردند تا بچه‌ها پر رو نشوند!

ما می‌گفتم که ارتباط با والدین باید با معلم راهنما باشد، اما قدیمی‌ها نمی‌گذاشتند و پدر یا مادر مستقیم پیش آن‌ها می‌رفتند و در مورد بچه‌ها صحبت می‌کردند، همان سبک قدیمی رایج که مدیر همه کاره مدرسه است. خانواده‌ها با کسی که بچه‌ها را عمیقاً می‌شناخت طرف نمی‌شدند. مدرسه از اساس نظام و ساختار مناسبی پیدا نکرده بود. ما متوجه این مسأله شده بودیم، اما رودربایستی و مصالح مانع اصلاح کار می‌شد. خانواده‌ها نیز از نظر فرهنگ محیط، دوست داشتند با قدیمی‌های مدرسه صحبت کنند، نه جوان‌ها. البته به مرور که دانش‌آموزان در خانه از آقای معلم راهنما صحبت می‌کردند، مادران به کار ایشان علاقه‌مند می‌شدند، اما وقتی به مدرسه می‌آمدند، باز هم سراغ مدیر می‌رفتند. مدرسه، مدیر بود و معلمان و اگر والدین مشکلی در یک درس داشتند با خود معلم مواجه می‌شدند، نه معلم راهنما. در هر حال یک جزیره جدا متشکل از سه معلم راهنما داشتیم و جزیره دیگری که تیم مدیریت و بزرگ‌ترها بود و حتی برخی از آقایان نیز با اینکه نقش رسمی نداشتند اما به دلیل برخی رفاقت‌ها با قدیمی‌ها در مدرسه حاضر بودند و نظر هم می‌دادند، گاه کلاس قرآن هم می‌رفتند و رودربایستی‌ها مانع این بود که به ایشان گفته شود تشریف نیاورید. سه معلم راهنما نیز گرچه از نظر اخلاقی فوق‌العاده بودند، اما از نظر علمی خیلی قوی نبودند. با این حال مدرسه همچنان در بیرون و سطح شهر خوش‌نام بود. هیچ‌وقت این مسأله خدشه‌دار نشد. اما به نظر می‌رسید رشد علمی مدرسه در مسیر نگران‌کننده‌ای قرار داشت.

از این مشکل می‌گذرم که دفتردار مدرسه که فردی بازنشسته بود به تدریج با والدین ارتباط خصوصی برقرار کرده بود و مطامعی را دنبال می‌کرد تا بالاخره این را فهمیدند و عذرش را خواستند.

سال ۷۶ امتیاز دبیرستان را گرفتیم و راهنمایی را نیز به ساختمان جدید بردیم. یعنی کل مدرسه را به ساختمان جدید منتقل کردیم که راهنمایی و دبیرستان با اجازه اداره به صورت موقت در یک مکان قرار گرفت. مدیر دبیرستان یکی از نیروهای خوش‌نام آموزش و پرورش شد که بهترین دبیر شیمی در شهر بود. وی قبلاً در راهنمایی بخشی از علوم را درس می‌داد و در کارش جدی و موفق بود.



چند عکس از مدرسه جدید که در سال ۷۶ آماده شد.

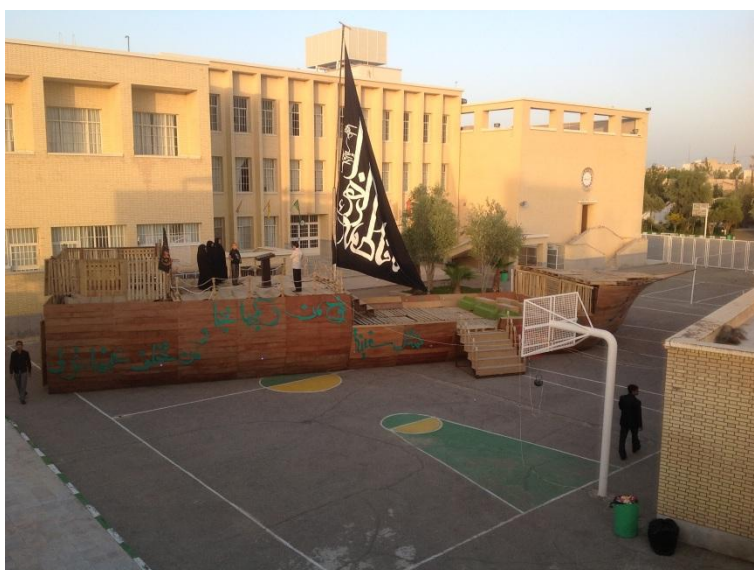


جند عکس هم از محیط زنده مدرسه تقدیم می‌کنم. فقط فراموش نشود که سؤال این بود که رسیدن به یک محیط موفق در یک منطقه محروم با چه فرایندی ممکن است. اینجا زاهدان است و رتبه آموزشی آن در استان‌های کشور حدود ۲۹ است ولی در همین نقطه می‌توان با امید و پی‌گیری به بهترین شرایط رسید.



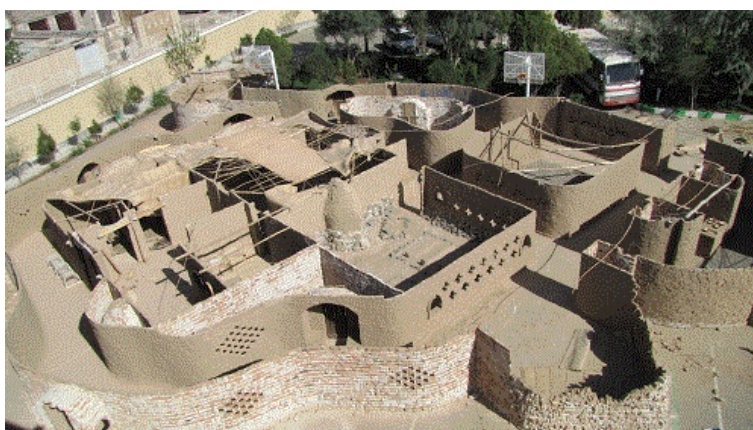


این هم کشتی نجات است که با همکاری جمع بزرگی از بچه‌ها ساخته شد که در آن نمایش بازی می‌شد و نمایشگاه داشت و ...





بازسازی تاریخ در مدرسه با همکاری نزدیک به ۱۰۰ نفر



این عکس‌های زنده مربوط به سال‌های اخیر یعنی دهه نود است نه دهه هفتاد که مورد بحث است.

ادامه گزارش روند تحولی مدرسه : گزارش‌های هشدار دهنده

در یکی از گزارش‌های سال ۷۶ به هیأت امنای تهران، بعد از ۵ سال کار، یکی از افراد امنای نکات ذیل را در مورد محیط مدرسه متذکر شده‌اند:

۱- سرد بودن روابط معلمان راهنما با بچه‌ها

۲- بداخلاقی برخی معلمان

۳- ضعف انگیزه درسی در مدرسه

۴- پذیرش نامناسب خانواده‌ها و بچه‌ها

این نکات نشان می‌دهد مدرسه در روند کاری خود به سمت اهداف و استانداردهای مورد نظر حرکت مقبولی نداشت. تابستان ۷۷ این بحث در تهران شروع شد که یک نفر باید برود و زاهدان مقیم شود. ضعف تربیتی و جان‌نیفتادن سیستم مشهود بود و شورای تهران نسبت به این امر تردید نداشت. با یکی از معلمان راهنمای تهران صحبت شد و قبول هم کرد که با زن و بچه برود زاهدان، اما اواخر تابستان اعلام کرد که نمی‌تواند. بدین ترتیب به در بسته خوردیم و وسط سال هم نمی‌شد کاری کرد و عملاً آن سال نشد. سال اولی بود که دبیرستان را شروع کرده بودیم.



نکته خیلی مهم این است که ضعف آموزشی پایه راهنمایی خودش را آشکار نمی‌کرد، چون امتحانات و نمرات توسط سیستم معلمان دروس بود و به جایی بند نبود. اما در دبیرستان ضعف علمی سریع‌تر آشکار می‌شود. به نظر من در مدارس معمولاً در دبستان مشکلات علمی آشکار نیست یا صدا ندارد و کمتر کسی متوجه آن می‌شود ولی در راهنمایی و بعد در دبیرستان این ضعف به صورت نگران کننده‌ای خودش را آشکار می‌کند. کلاً کار در دبیرستان خیلی سخت‌تر است و مدرسه موفق آن است که دبیرستان را هم به قوت اداره کند. به هر حال در یکی از گزارش‌های سال ۷۷ ضعف علمی معلمان، سرویس آموزشی کم با وجود امکانات زیاد مدرسه، جدی نگرفتن توصیه‌های کارشناسی در جلسه انما مطرح شد. بیش از هفت سال بود که توصیه می‌کردیم ولی اتفاقی نمی‌افتاد. هیچ‌وقت نه نمی‌گفتند و رد نمی‌کردند، اما تحول عمده‌ای رخ نمی‌داد. جوان‌ها نیز تحت فشار بودند و میدان کار نداشتند. به نظر می‌رسید که ما روش انتقال تجارب را درست نمی‌دانستیم. زحمت زیاد و نتیجه کم. باید اعتراف کنم به نظر می‌رسید اشتباه از ما بوده و روش انتقال تجربیات درست نبود و نمی‌توانست بومی و نهادینه بشود.

شاخص: رفتن بچه‌ها از راهنمایی ما به مدارس برتر

در سال ۷۷ آمار راهنمایی ۲۶۵ نفر بود، یعنی ۹ کلاس پر از دانش‌آموز؛ شیبی گول‌زننده، بر اثر خوش‌نامی و مراجعات زیاد به مدرسه. دوره اول دبیرستان ۵۶ نفر بود، سال بعد جمع بچه‌ها ۸۷ نفر بود؛ یعنی در دو سال اول تأسیس دبیرستان از حدود ۱۸۰ نفر خروجی راهنمایی بیش از نصف به دبیرستان نیامده بودند و اوضاع رو به خرابی شدید بود. این نشان می‌دهد که چقدر دانش‌آموزان از مدرسه رفتند و این علامت خطر بسیار بزرگی بود. نگرانی‌ها جدی شد که «اگر وضع خوب است پس چرا بچه‌ها می‌روند؟» گفته شد: «اینجا نمونه، تیزهوشان و مدرسه دانشگاه دارد که پول هم نمی‌گیرند و ما انتخاب چهارم و پنجم هستیم». مسئولان زاهدان معتقد بودند مشکل از اینجاست و هر کاری بکنیم بعد از این مدارس خواهیم بود. معلمان مدرسه دانشگاه پروازی بودند. در نتیجه بچه‌های ضعیف می‌ماندند و ورودی‌های جدیدی که جای دیگری قبول نشده بودند. در قبال گله‌های انجام‌شده سال ۷۸ با سه کلاس اول نظری پر از دانش‌آموزان مواجه شدیم! در همین سال ۷۷ نیز ۲۳۰ مراجعه برای راهنمایی داشتند که ۹۰ نفر را ثبت‌نام کرده بودند، اما مراجعه به دبیرستان این‌طور نبود و هر کسی آمده بود را ثبت‌نام شده بود. بچه‌های مردم برای راهنمایی به مدرسه ما می‌آمدند، از فضا استفاده می‌کردند و دبیرستان را به مدارس برتر دولتی می‌رفتند.

اصلاحات سطحی

برای آن‌که میزان درس و وضع علمی مدرسه بالا برود و کیفیت دبیرستان افزایش یابد به میزان بسیار زیادی کلاس به برنامه مدرسه اضافه شد، در حدود دو الی سه ساعت در روز. معلم‌ها در قبال فشار مدرسه برای رشد علمی بچه‌ها ساعت اضافه می‌خواستند اما بعد معلوم شد که تا حد زیادی «دکان» بوده است! تمایل ورود به دبیرستان رو به کاهش بود و تیم مدیریت مدرسه در مقابل معلمان منفعل بودند.

مشکلات زیر پوستی مدرسه

بهار و تابستان ۷۸ افراد متعددی در جلسات تهران بحث و بررسی می‌شدند که با خانواده به زاهدان بروند. هرچقدر جلوتر می‌رفتیم به نتیجه نمی‌رسیدیم گزارش سال ۷۶ معلمان تهران که از بچه‌های زاهدان امتحان گرفته بودند نیز بسیار مهم بود. مثلاً در درس ریاضی گزارش شد: «به طور کلی به نظر می‌رسد علاوه بر ضعف در ریاضی، باید بر روی ورقه‌نویسی و فهم مطلب دانش‌آموزان نیز کار جدی کرد. قریب به اتفاق دانش‌آموزان دچار مشکل هستند». دبیر هندسه گزارش کرده است: «کلاس سوم در این درس بسیار بسیار ضعیف هستند». معلوم شد نمرات خوب و خانواده‌های راضی ظاهر فریبنده است و مدرسه از نظر علمی «فشل» است.

در گزارش دیگر آمده بود که ضعف عمومی در راهنمایی وجود دارد، همچنین نسبت به ثبت‌نام بدون ضابطه و معیار ابراز نگرانی شده بود. نظم رفت و آمد و حضور و غیاب در کلاس‌ها رو به راه نبود. بچه‌ها به راحتی سر کلاس نمی‌رفتند و مثلاً در دستشویی می‌ماندند. بچه‌ها اهل تکلیف‌نویسی نبودند و معلمان پیگیر نبودند و حتی شاید در جریان هم نبودند. زمان حضور بچه‌ها در مدرسه کم بود و ظهر تعطیل می‌شدند. متوسط سن معلمان بسیار بالا بود. معلمان مشکل‌دار سابق نیز که مورد اعتراض تهران بودند، ابقا شدند. از معلمان قوی استفاده نمی‌شد چون رضایت خانواده‌ها را به همراه نداشت.



نیروهای خدمات سر ساعت یک از در مدرسه بیرون می‌روند و هنوز تعدادی دانش‌آموز و معلم‌راهنما در مدرسه هستند، خدمتکاران از مدرسه رفته‌اند و به جز سرایدار کسی در مدرسه نبود. ورزش مدرسه خیلی ضعیف بود. برخورد با والدین بیشتر از سر قدرت بود. در نمازخانه بزرگ‌ترها برای بچه‌ها هر روز سخنرانی می‌کردند و تلاش می‌کردند که اسلام را از طریق این صحبت‌ها به بچه‌ها تزریق کنند و این که دانش‌آموزان نسبت به شنیدن مطالب بی‌میل هستند مورد توجه آن‌ها نبود. به هر حال در همین سال‌های در دبیرستان فردی به عنوان ناظم آمده بود که بازنشسته بود و در مدراس بزرگ دیگر معاونت کرده بود و مدعی بود یک نفره یک مدرسه پر از بچه‌های لات و بی سر و پا را حریف بود و جمع می‌کرد، ایشان موقع نماز با یک قلم و دفتر به نمازخانه می‌آمد و راه می‌رفت و افرادی که دیر می‌آمدند یا شیطنت می‌کردند را تذکر می‌داد و ثبت انضباطی می‌کرد و این روش کنترل نمازخانه بود، مقید بودند سر نماز برای بچه‌ها قصه بگویند، نصیحت کنند و ... که باعث آزرده‌گی بچه‌ها می‌شد.

اگر این‌ها را کنار هم بگذاریم متوجه می‌شویم که از مدرسه مطلوب فاصله معناداری وجود داشت. به گمان بنده این دوره بسیار مهم است و اغلب مدارس در مناطق دور نیز همین راه را می‌روند؛ یک تیم با نفوذ مدرسه را تأسیس می‌کنند و اگرچه با علاقه هم می‌خواهند شبیه مدارس خوب تهران بشوند اما نیروهای مناسب نمی‌آورند یا به آن‌ها میدان نمی‌دهند. نوعاً حاضر نیستند تحولی در نگاه و عملکرد خودشان ایجاد کنند. سیستم شورایی را قبول ندارند و میدان رشد به معلمان‌راهنما و جوان‌ها نمی‌دهند. در نتیجه فضایی دوگانه و کاریکاتوری از یک مدرسه موفق را می‌سازند که در نگاه اولیه و ظاهری وضع خوبی دارد اما وقتی به عمق کار برویم می‌بینیم که سطح انگیزه بچه‌ها پایین است و فضای مدرسه تا حدی اقتدارگرا و امنیتی است. رشد درسی و شخصیتی بچه‌ها در این مدرسه به مشکل می‌خورد و نیروهای جوان تربیتی انگیزه کار پایین دارند و به سرعت از محیط می‌روند و جای دیگری استخدام می‌شود. وقتی نیروی جوان احساس مشارکت در کار نمی‌کند، علاقه‌ای به مدرسه پیدا نمی‌کند و هرچقدر از خدمت به امام‌زمان علیه‌السلام و خدا و پیغمبر صلوات الله علیه و اله برایش بگوییم، بالاخره می‌برد! و می‌رود.

باید از این وضع خارج می‌شدیم و گرنه زحمات بزرگ‌ترهای مدرسه که بسیار با خلوص بودند در نهایت بی نتیجه می‌ماند و کسانی که در تهران به این کار دل بسته بودند نیز نتیجه مطلوب را نمی‌گرفتند. البته باز هم می‌گویم در همان شرایط مدرسه در شهر خوش‌نام بود و محیطش نسبت به شرایط منطقه فوق‌العاده بود ولی هدف بسیار بالاتر از نتیجه بود و تمام قصه اینجاست که قرار است خروجی مدرسه چگونه باشد و گرنه بالاخره مدرسه خروجی می‌دهد.

باز هم تأکید می‌کنم اشکال از ما بود و باید برای انتقال تجربه فکری متفاوت می‌شد و گرنه فعالان بومی می‌خواستند. آن‌ها باورهای لازم را نداشتند و تجربه‌ای که به آن‌ها جرأت برخی کارها را بدهد نداشتند و گمانشان بر این بود که نسخه‌های تهران آن‌گونه که آن‌ها می‌گویند مناسب این منطقه نیست. مشکل هم از همین جا شروع می‌شد که در مراحل بعدی گزارش بیشتر متوجه آن می‌شویم.

گزارشی در مورد متوسطه دوره اول

پیش از ادامه مطالب گزارشی که دوستانم در زاهدان در مورد متوسطه دوره اول آماده کرده‌اند را تقدیم می‌کنم. این گزارش از وضعیت موجود مدرسه است. از لطف آن‌ها سپاسگزارم که تمام کارها به دوش آن‌هاست.

فکر می‌کنم نشاط و حیات مدارس خوب را تا حدی در این گزارش که تقدیم شد بتوان مشاهده کرد.



برآمدن نهال تربیت و تعلیم در منطقه ای محروم

باسمه تعالی

حمد و سپاس بی انتها بر ذات احدیت

که تمام عوالم خلقت در ضلّ رحمت او بر صحیفه ی امکان نقش وجود یافته

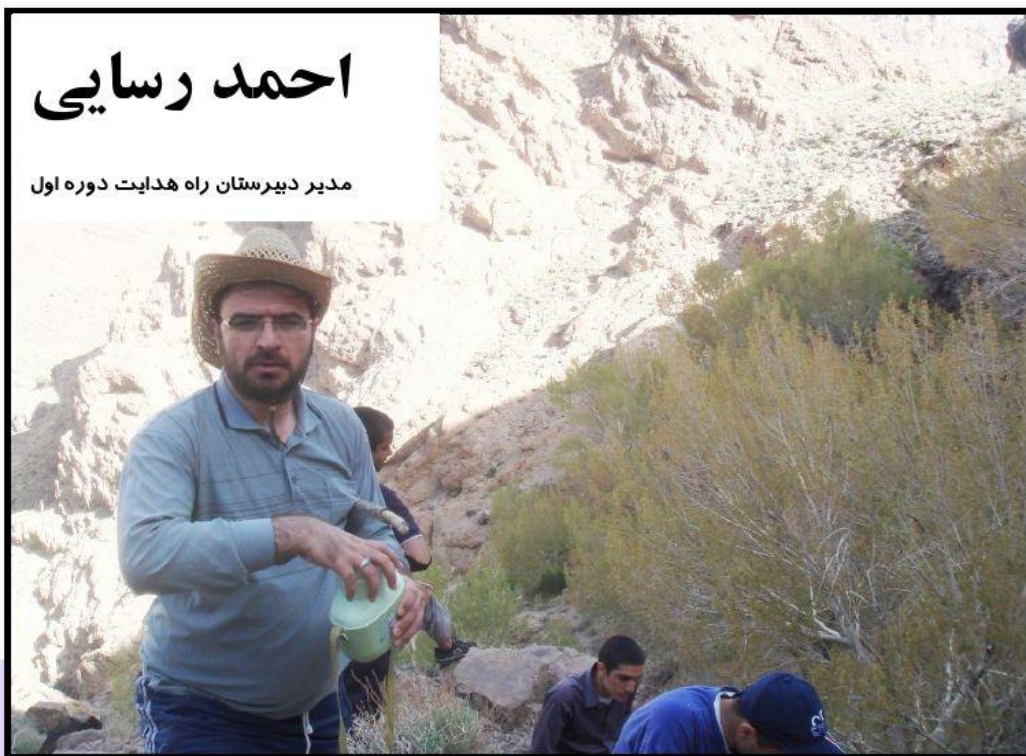
و ربوبیت او بر قاطبه ی موجودات سایه انداخته است و صلوات بی و حدّ و سلام ممتد بر سرور کائنات و

مبدأ ممکنات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم و بر اهل بیت طیبین و طاهربنش

که معدن علم و رحمت و ترجمان وحی و جایگاه حکمتند.

احمد رسایی

مدیر دبیرستان راه هدایت دوره اول



با گذشت ۲۴ سال از شروع حرکت مجموعه ی راه هدایت، نهال کوچک سال های آغازین به درختی جوان و بلند قامت تبدیل شده که گلهای بسیاری در زیر سایه ی آن عطر افشانی می کنند، جوانان نسل امروز مجتمع وامدار نسلی هستند که مخلصانه و دلسوزانه با صبر و حوصله ی فراوان در گذران پیچ و خم های فراوان روزگار، پاسدار مبانی تربیتی و آموزشی بر گرفته از مکتب انسان ساز اسلام بوده اند، امانتی که امروز به دوستان ما رسیده است، نیازمند رسیدگی، وقت گذاری، آینده نگری و برنامه ریزی صحیح می باشد تا با دور کردن آفات احتمالی در مسیر رشد و اعتلا قرار گیرد. **ان شاء الله...**

در ادامه طرح ها و برنامه های مقطع متوسطه ی اول ذکر خواهد شد.

امید است با بهره گیری از نظرات و ارشادات اساتید محترم نتیجه ی اجرای طرح های پیشنهادی موجبات پیشرفت مجموعه در تمامی ابعاد را فراهم آورد.



غلام همت رندان بی سر و پای ام که هر دو کون نیرزد به نزدشان یک کاه



اهداف اصلی برنامه ها و فعالیت های آموزشی و تربیتی مجتمع راه هدایت

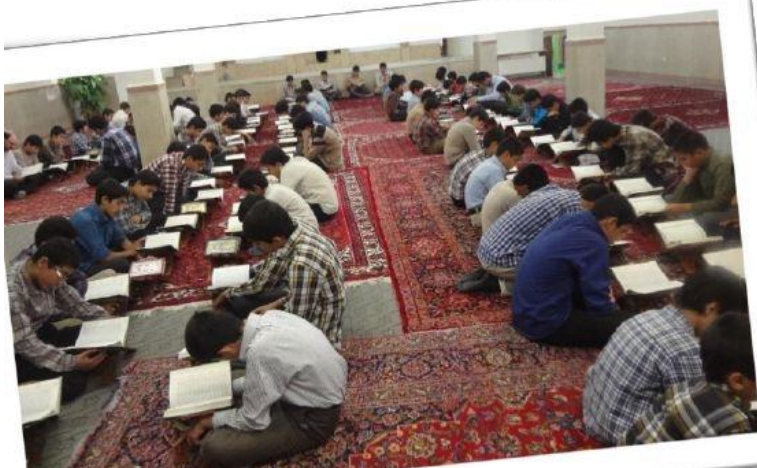
- پرورش دانش آموزان متدین
- پرورش شخصیت و خلاقیت دانش آموزان بر اساس فرهنگ اسلامی-ایرانی
- پرورش دانش آموزان متخصص برای ایفای موثر نقش های اجتماعی



تدبیر

الف) واحد فوق برنامه مدرسه :

- ۱- برگزاری مراسم مذهبی با برنامه های متنوع با کمک دانش آموزان
- ۲- فضاسازی محیط بر اساس مناسب های مذهبی
- ۳- برگزاری مسابقات متنوع با هدف تشویق بیش تر دانش آموزان به مطالعه کتب مذهبی مناسب با سن
- ۴- پیش بینی معلم برای کلاس های اعتقادی (یک جلسه ی ۴۵ دقیقه ای در هفته برای هر کلاس)
- ۵- تدارک و برگزاری اردوهای زیارتی - سیاحتی با کمک معلمان راهنمای هر پایه
- ۶- تدارک جشن تکلیف ویژه ی دانش آموزان نهم با کمک معلم راهنمای مربوطه







شب نگردد روشن از اسم چراغ

نام فروردین نیارد گل به باغ





ب) کیفیت بخشی به کلاس
قرآن و هدیه های آسمان
با تهیه ی طرح درس های
تکمیلی برای آموزش
روخوانی و روان خوانی
قرآن و آموزش احکام در
کلاس هوشمند و با
استفاده از نرم افزار
چند رسانه ای

ج) گنجاندن زنگ نماز جماعت در
برنامه ی روزانه ی دانش آموزان
با حضور اسناد مجرب برای
آموزش عملی نماز و احکام مربوط
به آن و تقویت روحیه ی بندگی
در قالب تذکرات متناسب با سن
و بیان قصه های قرآنی





تخصّص

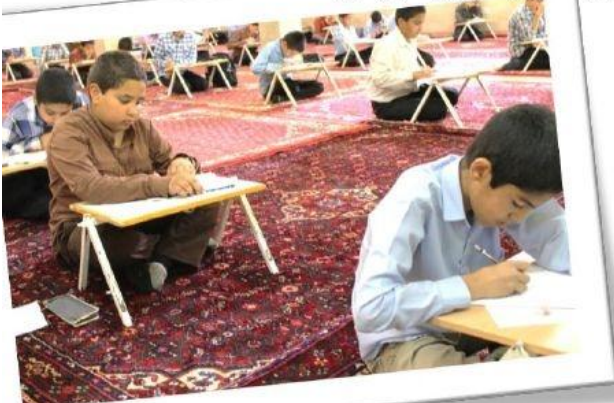
در کنار برنامه های عادی آموزشی و ارزشیابی مانند آزمون های نوبت ، میان نوبت و شرکت دادن دانش آموزان در آزمون های کشوری فعالیت ذیل نیز در این مجتمع پی گیری می شود.

الف) ارائه ی تفکیلی دروس ریاضی (حساب و هندسه) و علوم ((زیست-زمین) - (فیزیک و شیمی))

تجربه نشان داده هر معلم در تدریس بخش های خاصی از کتاب تسلط بیشتری دارد ، مدل فوق ذکر این فرصت را برای دانش آموزان ایجاد می کند که هر مبحث را از زبان معلم چنین معلمی بشنوند و یقیناً با تدریس تخصصی ، یادگیری بهتری را نیز شاهد خواهیم بود.

ب) طرح مطالعه هدفدار

در این طرح دانش آموزان هر پایه یک روز در هفته در سالن مطالعه طبق برنامه ریزی معلم راهنما و همچنین بر اساس نیاز خود اقدام به مطالعه می نمایند ، رغبت دانش آموزان به این طرح و نتایج حاصله در امتحانات حاکی از اثر بخش بودن این طرح دارد. همچنین توجه به شیوه ی مطالعه ی یکدیگر فرصتی برای الگوبرداری را در اختیار دانش آموزان قرار می دهد.



ج) فعال بودن آزمایشگاه، کارگاه و مرکز IT مدرسه بر اساس نظریه هوش های چندگانه

این مکان ها به گونه ای تجهیز شده اند که تمام فعالیت ها را خود دانش آموزان انجام می دهند و معلم فقط توضیحات لازم را ارائه می دهد.







د) کلپ راه هدایت ویژه ی روزهای پنج شنبه

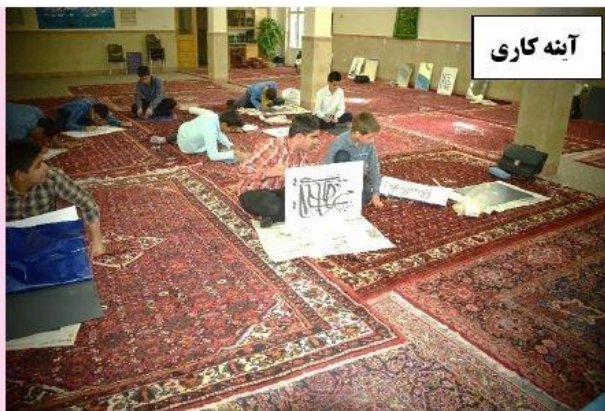
در حالی که تقریباً تمام مدارس روزهای پنج شنبه تعطیل می باشند ، این مجتمع در قالب یک طرح ابتکاری ، کلاس های آموزشی و مهارتی که امکان اجرای آن ها در برنامه ی هفتگی وجود نداشت را در روزهای پنج شنبه گنجانده است. کلاس هایی از قبیل : علوم و ریاضی تکمیلی ، کارگاه ادبیات فارسی ، آموزش زبان انگلیسی ، و همچنین پیش بینی برنامه ی ورزشی با اجاره نمودن سالن فوتسال برای هر پایه به صورت مجزا

این کلاس ها از ساعت ۸ صبح شروع می شود و تا ساعت ۱۲:۴۵ ادامه می یابد.

ه) طرح تابستانی

این طرح شامل مجموعه ی فعالیت های آموزشی و پرورشی می باشد که پس از پایان سال تحصیلی با هدف حفظ و تقویت ارتباط عاطفی دانش آموزان با مدرسه و توسعه ی آموزش های مهارت محور برگزار می شود. لذا کارشناسان و مسئولین مدرسه همراه تلاش می کنند تا علاوه بر بالا بودن سطح کیفی آموزشی، این طرح از جذابیت های لازم برای دانش آموزان برخوردار باشد. این طرح به مدت ۵ هفته برگزار می شود.

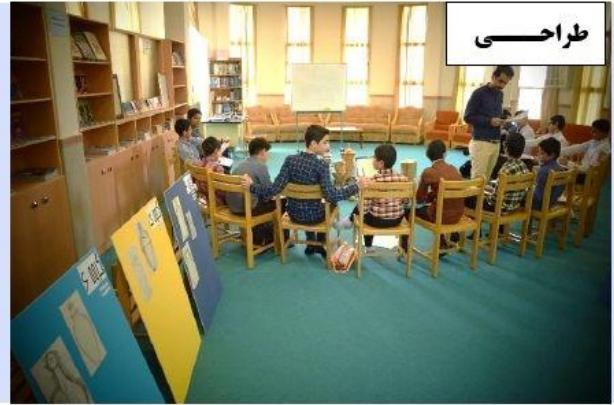






چون به فکر سوختن افتاده ای مردانه باش

من نمی گویم سمندر باش یا پروانه باش





آزمایشگاه اپتیک





تشریح





(و) برگزاری کارگاه یادگیری و پیشرفت تحصیلی

طی مشاوره با دانش آموزان به روشنی می شود دریافت که تعداد زیادی از دانش آموزان در منطبق کردن روش های مطالعه خود با شرایط جدید در دوره متوسطه اول دچار مشکلات جدی می باشد و این مسئله باعث افت کیفیت عملکرد ایشان می شود و با توجه به شرایط سنی، درک درستی از نقاط ضعف و قوت خود ندارند، لذا عدم موفقیت را به استعداد خود ربط می دهند و نتیجه می گیرند که از هوش لازم برخوردار نیستند به همین دلیل به جهت انگیزشی با تنش های زیادی مواجه می شوند. کارگاه یادگیری ضمن معرفی روش های شناختی در یادگیری، به دانش آموزان کمک می کند که به فراشناخت نیز برسند یعنی سبک یادگیری خود را کشف کنند و آن را در دروس مختلف پیاده سازی نمایند. سال گذشته اولین دوره ی این کارگاه در روزهای جمعه برگزار شد. بازخوردی که از معلم ها گرفته شد از درس خوان تر و فعال تر شدن این گروه از دانش آموزان بود حکایت داشت و البته در نتایج امتحانات نیز این رشد کاملاً ملموس بود. جلسات این کارگاه ۳ ساعته می باشد، فضایی که بر کلاس حاکم است چیزی شبیه اتاق مطالعه است به این معنی که فرض می کنیم معلم درس مربوطه را تدریس کرده و ما بنا داریم این درس را بدون حضور معلم در منزل مطالعه کنیم و به تسلط برسیم. باید بدانیم چطور شروع کنیم، چگونه از کتاب های کمک آموزشی کمک بگیریم و در انتها چطور عمل کنیم تا به هدف برسیم. لازم است این پروسه را برای درس های مختلف یادگیریم و همچنین با روش های مختلف آن آشنا شویم. شرایط کارگاه ایجاب می کند که تعداد دانش آموزان بیش از ۱۵ نفر نباشد تا معلم راهنما فرصت رسیدگی های لازم را داشته باشد.







ز) بازدید از مدارس موفق جهان جهت دانش افزایی و آشنایی

با تجربه های موفق آن ها





تعهد

الف) ارتباط مستمر معلم راهنما با دانش آموزان و خانواده های محترم

مشاوره های فردی با دانش آموزان و خانواده ی های گرامی از وظایف بسیار مهم معلم راهنما بشمار می آید چرا که در هم ارتباط عاطفی عمیق تری ایجاد می شود و هم شناخت بهتری حاصل می شود ، نکته ی مهم این است که با توجه به حجم بالای مشاوره ها و دفعات تکرار آن با یک دانش آموز و خانواده ضروریست معلم راهنما ، برنامه ریزی دقیقی برای زمان مشاوره ها صورت دهد و مطالب مهم جلسه را نیز ثبت نماید. با نرم افزار outlook که امکان استفاده از تاریخ شمسی نیز وجود دارد ، می توانیم زمان هایی که بنا داریم به مشاوره اختصاص بدهیم را مشخص کنیم و این زمان ها را با توجه به اولویت ها به دانش آموزان اختصاص بدهیم به این ترتیب چنانچه فراموش کنید خود نرم افزار زمان مشاوره و دانش آموز مربوطه را به شما یادآوری می کند . با این سیستم در دور اول مشاوره ها که باید اول آبان ماه به پایان برسد ، دانش آموزان نیز از همان ابتدا زمان مشاوره خود را می دانند . همچنین این نرم افزار امکان لینک به نرم افزار onenote را دارد که در واقع پرونده ی ثبت اطلاعات مشاوره ها می باشد. به این ترتیب به دور از کاغذبازی در یک محیط امن می توانیم اطلاعات را ثبت کنید و با کلیک بر روی زمان مشاوره در نرم افزار outlook ، به نرم افزار onenote هدایت شوید و اطلاعات مربوط به آن جلسه را که قبلا ثبت کرده اید در صفحه ی مربوط همان دانش آموز مشاهده نمایید.



ب) طرح خودگردانی

این طرح به منظور مدیریت مشارکت دانش آموزان در امور مدرسه با هدف آموزش فعالیت های گروهی و شورایی و آموزش آداب اجتماعی پیش بینی شده است . برخی از اقداماتی برای این منظور انجام می شود در ذیل اشاره شده است.

- تشکیل شورای طرح خودگردانی با حضور معلم راهنما و همکارانش در پایه
- برنامه ریزی انتخابات شوراهای کلاسی و اختصاص زمان ویژه به این شوراها برای بررسی عملکرد دانش آموزان ، دادن امتیازات و انتخاب همیاران هفته بعد
- تشکیل منظم همایش توجیهی شوراها
- انجام هماهنگی های لازم و توجیه اعضای کادر مدرسه در مورد طرح ، خصوصاً کسانی که نظارت بر کار همیاران را به عهده دارند نظیر ناظم ، مسئول کتابخانه ، مسئول ورزش ، مسئول آشپزخانه ، مسئول آزمایشگاه و مسئول فروشگاه و ...
- تدوین و تکمیل دستورالعمل ها و حکم ها و ابلاغ های این طرح به منظور تسهیل اجرایی این طرح



ج) دوستی های اثر بخش و حفظ نشاط و شادابی محیط برای سلامتی روح و جسم
دانش آموزان





یک چشم زدن غافل از آن ماه نباشید شاید که نگاهی کند آگاه نباشید



د) اردوهای یک روزه در محیط مدرسه با عنوان (یک شب در مدرسه) و تدارک
کلیه برنامه ها با کمک دانش آموزان





فوتبال دستی



کایه



پانتومیم





مراسم نماز مغرب و عشا



مسابقه طناب کشی

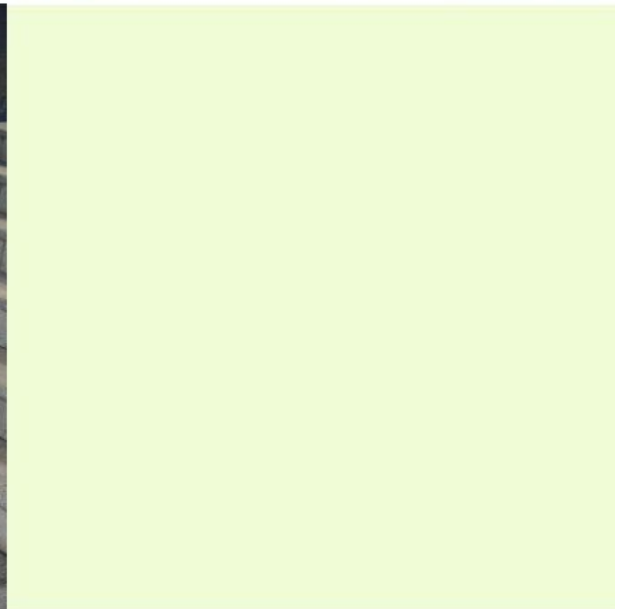




آماده کردن شام (جوجه کباب)

هر گروه (۸ نفره) از روز قبل مواد جوجه کباب خود را آماده می کنند و شب اردو آن را توسط منقل کباب می کنند و در کنار مربی و دوستانشان میل می کنند

همه ی لوازم را خود دانش آموزان تدارک می بینند ، البته با توجه به حضور مربیان در گروه ها ، مدرسه نیز مقداری جوجه در اختیار مربیان قرا می دهد که به جوجه های گروه مربوطه اضافه می شود .





سخن پایانی

در انتهای عرایض سوالانی را مطرح می‌کنیم که می‌بایست هر مدرسه و خانواده ای در هر جایگاهی که قرار دارد همواره تلاش نماید، پاسخی مناسب برای آن‌ها بیابد. تا در سایه ی این تلاش‌ها و با توکل بر خداوند متعال، زمینه‌های رشد و هماهنگی بیش‌تر این دو نهاد مهم که مسئولیت تربیت نسل آینده را بحدک می‌کشند، فراهم آید.

ان شاء الله



آینه شو، جمال پری طلعتان طلب جاروب زن به خانه و پس میهمان طلب!

با تشکر



(تنها و تنها گوشه ای از ماجراهای امیدبخش)

ماجرای شماره ۱ :

بعد از پایان تعطیلات نوروزی ۱۳۹۱، دانش آموزی وارد اتاق شد و پاکتی که در دستش بود را به سمت من گرفت و گفت: این تمام عیدی های امسال من است، نذر کرده ام برای فاطمیه هزینہ کنم، با پدر دانش آموز تماس گرفتم از حالت صدایش مشخص بود، بغضی در گلو دارد و با حالتی احساسی مطرح کرد، ما این روحیه را مدیون مدرسه هستیم.

ماجرای شماره ۲ :

ماندن در زاهدان ، آن هم برای نیروهای نظامی که به اجبار برای دوره ای در مناطق دور دست باید خدمت کنند خیلی سخت است، ولی شرایط مدرسه ی شما به گونه ای است که الآن مدت دو سال است که می توانم به منطقه ای بهتر بروم اما نه فرزندانم راضی می شوند و نه خود من تمایل به رفتن دارم و تنها دلیل ماندن ما که موجب تعجب اطرافیان شده، مدرسه راه هدایت است. (صحبت های یکی از پدران مدرسه با معلم راهنمای پایه هفتم)

ماجرای شماره ۳ :

یکی از فارغ التحصیلان مدرسه که اصالتی تهرانی داشته و الآن نزدیک ۶ سال است به همراه خانواده از زاهدان رفته اند، مراسم دهه ی اول محرم هیئت را سعی می کنند در زاهدان باشند و می گویند ما به مراسم هیئت شما عادت کرده ایم و با اینکه تهران هیئت های زیادی وجود دارد ولی سعی می کنیم هر ساله در مراسم هیئت مدرسه شرکت کنیم.

ماجرای شماره ۴ :

در برنامه ی روزهای پنج شنبه (کلوپ هدایت) ، برنامه ها با زیارت عاشورا و صبحانه ای که توسط بچه های هر پایه آماده می شود، آغاز می شود ، یکی از مادران پایه ی ششم با معلم راهنما تماس گرفته و اظهار می کنند ما نذری داریم که می خواهیم ، آن نذر را در زیارت عاشورای مدرسه ادا کنیم ، برای قبولی فرزندان در مدرسه ی راه هدایت نذر کرده بودیم و برای تمام بچه های مدرسه بعد از زیارت عاشورا سفره ای پهن نماییم که با ملاحظات این کار انجام شد.



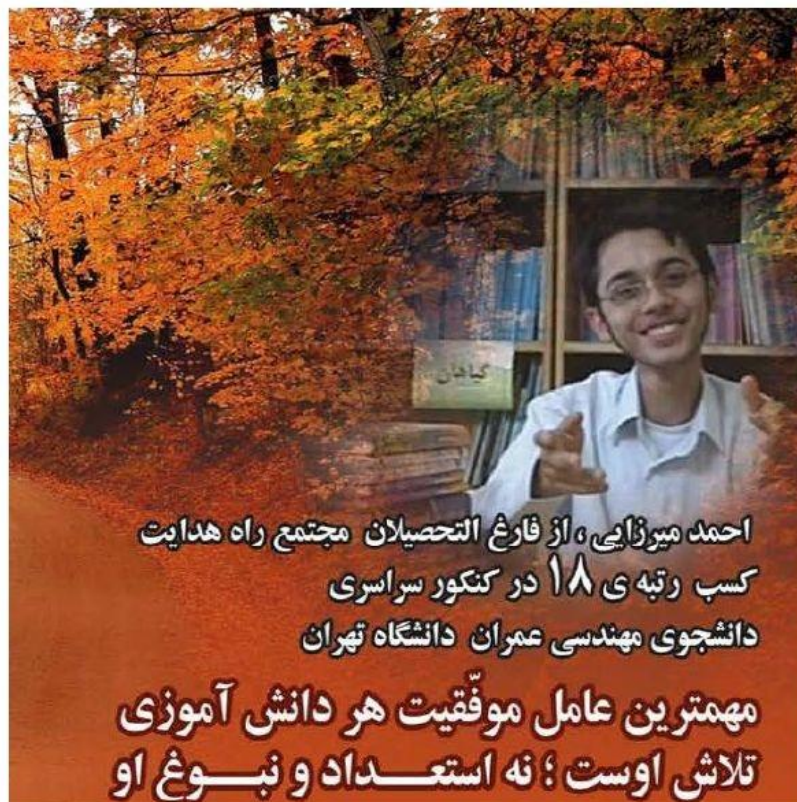
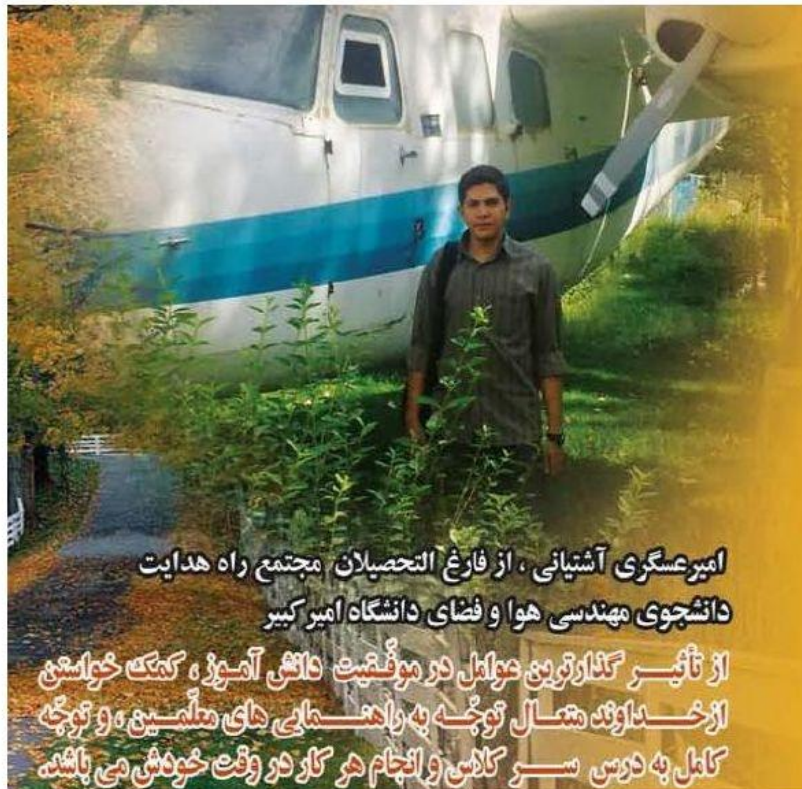
افتخار می کنیم

که دانش آموزان دیروز این مجتمع ،

امروز در شئون مختلف اجتماعی نظیر

استاد دانشگاه ، معلم ، مدیر و کارمند نهاد های دولتی ، پزشک و مهندس ، تاجر و...

در حال خدمت به هموطنانشان در این منطقه ی محروم می باشند.





جهان علمی

فتح قله های

امیر گلستانه

فارغ التحصیل مجتمع راه هدایت
سازنده ی پهباد بدون سرنشین

کسب مقام اول

در مسابقات هوافضای سئول (کره جنوبی)



سخن ما در معرفی یک فرایند بود فرایند انتقال تجربه مدرسه‌داری به سبک مدارس خوب تهران به منطقه زاهدان. آنچه نوشتیم به قصد دیدن نقاط مشکل کار بود که به تدریج باید راه حلی برای عبور از آن می‌یافتیم تا نتیجه مطلوب به دست آید. تجربه‌های فعلی من این است که در مناطق متعددی همین تجارب تا حد زیادی تکرار شده است و مدارسی با همین مشکلات درگیر هستند. ابتدا خلاصه مطالب قبل را مرور می‌کنیم.

خلاصه صحبت تا این جا

- ۱- مدرسه‌ای با نیت خیر و به قصد خدمت در سال ۷۱ در زاهدان تأسیس شد.
- ۲- شروع مدرسه توسط برخی افراد مؤمن و با سابقه آموزش و پرورش شکل گرفت.
- ۳- از اول بنا بود مدرسه به شکل مدارس خوب تهران مثل علوی تهران برنامه‌ریزی شود.
- ۴- مدرسه بر اساس توصیه‌ها و آموزش‌ها ساختار اولیه خوبی به خودش گرفت.
- ۵- در ادامه مسیر نسبت به توصیه‌هایی مثل حضور معلمان راهنما و تشکیل شورا همکاری شد ولی الگوی کار با معیارهای مورد نظر تطبیق پیدا نمی‌کرد.
- ۶- از نظر آموزشی مدرسه بد نبود ولی نسبت به انتظارات پایین بود و مردم هم موقعیت آن را نسبت به مدارسی مانند مدرسه نمونه پایین تر می‌دانستند.
- ۷- مدیران الگوی کار را تا حدی بر اساس تجارب خودشان نظام می‌دادند و به قول امروزی‌ها قرائت خودشان را از توصیه‌های تربیتی و آموزشی داشتند.
- ۸- در مجموع و بعد از ۷ سال تلاش هیأت امنای تهران به این رسیدند که راه ارتقای مدرسه در الگوی جاری نیست و مواردی نظیر بازدید از مدارس خوب تهران و سمینارهای آموزشی مشکل را نتوانسته حل کند.
- ۹- در سال ۷۸ دانش‌آموزان به سوم نظری رسیده بودند و اگر در کنکور نتایج خوبی نمی‌گرفتند مدرسه آسیب جدی می‌خورد و سرمایه‌گذاری‌ها تا حدی بی نتیجه می‌ماند.

حضور تمام وقت یک تهرانی در محیط مدرسه

به هر حال قرعه فال به نام بنده افتاد و توفیق سه سال حضور در مدرسه راه هدایت زاهدان رفیق راه و زندگی شد.

باید توجه شود که در شروع کار در یک منطقه بومی اگر آن تیم مدیریتی و بزرگ‌ترهای باسابقه نبودند حمایت مردمی را نداشتیم و کار پیش نمی‌رفت. اما این یک پارادوکس است. گروه سنتی‌های ذی‌نفوذ باید کار را شروع کنند، اما گاهی همان‌ها مانع رشد می‌شوند. مطمئن نیستم که اگر از ابتدا نیروی مقیم و تمام وقت تهرانی برود، بهتر باشد. البته اگر چنین فردی از ابتدا در مجموعه و مورد حمایت مؤسسين باشد، بسیار مطلوب خواهد بود. یکی از تجربه‌های مهم این است که در آن مناطق افراد به صورت طبیعی بر اساس آشنایی و سوابق به مدرسه ملحق می‌شدند. لذا تیم مدرسه تا حدی با هم سوابق داشتند و اعتمادی ناشی از گذشته‌ها میان ایشان بود. این امر در عین قوت، مشکل‌ساز هم هست. به دلیل این که برخی افراد صلاحیت نقش‌هایی که به ایشان داده می‌شد را نداشتند. به عبارت دیگر هیأت امنای برای نیروی جدید از خود بومی‌ها کمک می‌خواهند و آن‌ها نیز به طور طبیعی افرادی که مورد شناسایی خودشان است معرفی می‌کنند و نهایتاً از میان همین‌ها عده‌ای در کار وارد می‌شوند. اما دلیلی ندارد که این‌ها بهترین افراد باشند.

سالی که بنده زاهدان رفتم، در دبیرستان همه از سه معلم ناراضی بودند و می‌خواستند آن‌ها را اخراج کنند. اما بنده در متن کار دیدم که فقط همین سه نفر معلم قوی بودند و بقیه ضعیف بودند. این سه نفر نمره نمی‌دادند و از دانش‌آموزان کار می‌خواستند، به همین جهت معلم بدهای مدرسه بودند! فقط این سه معلم عمیق بودند و کار می‌کردند. اگر بنده از این‌ها حمایت نمی‌کردم، قطعاً تحت فشار خانواده‌ها از مدرسه حذف می‌شدند. معلم ریاضی بسیار



سخت گیر و کمی هم بد اخلاق که بسیار خوب درس می داد و اصلاً کوتاه نمی آمد. معلم فیزیک نیز اصلاً تدریس خصوصی نمی کرد و باور داشت که همه خیانت می کنند، جزواتی که نوشته بود امروز نیز در تهران نمونه ندارد. سیگارش ترک نمی شد و به احترام مدرسه در گوشه ای دور از دید سیگار می کشید، فوق العاده آزادمنش بود. معلم ادبیات نیز مردی جدی و عاشق ادبیات بود و مانند دو معلم دیگر به احترام مدیران مدرسه آمده بود. فارغ التحصیلانی که بعداً به کار در مدرسه بازگشتند به شدت تحت تأثیر این معلمان بودند. این سه نفر نمره نمی دادند و به شدت کار می کشیدند. حرف هیچ کس، حتی مدیران را هم گوش نمی کردند. بنده که رفتم پافشاری کردم این معلمان بمانند. رفتن بنده باعث شد این عزیزان بال و پر درآورند. آن ها نیز سنگ تمام می گذاشتند. جزوه فیزیک را به خواست بنده نوشتند، طراحی های زیبایی هم در کارشان داشتند. عاشق کارشان بودند و هیچ وقت محیط آن ها را قبول نکرده بود، حتی مدارس دولتی هم با آن ها مشکل داشتند. ولی مردان آزاد منش و مایه افتخار منطقه بودند گرچه قدر نمی دیدند. به نظرم امروزه برخی معلمان خوب دیگر هم که دلسوز تعلیم و تربیت هستند و مصلحت دانش آموز را فدای مصلحت شخصی خود نمی کنند گاهی مورد بی مهری قرار می گیرند ولی همه جا هستند حتی در استان های ضعیف تر آموزشی.

اگر بخواهم این مرحله از مدرسه زاهدان را تحلیل کنم، اولاً باید به اهدافی اشاره کنم که از همان ابتدا تعیین شده بود یعنی رسیدگی علمی به مدرسه و انتقال صحیح سیستم تربیتی و معلم رانمایی به مدرسه زاهدان. برای انجام این مهم، ابتدا اجازه استخدام تا سقف ده نفر جوان را از شورای انما گرفتم. یعنی مشکلی که همواره با آن مواجه بودیم و نیروی جوان خیلی در اختیار نداشتیم و مدیران نسبت به آن ثقل و مقاومت داشتند. همچنین حمایت شورای تهران را نیاز داشتیم که انصافاً پشت کار بودند و بعد از رفتن بنده نیز انگیزه حمایتی بیشتری پیدا کردند. توجه داشته باشیم که رفتن یک نفر برای یک کار بزرگ به عقبه توانایی برای پشتیبانی نیاز دارد؛ این فرق می کند با کسی که یک نفره و به تنهایی تن به کار بزند و به میان افرادی برود که با کار آشنا نیستند. حمایتی که خصوصاً از طریق مدرسه علوی در اختیار ما قرار گرفت و خط ارتباطی قوی که برقرار شد این امکان را داد که جوان ها را آموزش بدهیم. معلوم باشد اگر بنده در جبهه کار قرار گرفتم و انصافاً پشت جبهه هم به خوبی عمل می کرد. به هیچ وجه من همه فن حریف نبودم و به هیچ وجه بدون حمایت بومی ها و تهرانی ها نمی توانستم کاری از پیش ببرم.

اولین اقدامات اصلاحی

استراتژی ما به عنوان اولین اقدام این بود که بنده معلم رانما بشوم و دوره سوم نظری را بر عهده بگیرم، عملاً آبان ماه ۷۸ دوره سوم نظری را تحویل گرفتم. دومین اقدام جذب نیروی جوان، و سومین کار، فعال سازی سیستم شورایی بود. می توان گفت مجموع این اقدامات نوعی ساختارشکنی به حساب می آمد و مقاومت بومی را در هم می شکست که مهم ترین بخش کار است.

روز اول با مدیر دبیرستان مذاکره کردیم و خیلی استقبال و حمایت کردند. روابط حسنه ای داشتیم. به جهت سابقه ای که داشتم مشکلی برای هماهنگی با محیط نداشتیم. بچه های سوم نظری را تحویل گرفتم و قرار شد که دوستان مدرسه دیگر کاری با این دوره نداشته باشند. در واقع دوره های اول و دوم تحت نظر فردی بود که به عنوان مشاور عمل می کرد. سه کلاس اول نظری و دو کلاس دوم نظری بودند که تحت اشراف ایشان بودند. تقریباً کاری از ایشان بر نمی آمد و مدرسه از نظر تربیتی خیلی افول کرده بود. من وقتی از نزدیک با محیط مانوس شدم خیلی متأسف می شدم، از نظر من مدرسه کاملاً از نظر تربیتی از دست خارج بود، تعداد زیاد دانش آموزان، بدون نیرو و تجربه تربیتی مربیان، کار را به مشکل انداخته بود.

یک شروع جدید با بچه ها

دوره سوم نظری حدود ۳۰ دانش آموز بودند. اولین هدفم این بود که انگیزش درسی را در بچه ها بالا ببرم. در اولین جلسه به بچه ها گفتم که «ما عقیم و می خواهیم از نظر درسی بدویم». از آن ها پرسیدم که هر کسی می خواهد چه رشته ای قبول شود. سپس رتبه لازم برای قبولی آن رشته ها را گفتم، وضع خودشان را نیز تحلیل کردم و گفتم: «همه شما در خواب و خیال هستید، هر کس می خواهد به آرزویش برسد باید همت کند». هیچانی در بچه ها ایجاد شد. به هر حال تحت عنوان امتحان نهایی برنامه ریزی را شروع کردیم.



ما یک خط کاری متفاوت از تمام مدرسه با این دوره شروع کردیم. برخی ساختارها را در این دوره ایجاد کردیم و سپس در مدرسه تعمیم دادیم. به عنوان مثال کارهای علمی بچه‌ها را از نزدیک رسیدگی می‌کردم. کلاس می‌رفتم و با بچه‌های تمرین می‌کردم تا بچه‌ها وضع سوادشان را بفهمند. وضعیت معلمان را بررسی کردم و این که چه باید بکنیم. خانواده‌ها را خواستم و توجه جدید کردم و هدف‌گذاری درسی را برایشان توضیح دادم تا با سیستم همراه شوند. از آن‌جا که از تهران رفته بودم، خانواده‌ها به راحتی اعتماد می‌کردند و مانعی از طرف آن‌ها نداشتیم، سابقه من در مدرسه علوی هم پشتیبان مهمی بود.

مصائب و مزایای کادر جوان

در شرایط و زمانی که من به مدرسه وارد شده بودم معلمان را نمی‌شد تغییر داد. اساساً تغییر معلم کار ساده‌ای نبود و حواشی زیادی داشت. مسأله این بود که معلم‌ها تا حدی با هم شبکه بودند، به این معنا که یک معلم، دیگری را به مدرسه آورده بود و تا حدی مراقب یکدیگر بودند. ما در سال‌های بعد که به تدریس معلمان جوان را در مدرسه وارد کار کردیم، بسیار با حرف و سخن و تعرض مواجه شدیم. در سطح منطقه معلمان به یکدیگر می‌گفتند که این‌ها معلمان بی‌تجربه و جوان را آورده‌اند و این مدرسه را خیلی زیر سؤال می‌برد. این امر در میان خانواده‌ها نیز مطرح بود و مدیران این مسأله را ضعف مدرسه می‌دانستند و از این سیاست راضی نبودند بالاخره آن‌ها از طرف محیط تحت سؤال قرار می‌گرفتند. خانواده‌ها هر مشکلی پیش می‌آمد، به عدم تجربه معلمان مدرسه مربوط می‌دانستند و چالش‌های فراوانی داشتیم. یعنی اگر رودربایستی مدیران با بنده نبود به هیچ وجه تسلیم این معلمان جوان نمی‌شدند. به هر حال برای تغییر معلمان باید استراتژی داشت والا به موانع زیادی می‌خورد. واقعیت این است که جوان‌ها نیز مشکلات و کمبودهای زیادی دارند و تجربه کم و خطاهای آن‌ها گاهی برای مدرسه مصیبت درست می‌کرد. البته از طرف دیگر نیروی جوان اگر مورد حمایت قرارگیرد و به او اعتماد شود تمام همتش را به کار می‌گیرد و با شور و انگیزه رشد می‌کند. البته به نظارت و آموزش و انگیزش دائمی نیاز دارد. نیروی جوان خیلی دل‌کوچک است و زود در هم می‌ریزد.

چند عکس را از آن دوران تقدیم می‌کنم. دوره‌ای که تجربه‌های جدیدی برای دانش‌آموزان حاصل می‌شد. اردوی منطقه زیبای تمین نزدیک مرز افغانستان. به دلیل این که همسرم به تهران رفته بود من بچه‌های خودم را هم با دانش‌آموزان به اردو برده بودم. تقریباً با هم زندگی می‌کردیم.



منزل بچه‌ها



دو برادر دوقلو که همکار ما شدند و نمی‌توانید آن‌ها را تشخیص دهید. امروز و بعد از ۱۶ سال این‌ها مدیر مدرسه هستند.



برای تفنن ببینید تا مدت‌ها ما در تشخیص دو همکار دوقلو چقدر مشکل داشتیم.



گاهی یک معلم از این که آقای رسایی دو بار سلام و علیک گرم با او کرده تعجب می‌کرد در حالی که دو نفر بوده‌اند و والدین هم مشکلات فرزند خود را به آقای رسایی می‌گفت ولی با یک به آقای رسایی دیگر می‌گفت و از این دست مشکلات و این خودش برای ما یک پروژه بود ولی شیرین و به یاد ماندنی.

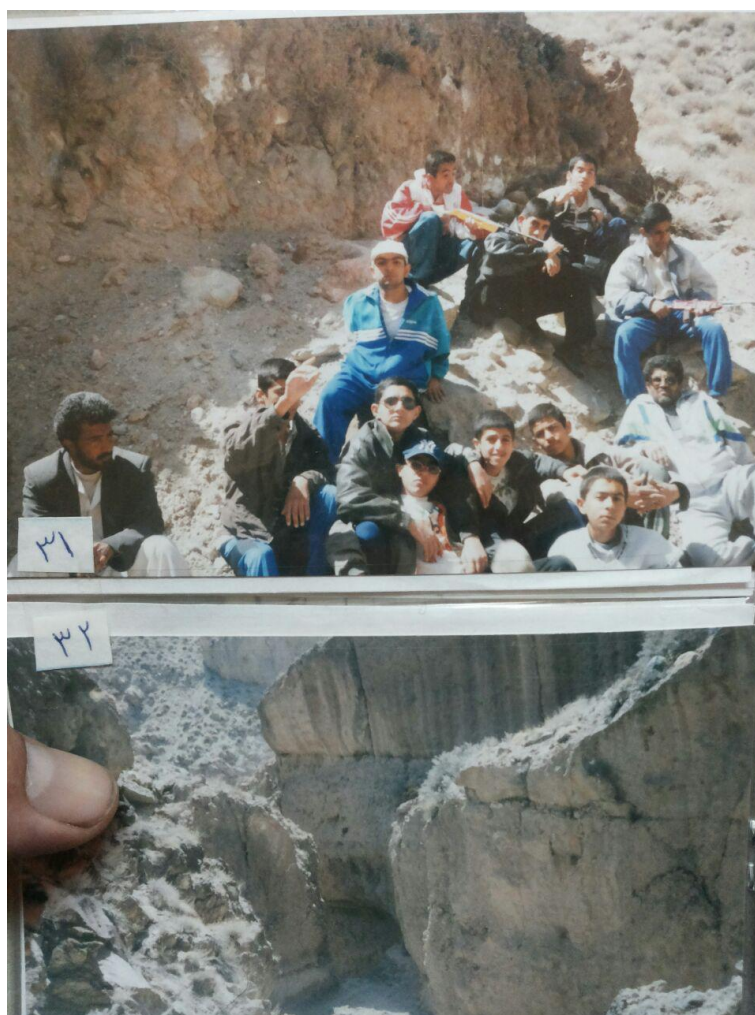


تجربه نشاط و انگیزش در دانش‌آموزان

ارتباط عاطفی قوی با این افراد و با کمک آن‌ها با دانش‌آموزان برقرار کرده بودیم، مثلاً مینی‌بوس مدرسه را راه می‌انداختیم و به مناطق اطراف زاهدان مانند منطقه تمندان و یا قله تفتان می‌رفتیم؛ کارهایی که اصلاً سابقه‌اش را نداشتند. اردوهای متفاوتی را با کمک این نیروها برای دانش‌آموزان شروع کردیم؛ اردوهایی که به مخیلهٔ بچه‌ها هم نمی‌رسید؛ بگو، بخند و حتی دو بار فتح قلهٔ تفتان، ما یک دوره را با هر سختی تا قله بردیم که جزء خاطرات شیرین بچه‌هاست. این کار خیلی به بچه‌ها اعتماد به نفس داد. آن‌ها گمان می‌کردند این کارها مربوط به کوهنوردان حرفه‌ایست نه یک مشت نوجوان تازه‌کار. تا آن‌جا که می‌توانستیم امکانات پیدا کنیم، به کمک جوان‌ها از این قبیل کارها انجام می‌دادیم. از سیستم مدرسه کمک نمی‌گرفتیم و آن‌ها هم با ما کاری نداشتند. از کارهایی که می‌کردیم این بود که به جوان‌ها اختیارات و میدان فعالیت دادیم و اعتماد کردیم، مثل این که ایشان برای دانش‌آموزان بازی می‌گذاشتند یا اردو اجرا می‌کردند، تمام برنامه‌ریزی و مسئولیت با خودشان بود. البته راهکارها را خیلی زود یاد گرفتند و به کار بستند و در اثر اعتماد، به سرعت و با انگیزه رشد کردند. این اعتماد کردن اکسیر رشد جوان‌هاست و آن‌ها به شدت آماده یادگیری می‌کند.

کم‌کم فرهنگ متفاوت به سیستم دمیده شد. دانش‌آموزان و نیروهای جوان فهمیدند که می‌توان بعد از ظهرها کار علمی را ادامه داد؛ اردوهایی به این سبک برگزار کرد، کار را شورایی پیش برد و ... این امور باعث شد فضای مدرسه متحول شود و روابط عاطفی به شدت در مدرسه رشد کرد. این‌ها چیزهایی بود که تا آن زمان در مدرسه ایجاد نشده بود، مثلاً معلم‌راهنما با دانش‌آموزان رابطهٔ سرد داشت و اردوهای بی‌مزه می‌برد. به بهانهٔ امتحان نهایی اردوی درسی اجرا کردیم و بچه‌ها را یک هفته شبانه‌روزی برای درس، در یک اردوگاه نزدیک زاهدان بردیم و این برای بچه‌ها خیلی اثربخش بود.

عکس مسیر تفتان بچه‌ها از این قله رفتن عزت نفس زیادی پیدا کردند با تشویق و انگیزش و با خستگی و تشنگی و گرسنگی و بدون امکانات ولی با خنده و تحمل و در چند مورد گریه و بالاخره حدود ۱۲ نفر به قله رسیدند. عکس قله را پیدا نکردم ولی عکس مسیر را پیدا کردم. مسأله ما باور به توانمندی بود. بچه‌ها فهمیدند گروه کوهنوردی نمی‌خواهند هدف اولیه به آن‌ها از مدرسه گفته بودیم قله می‌رویم و عزم و اراده و همراهی از همه چیز مهم‌تر است.





پناهگاه تفتان، عده‌ای تا همین جا آمدند.

باور کنیم بچه‌های مناطق محروم از مناطق دیگر چیزی کم ندارند، ما برای آن‌ها کم گذاشته‌ایم و گرنه آن‌ها هم مثل فرزندان خود ما هستند و گاهی بهترند. خدا همه جا یکی است. بچه‌ها این تجربه را کردند که می‌توان به اردوی شبانه‌روزی درسی رفت و شیطنت کرد و در محور توپ نشاط سالم داشت و در عین حال درس را هم جدی بود.





بد نیست بدانید که همین بچه‌ها و دوستانشان برخی معلم راهنمای مدرسه خودشان شده‌اند، برخی روحانی شده‌اند و برخی به کسب و تجارت مشغولند و برخی هم در مسئولیت اداری وارد شده‌اند و هنوز هم با هم رفیقند. بچه‌های برخی از این‌ها امروز شاگردان دبستان راه هدایت هستند. و این کاروان ادامه دارد. کار با دانش‌آموزان عین حیات و زندگی است ...

ظهور تدریجی تأثیرات معنوی و تربیتی در بچه‌ها

کارهایی که انجام می‌شد به تدریج باعث شد بچه‌ها مانند موم در دستان ما باشند. با ما رفیق شدند و درد لها شروع شد و ما هم از اندرونی بچه‌ها با خبر شدیم. طبیعی بود که بوی بد خیلی چیزها نیز بالا زد، به گونه‌ای که چهار پنج نفر از دانش‌آموزان را که مشکل اخلاقی شدید داشتند و به بقیه آسیب می‌زدند و مسائل معنوی را تخریب می‌کردند، در پایان سال با تدابیری اخراج کردیم. ما نمی‌خواستیم آن‌ها آسیب بخورند ولی آن‌ها به دوستانشان آسیب زیادی می‌زدند و ما بلد نبودیم مشکل را حل کنیم. همه را از دست می‌دادیم. بگذریم شب‌های جمعه با بچه‌های دعای کمیل را شروع کردیم. چرخه کاملی از فعالیت‌ها که در تمام آن‌ها نیز بچه‌ها همکاری می‌کردند.

حذف این دانه‌درشت‌های غیر اخلاقی و تصفیه افرادی که مخرب فضای کلاس بودند، باعث شد که سال بعد شاهد رشد معنوی بچه‌ها باشیم. چند نفر از دانش‌آموزانی را نیز که مشکل جدی درسی داشتند، نتوانستیم خداحافظی کنیم و با ترس و لرز، آن‌ها را سال بعد در کاروان پیش‌دانشگاهی داشتیم. در مجموع ۲۳ نفر برای ما ماندند و از خرداد به شکل محسوسی تحول معنوی بچه‌ها شروع شد. کار با مشکلات همراه بود به این معنا که مثلاً اواخر سال سوم بود که متوجه شدیم ۵ نفر از بچه‌ها اصلاً در روزهایی که مطالعه درسی داشتند و مدرسه می‌ماندند پشت سر بنده در سالن نماز نمی‌خواندند و پشت‌بام رفته و شاید همسایه‌ها را دید می‌زدند. با آن‌ها برخورد تند نمی‌کردم اما همین بچه‌ها به مرور تغییر کردند. در برخی بچه‌ها روحیه خشونت جدی بود، مفصل دعوای شدید بچه‌ها را داشتیم و حتی این‌که به صورت تیمی بیرون از مدرسه همدیگر را کتک بزنند. شب‌ها که خلوت بود و می‌خواستند برونند، با بچه‌های اطراف مدرسه هم گاهی دعوا می‌کردند. به هر حال خشونت در خانواده‌ها هم ریشه داشت. قصه‌های این‌ها خیلی مفصل



است و نوع برخوردهایی که صورت می‌گرفت تا بچه‌ها اصلاح رفتار و مهم‌تر از آن رشد کرامت نفس پیدا کنند. این کارها را تنها بر روی یک دوره پیاده کردیم و بقیه دوره‌ها نیز تا حدی تلاش می‌کردند، اما همین سبک کار الگو شد، به خصوص این که همه بچه‌ها توانستند آن سال به خوبی در امتحان نهایی قبول شوند. برای همین قبولی اردوی ده روزه امتحان نهایی در مدرسه برگزار کردیم. انگیزه‌بخشی درسی ما را سوار کار کرد و بچه‌ها حرف‌شنو شدند؛ خانواده‌ها نیز همراه شدند. مهار درسی در دست بنده بود و بچه‌ها همه‌جوره همراه بودند؛ اما در تربیت آن‌طور که می‌خواستیم موفق نبودیم که آن هم با اخراج آن چند نفر سر و سامان گرفت و جمع، جمع خوبی شد.

کوهی در اطراف زاهدان بود که به آن می‌گفتند کوه صاحب الزمان. ظاهراً چون روی آن با رنگ به صورتی که از جاده ورودی زاهدان دیده می‌شد نوشته شده بود یا صاحب الزمان. با بچه‌ها چند بار به آن‌جا رفتیم و دعای ندبه خواندیم. این علاقه‌ها در بچه‌های جوان دیده می‌شد. بعداً شنیدم بچه‌ها خودشان مکرر به آن‌جا می‌رفته‌اند و دعا می‌خواندند. من یکی دو بار بیشتر نرفتم. صبحانه می‌بردیم و بعد از دعا دور هم می‌نشستیم و بگو بخند داشتیم. معلوم باشد من خیلی برنامه‌های مذهبی و مراسم زیادی اجرا نمی‌کردم ولی به تدریج آن‌ها خودشان علاقه‌مندی ابراز می‌کردند. بچه‌های شهرستان فطرت‌های پاکی دارند. یک کمی باید روی آن فوت کرد.



یکی از همین بچه‌ها که شاگرد اول بود تحول معنوی فراوان پیدا کرد و رشته برق مشغول شد و معلم راهنمای مدرسه شد و تصادف کرد و همه را داغدار کرد. او دوستانش را خیلی به کار تربیتی دعوت می‌کرد.

این عکس بهتر است ولی بلد نیستم صافش کنم. این بیابان با دل‌ها بازی می‌کند آن هم صبح زود جمعه.



جاده زاهدان به زابل و کرمان در افق عکس دیده می‌شود. این بلندی کوه صاحب الزمان است.



بچه‌ها به تدریج مراجعاتی داشتند و می‌خواستند تقیدشان را به نماز بیشتر کنند مخصوصاً نماز صبح. برخی که گرفتار موسیقی بودند تمایل داشتند کنار بگذارند. یکی از بچه‌ها یک کارتن نوار موسیقی برایم آورد که دم دستش نباشد. یکی دیگر لباس‌های نامناسبی می‌پوشید البته بیرون مدرسه. آن‌ها را آورد که دیگر نپوشد. مهم این بود که بحث خوب شدن میان خود بچه‌ها مطرح شده بود و می‌گشت نه در حضور معلم راهنما. این اتفاقات به تدریج می‌افتاد. برخی از حجاب و اختلاط فامیلشان شکایت داشتند که با دخترهای فامیل که رعایت نمی‌کنند چه طور برخورد کنیم. در زاهدان عرف این طور بود که فامیل نزدیک شاید در هفته چند بار همدیگر را می‌دیدند و این حجم رفت و آمد برای من عجیب بود. بیش از همه به این‌ها تأکید می‌کردیم که بدخلقی نکنند و رفتارشان را در خانه خوب کنند. بعضی از این نوجوان‌ها انصافاً در خانه بداخلاق بودند. حرف ما این بود که اگر مذهبی‌تر شده‌اید باید اخلاقتان را با اطرفیان خوب کنید ولی مراقب باشید گناه نکنید. گاهی نرمش دل برخی بچه‌ها ما را هم به وجد می‌آورد.

الدرس و ما ادریک مالدرس

یادمان نرود که ما یک مدرسه بودیم و نقش ما اولاً موفقیت درسی بچه‌ها بود. یک راه رشد عزت نفس بچه‌ها رشد درسی آن‌ها بود. بچه‌ها بدون تجدیدی امتحان نهایی سوم را تمام کردند و این در زاهدان آن هم در یک مدرسه غیر انتفاعی پدیده نویی بود. این سطح امید را بالا برد.

مفصل روی کار پیش دانشگاهی تبلیغ کرده بودیم و از کسانی که کوتاهی می‌کردند تعهد درسی موقع ثبت نام گرفتیم. خیلی با برخی خانواده‌ها کشتی گرفتیم که باید برای درس بچه‌ها محیط را فراهم کنند. برخی خانواده‌ها اساساً درسی نبودند و خیلی بچه‌ها را تشویق نمی‌کردند و فضا سازی نداشتند. مانیا داشتیم که بچه‌ها موفق شوند. به هر حال تابستان برنامه دوره سه سال دبیرستان را گذاشتیم و از شهریور هم مثل تهرانی‌ها کلاس‌ها را رسماً شروع کردیم. می‌خواستیم بازهم مثل تهرانی‌ها تا عید کتاب‌ها را تمام کنیم. خلاصه همش مثل تهرانی‌ها ولی با کمک دوستان زاهدانی و همکاران عاشقی که در محیط شب و روزشان را برای بچه‌ها گذاشتند. قصه راه اندازی طرح تابستانی در آن سال‌ها کار سختی بود که اگر شد می‌گویم. در گزارشات وضعیت مدارس که یکی را قبلاً ارائه کردیم می‌بینید که امروز بازهم مثل تهرانی‌ها بچه‌ها تابستان هم به صورت جدی و با نشاط در مدرسه حضور دارند. بگذریم برای اهداف درسی مرتب در نشاط سیستم می‌دیدیم آن هم فقط با کمک جوان‌های همراه ممکن بود.

برای نشاط بعد از ظهرها مفصل فوتبال مدرسه به راه بود. آقایان رسایی (همان دوقلوها) در تیم بسکتبال جوانان استان بودند و ورزش مدرسه را با نشاط کردند در تیم تربیتی مدرسه یک قهرمان کاراته جوانان استان نیز داشتیم که قصه‌های او هم شنیدنی است. این‌ها به مدرسه فضا داد. این نشاط‌ها مدرسه را برای دانش‌آموزان مورد علاقه کرده بود و مدرسه برایشان تبدیل به خانه شده بود. تا وقتی معلمان در مدرسه بودند بچه‌ها نیز می‌ماندند. مدرسه کاملاً در اختیار آن‌ها بود. این دو سال این طور گذشت.

پادگان شیرین پیش دانشگاهی

ماندن تا نه شب برای درس با اقتدار و از مهر ماه شروع شد. مدرسه پانسیون شده بود. این حرف‌ها در زاهدان اساساً ناشناخته بود. ریسک هم بود. معمولاً در مدارس خوب شهر بچه‌ها به کلاس کنکور می‌رفتند و حتی کلاس‌های مدرسه را می‌پیچانند. ولی ما به هیچ‌کس اجازه ندادیم و گفتیم اگر کسی برنامه مدرسه را قبول ندارد از مدرسه برود. به جر یک نفر همه ماندند و با هم راه افتادیم. البته ما ترس و لرز داشتیم که چه می‌شود ولی راه ما همین بود والا مدرسه موفق نمی‌شد. در کنار برنامه‌های میلیمتری که از علوی گرفته بودیم و فشار بالا باید فشار شکن نشاط و امید را هم تزریق می‌کردیم. یکی را از طریق بازی و دیگری را از طریق تحلیل‌های و مشاوره‌های امیدبخش در طول سال دنبال می‌کردیم. بازهم مثل تهرانی‌ها.

برنامه آموزشی را نیز سفت گرفتیم، برای خودمان هدف‌گذاری کرده بودیم که صد درصد در پیش‌دانشگاهی قبولی بدهیم. از معلمان تهران نیز برای کنکور کمک گرفتیم. یکی از امتیازات فوق‌العاده‌ای که بهره‌مند شدیم این بود که توانستیم اردوی عید پیش‌دانشگاهی را در حدود دو هفته با دبیرستان علوی در اردوگاه بادله شهر ساری همراه باشیم. واقعاً آن‌ها در این همکاری ریسک کردند. ولی بچه‌های ما بردند چون با دیدن نظم و پرکاری دانش‌آموزان علوی، بچه‌ها و کادر ما نیز به شدت انگیزه پیدا کردند. دانش‌آموزان می‌گفتند: «ای کاش ما این‌ها را زودتر دیده بودیم». بعد از عید بچه‌ها فوق‌العاده عوض و با انگیزه‌تر درسی شدند و تا کنکور فضای خوبی برای درس خواندن داشتیم، یک تیم بزرگ درسی را دیدند و باورشان شد که



می‌شود بهتر کار کرد و فهمیدند در تهران غیر از امکانات، پرکاری و نظم هم هست. رفت و آمد معلمان تهران نیز خیلی مفید بود. چتر حمایتی علوی کار را برای ما خیلی روان و آسان کرد؛ نیروهای زاهدان نیز کار را یاد می‌گرفتند. حال باورمان این بود که می‌توانیم صددرصد در کنکور قبولی بدهیم. پیش از این نیز به آن‌ها گفته بودیم که اگر جو علمی در مدرسه قوی شود، جو عمومی و تربیتی نیز بهتر می‌شود، اما توان یا کاربلدی این امر را نداشتند. بعد از این که فضای علمی و نشاط ورزشی در مدرسه زاهدان رونق گرفت به خوبی دیدیم که حتی بچه‌های بی‌قرار و شیطان نیز تا حدی آرام شدند. همه این‌ها را وقتی در تهران دانش‌آموز یا معلم‌راهنما بودیم، دیده بودیم. بچه‌ها شلوغی جوانی خودشان را داشتند اما علاقه و باور آن‌ها به درس و مدرسه بیشتر شد. برای تابستان نیز برنامه علمی مفصل داشتیم تا کسی از درس جا نماند. برایمان مهم بود که بچه‌ها به خاطر مسائل درسی به مدارس دیگر نروند.

برای اردوگاه بادله در ساری بلیط اتوبوس گرفتیم تا گرگان و از آن‌جا بلیط تا بادله. سی و شش ساعت راه رفتیم و همه آتش و لاش شدند. ولی ما کار درسی درعید را بلد نبودیم و برنامه و امکانات و معلم این کار را نداشتیم. عجب اردوگاهی بود کنار جنگل. آنجا هم نشاط و درس همنشین شد. بعضی بچه‌ها اولین بار بود که دریای شمال را می‌دیدند و در کنارش باید درس می‌خواندند.



بچه‌ها با مربیان مدرسه علوی و دانش‌آموزان آن روبرو شدند و انگیزه درسی زیادی پیدا کردند. آن‌ها خیلی با محبت و مهمان‌نوازی تمام عمل کردند و با هم عکس گرفتیم.



البته با آن‌ها فوتبال هم مسابقه می‌دادیم و بچه‌های ما گاهی می‌بردند و چقدر کیف می‌داد و در کنارش عزت نفس که خیلی کلیدی بود.



البته این اردوگاه آموزش و پرورش هم برای ما بهشت دنیایی بود. آرام و سالم و مطبوع و زیبا.

امروز یاد شهدای منا دل‌ها را مجدداً سوزاند. من را به یاد یکی از دانش‌آموزان مدرسه انداخت که در بمب‌گذاری توسط تروریست‌ها در مسجد علی بن ابیطالب زاهدان به شهادت رسید. خاطره‌ای از او که توسط مدیر مدرسه آقای رسایی در مجله رشد چاپ شد را برایتان می‌فرستم. برای همه شهدا فاتحه بخوانید.



خاطرات

طبق روال تدریس ریاضی که هر ساله دنبال می‌کردم، در برخی از کلاس‌ها و مباحث، سؤالاتی امتیازی و اختیاری طراحی و دانش‌آموزان را به تفکر درباره مسئله و حل آن‌ها تشویق می‌کردم. معمولاً دانش‌آموزان در طول روز فرصت داشتند، در صورت حل سؤال، برای توضیح حل خویش مراجعه و در صورت ارائه توضیحات مناسب و تحلیل سؤال، امتیاز را کسب کنند. با توجه به تأثیر مستقیم این امتیازات در نمرات مستمر، رقابتی خوب و سالم بین دانش‌آموزان ایجاد شده بود. در یکی از این روزها، دو پایه دوم ریاضی، دانش‌آموزی با جثه‌ای نحیف و کوچک برای حل سؤال امتیازی درباره «بحث احتمال» به من مراجعه و شروع به توضیح حل خویش کرد. هرچه توضیحات این دانش‌آموز بیشتر می‌شد، برای من یقین حاصل می‌شد که سؤال را خودش حل نکرده است، ولی او همچنان با آب و تاب توضیح می‌داد و در نهایت من هم قبول کردم (قرار مان بر این بود که می‌تواند از دیگران راهنمایی بگیرند، ولی در نهایت باید مسئله را خودش حل کنند). او هم خوش حال از کسب نمره امتیازی، از من جدا شد. ساعت بعد ناظم مدرسه پیش من آمد و گفت یکی از دانش‌آموزان سال دوم دنبال شما می‌گردد. وقتی به راهرو رفتم، دیدم همان دانش‌آموز کوچک‌اندام سال دوم است که این‌بار شور و شوق و حرارت قبلی را ندارد و سرش را پایین انداخته است. بعد از کلی این‌ها و آن‌ها کردن گفت: «آقا، خواهش می‌کنم امتیاز مرا حذف کنید.»

با تعجب پرسیدم برای چه؟ گفت: «آقا آن سؤال امتیازی را من حل نکرده‌ام و همه پاسخ آن را از بچه‌های سال بالاتر گرفته‌ام. حالا هرچه فکر می‌کنم می‌بینم این نمره حق من نیست.»

من که از صداقت و شجاعت این بزرگ‌مرد کوچک خوشم آمده بود، دستی به شانه‌اش زدم و گفتم: من می‌خواستم شما دنبال حل این مسئله بروید و برابرمین صداقت و پی‌گیری شما ارزش دارد. نمره شما محفوظ است. ولی او دوباره به حذف نمره اصرار داشت و آنقدر التماس کرد تا من مجبور شدم نمره امتیازی او را حذف کنم.

راستش را بخواهید، این اصرار عجیب و غریب، فکر مرا به خودش مشغول کرده بود تا چند روز بعد...

در آن سال، در شام شهادت حضرت زهرا سلام‌الله علیها، در یکی از مساجد شهرمان، در بین نماز، دشمنان قسم خورده دین و مذهب ما، دست به کار ددمنشانه‌ای زدند. در نتیجه، انفجار بمبی در خانه خدا، ما شاهد پرواز ملکوتی تعدادی از نمازگزاران بودیم. فردای آن روز که به مدرسه رفتم، دیدم در کلاس درس، جای آن دانش‌آموز، دسته گل و قاب عکسش قرار گرفته است! و از بچه‌ها شنیدم که بزرگ‌مرد کوچک با برادر کوچک‌ترش و در آغوش یکدیگر موفق به کسب مدال پرافتخار شهادت شده‌اند. من پاسخ خود را یافتم. او شوق پرواز داشت و با همه وجود به ظاهر کوچکش، سعی در آماده‌سازی روح بزرگ خویش برای پرواز داشت. روحش شاد و پادش گرامی باد. این شهید محمود آیین (دانش‌آموز سال دوم دبیرستان) و برادرش علیرضا آیین (دانش‌آموز سال چهارم دبستان) در حادثه تروریستی مسجد علی ابن ابیطالب علیه‌السلام (زاهدان) در خردادماه ۸۸ به شهادت رسیدند.

دو کبوتر با پکی پرواز

احمد رسایی



خلاصه‌ی مباحث

تا این جا گفتیم که:

- ۱- ما به تدریج فهمیدیم راه اصلاح ساختاری مدرسه در یک منطقه دور حضور و همراهی با عزیزان بود و انتظار این که خودشان با آموزش و بازدید از تهران و سرکشی‌های ما کار را به صورت کاملی انجام دهند، خطا بود.
 - ۲- وقتی با بچه‌ها همراه شویم یعنی وقت زیادی را با آنها باشیم خیلی چیزها عوض می‌شود. این در مورد دانش آموز و کادر جوان جواب داد.
 - ۳- بچه‌ها به نشاط نیاز دارند. خوب باید آنرا تأمین کنیم و الا نشاط ناسالم را تجربه خواهند کرد.
 - ۴- بچه‌ها باید انگیزه و امید پیدا کنند والا از نفس می‌افتند، پس باید به آنها تزریق کنیم و این همراهی می‌خواهد. این را در دوران رشد خیلی باید دریافت کنند.
 - ۵- بچه‌ها برای تدین زیاد نیاز به حرف زدن ندارند باید ببینند و کشف کنند و اساس معلم راهنمایی همین است. یاد این روایت افتادم: عن ابن اُبی یعفور قال قال أبو عبد الله ع كونوا دعاة للناس بغیر ألسنتکم لیروا منکم الورع والاجتهاد والصلاة والخیر فإن ذلک داعیة. (الکافی ط - الإسلامیة)، ج ۲، ص: ۷۸) فرمول را امام صادق علیه السلام داده‌اند و فرموده‌اند که «مردم را بدون زبان دعوت کنید به این صورت که باید از شما ورع و تلاش زیاد و نماز و کار خوب را ببینند و این روش، دعوت کننده است». معلم راهنمایی کار سختی نیست ولی وقت می‌خواهد.
- برگردیم به ادامه بحثمان در باب راهبرد اصلاح مدرسه.

کوچک کردن مدرسه برای پایه‌گذاری یک نهاد

آنچه گفتیم در مورد یک دوره بود ولی راه درست این بود که همه دوره‌ها و سیستم مدرسه در این چارچوب عمل کند. گفتیم دوره اول مدرسه را جمع و جور کردیم تا راه رشد و تحول بچه‌ها سالم باشد. این نیز قصه‌هایی دارد مثل تهدید به چاقو و اسلحه و شکایت و آبروریزی که نوعاً پوشالی بود ولی آزار دهنده هم بود. شبیه این کار را با کمک جوان‌هایی که در دوره‌های دیگر گذاشته بودیم شروع کردیم مدیران هم انصافاً حمایت کردند. در طول دو سال جمعیت دبیرستان را با تمهیدات مختلف از حدود ۲۵۰ تا ۲۶۰ نفر به ۱۷۰ تا ۱۵۰ رساندیم مثلاً در تابستان ۷۹ ورودی اول به دوم را به بهانه این که امکانات نداریم به صورت اتوماتیک کم و تعداد کلاس را از سه به دو رساندیم. این کار مشکلات و چالش‌هایی برای مدرسه داشت و عده‌ای با مدرسه در افتادند. در راهنمایی نیز همین سیاست را دنبال کردیم و از سال بعد دو کلاس دانش آموز گرفتیم؛ معیارهای ورودی را کمی جدی‌تر و آزمون ورودی را مشکل‌تر کردیم. به تدریج جمعیت راهنمایی نیز کاهش یافت. تا آنجا که توانستیم مدرسه را کوچک و هرس کردیم، چون نیروهای مناسب و باتجربه نداشتیم و بچه‌های نامناسب به تعداد زیاد در مدرسه جمع شده بودند. در اوایل کار مسائل دوره‌های دیگر خیلی زیاد بود و ما اصلاً حریف نبودیم. بنده نیز یک دوره را سفت گرفته بودم و بقیه را آنقدر که می‌شد کنترل می‌کردم. جو رفتاری بچه‌ها به دست ما نمی‌آمد و معلم راهنمای قوی و با تجربه هم نداشتیم که مسلط شود، عملاً ما از وسط راه مدرسه را به دست گرفته بودیم؛ مدرسه‌ای با رشد نامتوازن دانش آموز و نداشتن نیرو؛ بزرگی مدرسه اجازه نمی‌داد نیروسازی کنیم، و برای ایجاد فرصت رشد در تیم مدرسه، حجم جمعیتی مدرسه را به تدریج کوچک کردیم و این کار به ما فرصت داد به کادر جوان بیشتر برسیم و آنها هم راه درست مدرسه‌داری به درست تر تجربه کنند و جو مدرسه را کنترل کنیم.

زنده باد جوان ، پاینده باد پیر

اینجاست که باید بگویم درود بر جوان و جوانی. روش اصلی ما در کار با جوان‌ها، تشکیل شوراهای تربیتی و آموزشی در دو مدرسه راهنمایی و دبیرستان بود؛ با نیروها مرتباً مشورت می‌کردیم و فضا برای رشد و ساخته شدن نیروها و هماهنگی و هم زبانی آنها در مدرسه مؤثر بود.

در تابستان سال ۷۹ سمینار آموزشی در زاهدان برای کادر گذاشتیم و اساتید از تهران دعوت کردیم و سعی کردیم بر اساس نیازهای خودمان سمینار قوی داشته باشیم. اگر اشتباه نکنم اولین سمینار در شهریور ۷۹ به مدت ده روز در زاهدان تنظیم شد و هر روز صبح و بعدازظهر برنامه داشتیم. برنامه



سنگینی بود و روزهای آخر نیروها به زحمت و خستگی افتاده بودند. به هر حال کارهای سنگینی کردیم که بعداً تعدیل شد و در این سال‌ها به سه چهار روز سمینار آموزشی کادر کاهش یافته است. البته برنامه مستمر آموزشی در طول سال را تقویت کرده‌ایم.

روی جذب نیرو کار می‌کردیم و از تهران برای آموزش روش کار علمی کمک می‌گرفتیم. گنجایی این افراد فرق داشت. آقای خسرو داودی تقریباً با سفرهای مستمر سه سال آموزش ریاضی دادند و نیروهای خوبی نیز ساخته شدند؛ یکی از آنها به نام آقای غلامی پور زیر نظر آقای داودی کارشناس ریاضی ما در راهنمایی شد. و امروز ایشان مدیر دبستان راه هدایت شده است. جوان‌ها در محیط مساعدی که از آنها حمایت می‌شد، کار یاد می‌گرفتند.

از کارهای دیگر این بود که به سرعت در سال دوم حضورم در زاهدان به همه این نیروها کلاس دادیم که قدری در برابرش مقاومت می‌شد و کاری هزینه آفرین بود ولی خیلی زود جوانه‌های بنیه علمی را در داخل مدرسه آشکار کرد. آقایان رسایی می‌گفتند: «گاه تا ساعت یک و دو نیمه شب برای آن که حق درس برآورده شود، کار و مطالعه می‌کنیم» و آقای غلامی پور هم روش نوین تدریس ریاضی را در راهنمایی پایه گذاری کرد. اشتیاق خوبی داشتند و آموزش‌ها نیز باعث شد که خیلی سریع به معلمان خوبی تبدیل شوند. آنچه مسلم است این بود که حمایت نکردن سیستم از نیروهای جوان و ریسک نکردن به خاطر آنها باعث توقف کار می‌شد. گاه که این نیروها اشتباه یا خطا می‌کردند مدیران به خاطر مصالح محیطی پای خود را کنار می‌کشیدند. اما بنده جلوی خانواده‌ها از نیروهای جوان حمایت می‌کردم و خیلی وقت‌ها خود مدیران و قدیمی‌ها با مردم صحبت می‌کردند و به آنها اطمینان می‌دادند. می‌دانم که کارهای ما برای مدیران در اشل محیطی و بومی سختی‌ها و مشکلاتی را تحمیل می‌کرد و آنها با محبتی که داشتند نیز احترام می‌کردند و همراهی داشتند و آبرویشان را هزینه می‌کردند. شکرالله سعیم. ولی چاره نبود باید از نیروهای جوانی که می‌خواستند شتاب بگیرند حمایت کرده و آسیب‌ها را از آنها دفع کنیم. بچه‌ها نیز سنگ تمام می‌گذاشتند و شب و روز نداشتند و حتی شبانه‌روزی در مدرسه می‌ماندند؛ مجرد بودند و مشکلی هم نداشتند. به نظر بنده این‌ها باعث انتقال یک فرهنگ شد، ما فضا ایجاد کردیم و جوان‌ها فوق‌العاده سریع شکل پذیرفتند و تمام نیروی خود را به کار گرفتند تا به اعتماد ما پاسخ بدهند. وضع علمی منطقه نیز به گونه‌ای بود که چاره‌ای جز اعتماد به آنها نداشتیم. ظرف این دو سال پایه علمی مدرسه به خصوص در ریاضی رشد کرد. به هر حال تجربه من در این سال‌ها این شد که برای یک کار بدیع در منطقه‌ای که زمینه و سابقه مشابهی ندارد نمی‌توان نیروی بومی ایده‌آل پیدا کرد بلکه باید این نیرو را ساخت تا برای منطقه بمانند و طبیعی است که تا نیرو ساخته شود مشکلاتی دارد. تلاش برای کشف نیروی آرمانی زمان را از دست ما می‌گیرد. باید ظرفیت‌های جدیدی را کشف کرد و ارتقا داد. قدیمی‌ها و پیران قوم نیز باید توجیه باشند که همین جوان‌ها سرمایه‌های بومی آنها هستند و لازم است از آنها حمایت کنند تا سرمایه‌گذاری محقق شود. جوانان بدون حمایت پیران ممکن است لگد به سنت‌ها و میراث گذشتگان بزنند و متقابلاً با حمایت آنها میراث داری کنند ولی باید پیران جا را برای آنها باز کنند. این اتفاق در این مدرسه به تدریج افتاد که در مراحل بعد بیشتر باز می‌کنیم (البته اگر برسیم) چرا که جریان فارغ التحصیلان که منبع بی‌پایان تغذیه مدرسه است هنوز کشف نشده بود. بازهم سلام بر جوان. که هم فرصت است و هم تهدید، ولی مسئولیت و مدیریتش بر عهده نسل قبل است.

عکسی رو به آینده، حاج آقای خزاعی مدیریت محترم دبیرستان در میان دوره یک فارغ التحصیلان مدرسه که در سال ۷۹ هنوز کشفشان نکرده بودیم. قصه آنها بخش دیگری از نهاد سازی در مجتمع است ولی در همین سال‌های دانش‌آموزی پایه‌اش گذاشته می‌شد و ما هم درست نمی‌دانستیم چه مسیری می‌رویم.





اقدامات راهبردی و تغییرات ساختاری

از ابتدای ورود هدف‌گذاری کرده بودیم که صد در صد در کنکور قبول شویم و به خانواده‌ها نیز اعلام کردیم، کادر و معلمان را نیز توجه کرده بودیم. این عمل انگیزه خوبی به تیم داده بود. برخی از بچه‌ها نیز واقعاً ضعیف بودند، اما خدا لطف کرد و در سال پیش‌دانشگاهی نتیجه گرفتیم. علوی از ما حمایت کرد و سیستم آموزش پیش‌دانشگاهی را در زاهدان پیاده کردیم و بچه‌ها واقعاً رشد کردند، هر چقدر به کنکور نزدیک‌تر می‌شدیم سطح علمی بچه‌ها و نمره آن‌ها در آزمون‌ها سطح کشور رشد می‌کرد. صد در صد دوره اول در کنکور قبول شدند. سه چهار نفر باهوش فوق‌العاده داشتند که چون مدرسه ضعیف بود، رشد نکرده بودند.

نقش کلیدی جوانان در این‌جا خیلی مهم بود بدون فداکاری آن‌ها تحول غیر ممکن بود. سال بعد یعنی ۷۹-۸۰ آقای رسایی را که سال قبلش کمک بنده بودند، معلم‌راهنمای دوره دوم مدرسه در پایه سوم نظری قرار دادیم و بنده با برادر دیگر در سال پیش‌دانشگاهی با دوره اول کار می‌کردیم. وقتی بچه‌های دوره دوم مدرسه می‌دیدند که دوره اول چطور کار می‌کنند، آن‌ها نیز ترغیب شدند و کار سوم نظری در سال دوم تجربه جدید خیلی ساده‌تر بود. کسانی که کمک من بودند به صورت جدی و با مذاکرات مستمر در جریان جزئیات کارها قرار می‌گرفتند و تلاش می‌کردم فلسفه و دلیل هر کاری را بدانند و از روی فهم به آن کار اقدام کنند. وقتی کسی فلسفه کار را فهمید و از جزئیات آن نیز آگاه شد، خودش می‌تواند آن‌را بازسازی و اصلاح و بومی کند. در موارد بسیاری آن‌ها ایده‌های بسیار جالبی را در کارها وارد می‌کردند که پیش‌برنده بود و خلاقیت داشت. امروز که آن‌ها سابقون مدرسه به حساب می‌آیند و یا مدیر شده‌اند دیگر چیزی ندارم که به آن‌ها یاد بدهم و بسیار از من جلوتر هستند و از آن‌ها یاد می‌گیرم. این تغییر نسبت لازمه رشد است و نمی‌توان لیاقت افراد و رشد آن‌ها را نادیده گرفت. یک شیرینی معلمی این است که بچه‌ها از معلم‌ها جلو می‌زنند و این یعنی زنده بودن جریان تعلیم و تربیت. در گذشته رسم بود که آزمون ورودی مدرسه را بزرگ‌ترها می‌گرفتند و تصحیح می‌کردند؛ اطلاعات آن‌را هم به کسی نمی‌دادند. اساساً معلم‌راهنماها را در جریان نمی‌گذاشتند و نهایتاً نتایج را اعلام می‌کردند. در تابستان ۷۹ تلاش کردیم که جوان‌ها را در جریان آزمون ورودی دخالت دهیم و مصاحبه با دانش‌آموز را به آن‌ها بدهیم. شورایی مرکب از بزرگ‌ترها و جوان‌ها تشکیل دادیم که در مورد آزمون ورودی تصمیم‌گیری کنند. با این حال بزرگ‌ترها خصوصاً در دبیرستان تلاش می‌کردند که آزمون ورودی را در اختیار داشته باشند و برای این امر دلایلی قابل تأمل داشتند. خیلی طول کشید که روش مشارکت با جوان‌ترها را در این امر بپذیرند.

تغییرات متعددی در سیستم داده شد به عنوان نمونه در سال دوم (۷۹-۸۰) گفتیم که باید مدرسه ناهار بدهد و بچه‌ها کلاس عصر داشته باشند. به شدت مخالفت شد که این فرهنگ در منطقه وجود ندارد و همه، ظهرها خانه هستند و این حرف‌ها مناسب تهران است، تهران بزرگ است و کسی نمی‌تواند به خانه برود و معتقد بودند مردم این کار را نمی‌پذیرند و حتی پیشنهاد جایگزین می‌شد که بچه‌ها ناهار به خانه بروند و عصر دوباره برگردند. به هر حال بر این مسأله اصرار کردیم، خصوصاً که راه تسلط بیشتر تربیتی و درسی در حضور مستمر بچه‌ها در مدرسه و مجاورت با مربیان بود. لذا قرار شد که به صورت هفتگی پول ناهار را بدهند و در آخرین شوراها تصمیم‌گیری، گفتیم باید پای این کار محکم بایستیم و هر خانواده‌ای که همراهی ندارد فرزندش را ببرد. به هر حال با ترس و لرز این تصمیم‌ها اجرایی شد و عملاً به جز یکی دو نفر کسی فرزندش را از مدرسه نبرد. البته روشن باشد که خانواده‌ها متوجه تحولات جدی در مدرسه و سایر خدمات مدرسه در این مدت شده بودند. در ابتدا ناهارها را نیز خیلی اقتصادی می‌پختیم مثلاً یک ران مرغ را کنار برنج نمی‌گذاشتیم، بلکه آن‌را ریش‌ریش می‌کردیم و لابه‌لای برنج می‌زدیم. می‌خواستیم قیمت را به حداقل کاهش دهیم تا هزینه‌ها کاهش یابد و فرهنگ ناهار دادن شروع شود. خانواده‌ها هفتگی همراهی کردند و برخی نیز پول نمی‌دادند، اما بالاخره راه افتاد. سال بعد پول ناهار را در سه قسط گرفتیم ولی امروزه در مورد ناهار مدرسه هیچ مشکلی ندارد و خانواده‌ها نیز کاملاً همراه هستند.

وقتی مدرسه در سال ۸۰ و در اولین دوره صد در صد در کنکور قبولی داد و این اتفاق در آن زمان و در زاهدان و در این مدرسه مورد انتظار نبود، اعتراض‌ها و تردیدهای مردم به مقداری زیادی کاهش پیدا کرد و اعتبار مدرسه رشد فزاینده‌ای پیدا کرد. بنده نیز از نیروها خیلی حمایت می‌کردم، با این وجود تا مدت‌ها هر وقت و هر کجا که نبودم، به جوان‌ها زیاد زخم‌زبان می‌زدند. سریال دائمی بنده گوش کردن به درد دل‌های جوان‌ها از خانواده دانش‌آموزان و برخی قدیمی‌های مدرسه بود. یاد نمی‌رود معلم‌راهنمایی یکی از پایه‌ها را که به یکی از جوان‌ها دادیم، به اذعان خودش همان هفته‌های اول سعی کرده بود قدرتش را به دانش‌آموزان نشان بدهد و از زبان و برخورد محکم استفاده کرده بود؛ کاری که عموم جوان‌ها در شروع



معلم راهنمایی انجام می دهند و می خواهند به بچه ها نشان بدهند که مسلط هستند، اما دقیقاً در بچه ها مقاومت ایجاد می کند. امروز این معلم راهنمای تازه کار سال ۷۹ به یک استوانه الهام بخش در مدرسه تبدیل شده است. به هر حال این اشتباهات نیز مزید علت می شد. ساعت ها و روزانه به صورت فردی با جوان ها بر روی ریز ریز مسائل گفتگو می کردیم تا کار را یاد بگیرند. با هم می نشستیم، گفتگو می کردیم و تصمیم سازی می کردیم و برای اجرا به آنها اعتماد می کردیم و کار می سپردیم و هزینه خطاهای آنها را تقبل می کردیم. دقت کنید یاد گرفتیم موقع خطاها در مقابل دیگران ما مسئولیت را بپذیریم و خودمان را کنار نکشیم و نگوییم این جوان ها خراب کرده اند. فهمیدیم که آنها را مقابل جمع تحقیر نکنیم. دانستیم که در خلوت به آنها خطایشان را توضیح بدهیم ولی در جلوت خودمان مسئولیت را قبول کنیم. دقت کنید که به نظر می رسد کلید اصلی رشد مدرسه در این نکات نهفته است و نه در آموزش نیرو و امثال آن. آنها نیز تمام وقت در مدرسه بودند و انصافاً بخش اصلی کارها و بارها به دوش آنها بود. برای جوان که تب کنی برای تو می میرد. بازهم درود بر جوانی.

امروز مدرسه بعد از ۲۵ سال مسایل بسیار متنوعی دارد و با زمانی که گزارشش را می دهم فرق دارد. مثلاً امروز یکی دو شورا داشته ام و پی گیر کار یکی از بچه ها که در اختلاف زن و شوهری هستند، دیگری که تازه ازدواج کرده با خانمش قرار است بیایند کمی صحبت کنیم دیگری که تازگی طلاق گرفته صحبتی داشتیم و دیگری که برادرش تصادف و فوت کرده را صحبت داشتیم و کارهای تعمیراتی مدرسه را سر زدیم و راه اندازی اول مهر را مذاکره کردیم و خلاصه جای همه خالی یک محیط زنده با انواع مسائل زندگی و گرفتاری های طبیعی و یکی از معلم ها گفت که می خواهد برای کمک به یک مدرسه به شهرستان دیگری برود و یکی از بچه ها که زایمان دوقلویی را درپیش دارد و صحبت در مورد آموزش های مهارت افزایی در مدرسه و توسعه همکاری با سازمان فنی حرفه ای و امثال این ها. تادلتان بخواهد کار و کار و کار که من صرفاً مشورت می دهم و همه به عهده مدیران و بزرگ ترهای مدرسه است که عیالوار شده اند و خدا زیادشان کند و سلامتی بهشان بدهد و امثال این حرف ها. بگذریم.

قبل از ادامه بحث خوب است اشاره ای به امروز مدرسه بکنم و یادآور شوم که ما در صدد پی گیری فرایند رشد و بلوغ یک مدرسه آن هم در منطقه ای دور هستیم. سختی های راه را می خواهیم مرور کنیم. بالاخره کارها پیش می رود ولی باید مراقب کیفیت بود. تربیت نباید گم شود. خدمت نباید فراموش شود. ایمان بچه ها باید در دوره رشد تقویت شود. به تدریج به کمک فارغ التحصیلان خیلی کارها می توان کرد. به هر حال خوب است گزارشی از شرایط امروز دبیرستان راه هدایت که دوستانم تهیه کرده اند تقدیم کنم. از همکار خوبم آقای گلوی که در زیباسازی این گزارش و گزارش قبلی همت کردند تشکر می کنم.



گزارشی از شرایط امروز دبیرستان راه هدایت



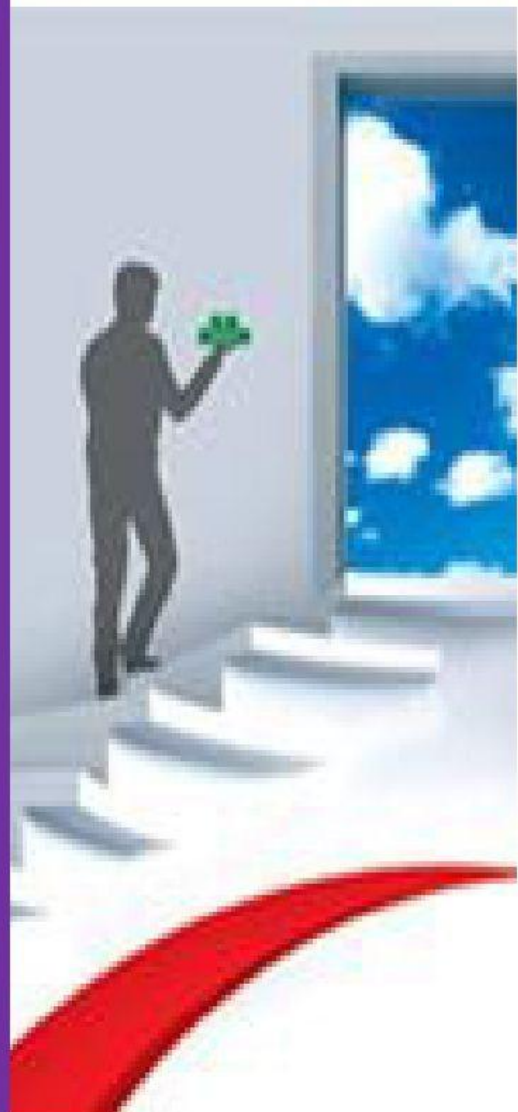
برآمدن نهال تربیت و تعلیم در منطقه ای محروم

دبیرستان راه هدایت زاهدان - دوره دوم



به ذره گر نظر لطف بوتراب کند به آسمان رود کز آفتاب کند

آغاز ماه ذی الحجه الحرام آخرین ماه قمری که روزهای ماندگاری از شیرین ترین روزهای تاریخ شیعه را در دل خود به امانت دارد که اعظم آن وقایع عبدالله الاکبر عبد سعید غدیر است را خدمت شما عزیزان تبریک عرض می نمایم و خداوند متعال را شاکریم که در چنین ایام عزیزی افتخار معرفی دبیرستان راه هدایت را به حضور شما عزیزان کسب نموده ایم.



« إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَّةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاها »

این دلها همچون ظرف هایند که برترین آنها پر گنجایش ترین آن هاست .

نهج البلاغه حکمت ۱۴۷

مراسم گرامیداشت مقام شامخ معلم - اردیبهشت ۹۴



هر چند فعالیت مجتمع فرهنگی، آموزشی و تربیتی راه هدایت به بیست و چهار سال رسیده است ولی هنوز تا رسیدن به نمره ی بیست راه درازی پیش رویمان است زیرا تعالی و ارتقاء نقطه اشباع و حد توقف ندارد و هر قدر هم که به پیش برویم و کیفیت کارمان را غنا بخشیم باز هم در مسیر خواهیم بود و در هر سال امکان حرکت رو به جلو و بهسازی مستمر متصور خواهد بود.

شهریور ۹۵



آنچه در پی می آید گزارشی اجمالی است از مجموعه فعالیتهای دبیرستان راه هدایت زاهدان که به حضورتان تقدیم می گردد ، امید است انشاء الله با الطاف امام زمان و رهنمودهای اساتید و صاحب نظران عرصه ی تعلیم و تربیت و تلاشهای صادقانه ی همکاران زاهدان ، در این مسیر پر فراز و نشیب به وضع مطلوب و ایده آل نزدیک شویم.





حضور جمعی از
فارغ التحصیلان در
اردوی دانش آموزان
در آرامگاه فردوسی



با عنایات خداوند متعال شانزدهمین دوره ی فارغ التحصیلان راه هدایت در سال تحصیلی ۹۵-۹۶ با موفقیت در آستانه ورود به عرصه ی دانشگاه قرار دارند.

ارزیابی عملکرد مجموعه از تمامی جهات چه از لحاظ آموزشی و چه از لحاظ تربیتی و و نیز تحلیل موشکافانه ی وضعیت فارغ التحصیلان بعد از ورود به عرصه ی های اجتماعی، می تواند کمک شایانی در پیشبرد اهداف مجتمع و بر طرف نمودن نقاط ضعف داشته باشد

در ابتدای گزارش جهت آشنایی عزیزان با فضای کلی دبیرستان به لحاظ آماری جدول ذیل خدمتتان ارایه می گردد.

همانطور که ملاحظه می فرمایید تا کنون ۱۶ دوره از این مجتمع فارغ التحصیل شده اند، که ۵۷ درصد از مجموع کل آنان از دانش آموزان راهنمایی این مجتمع می باشند.

لازم به ذکر است که تنها رشته ی تحصیلی دبیرستان تا سال ۸۶ ریاضی بوده است (البته مدرسه از معدود نفرات مستعد و متقاضی رشته ی تجربی حمایت نموده است) و در سال ۸۶ رشته ی انسانی و در سال ۹۱ رشته ی تجربی به صورت رسمی در مدرسه ایجاد شد .



نکته ی قابل توجه دیگر آنکه ، نزدیک به ۱۱ درصد (۵۱ نفر) از فارغ التحصیلان مجموعه در مجتمع مشغول به خدمت هستند . (یکی از مواردی که در ابتدا به مجموعه راه هدایت خرده گرفته می شد ، استفاده از نیروهای جوان فارغ التحصیل در مدرسه بود که به مرور زمان با عملکرد مناسب و قوی دوستان جوان در مدرسه به نقطه ی قوتی در بین مدارس

تبدیل شده است)

بیش از یک و نیم دهه در یک نگاه

دوره	سال تحصیلی	تعداد نفرات	داخلی (راهنمایی هدایت)	درصد از راهنمایی هدایت	تعداد همکاران فارغ التحصیل				ریاضی	تجربی	انسانی
					دیپستان	راهنمایی	دیپستان	جمع			
۱	۷۹-۸۰	۲۱	۱۰	%۴۷	۰	۱	۲	۳	۲۱	-	-
۲	۸۰-۸۱	۲۳	۱۱	%۴۷	۰	۰	۱	۱	۲۳	-	-
۳	۸۱-۸۲	۲۷	۱۷	%۶۳	۰	۰	۰	۰	۲۷	-	-
۴	۸۲-۸۳	۳۳	۱۸	%۵۴	۱	۰	۳	۴	۳۳	-	-
۵	۸۳-۸۴	۳۲	۱۲	%۳۸	۱	۱	۱	۳	۳۱	۱	-
۶	۸۴-۸۵	۲۸	۱۸	%۶۴	۰	۲	۲	۴	۲۸	-	-
۷	۸۵-۸۶	۲۶	۱۷	%۶۵	۲	۱	۱	۴	۲۵	۱	-
۸	۸۶-۸۷	۳۰	۱۸	%۶۰	۰	۲	۴	۶	۳۰	-	-
۹	۸۷-۸۸	۳۷	۲۱	%۵۶	۰	۴	۱	۵	۳۷	-	-
۱۰	۸۸-۸۹	۲۴	۸	%۳۳	۱	۲	۰	۳	۲۳	۱	-
۱۱	۸۹-۹۰	۲۰	۱۰	%۵۰	۰	۱	۰	۱	۱۹	۱	-
۱۲	۹۰-۹۱	۳۴	۱۶	%۴۷	۱	۲	۰	۳	۲۲	۱	۱۱
۱۳	۹۱-۹۲	۲۹	۲۱	%۷۲	۰	۱	۱	۲	۱۷	۲	۱۰
۱۴	۹۲-۹۳	۲۲	۱۳	%۵۹	۱	۰	۲	۳	۱۷	۵	-
۱۵	۹۳-۹۴	۴۲	۲۹	%۶۹	۴	۳	۲	۹	۲۴	۶	۱۲
۱۶	۹۴-۹۵	۵۵	۳۴	%۶۲	---	---	---	---	۲۵	۱۸	۱۲
جمع کل		۴۸۳	۲۷۳	%۵۷	۱۱	۲۰	۲۰	۵۱	۴۰۲	۳۶	۴۵



تجمع گروهی از فارغ التحصیلان



حضور فارغ التحصیلان
در آشپزخانه ی
هیأت مدرسه
(مراسم محرم)



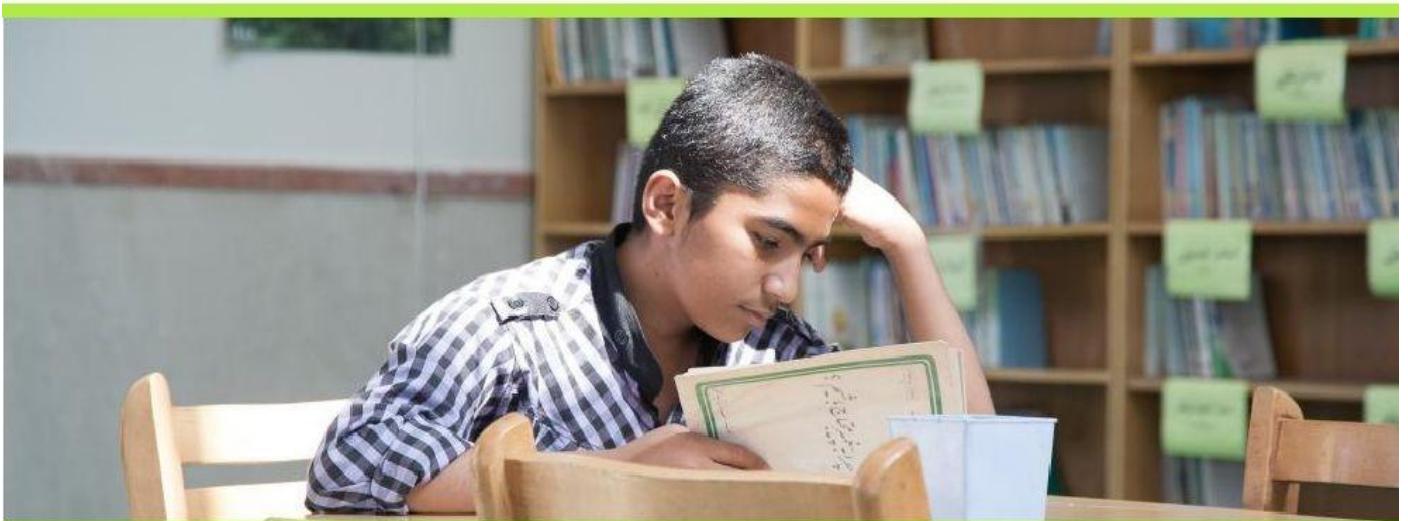
برگزاری اردوهای
دانش آموزی با کمک
فارغ التحصیلان



اردوی اصفهان - دوره ۱۶

مسابقات ورزشی
فارغ التحصیلان در
دبیرستان با حضور
دانش آموزان





برنامه ها و نتایج درخشان آموزشی مدرسه

نتایج کسب شده در کنکور ۹۴ و ۹۵ در سطح شهر و اداره ی آموزش و پرورش بازناب گسترده ای داشته است

- کسب بهترین رتبه ی ریاضی در شهر : رتبه ۱۳۰ - بهترین رتبه ریاضی تیزهوشان : ۸۹۰
- کسب برترین رتبه ی تجربی بمران شهر زاهدان : رتبه ۲۹۰ - بهترین رتبه ی تجربی تیزهوشان : ۳۲۰
- نیز کسب بهترین رتبه ی انسانی شهر : رتبه ۳۵۰

خاطر نشان می شود که بهترین رتبه های انسانی استان در کنکور ۹۴ و ۹۵ در شهرستان

سراوان کسب شده است. (در حدود ۲۰ رتبه ی ۲ و ۳ رقمی در منطقه ی ۳)



نتایج کسب شده در کنکور امسال (۹۵) در هر سه رشته موید پیشرفت محسوس دبیرستان بوده است. (با توجه به اعلام نتایج اولیه ی کنکور ۱۰ نفر (۵۶ درصد) از دانش آموزان رشته ی تجربی شانس قبولی سه رشته ی اصلی این گروه آزمایشی یعنی پزشکی، دندانپزشکی و داروسازی را کسب نموده اند که در مقایسه با مدارس برتر استان نتیجه ای فوق العاده محسوب می شود).

شایان ذکر است که مجموع رتبه های سه رقمی شهر زاهدان (دختر و پسر) در هر ۵ گروه آزمایشی در حدود ۱۵ نفر می باشد در حالیکه دبیرستان پسرانه ی راه هدایت موفق به کسب ۱۳ رتبه سه رقمی شده است.

خلاصه نتایج کنکور ۹۵

ردیف	رتبه	انسانی	ریاضی	تجربی	مجموع
۱	زیر ۵۰۰	۲	۲	۲	۶
۲	بین ۵۰۱ تا ۱۰۰۰	۱	۳	۳	۷
۳	بین ۱۰۰۱ تا ۵۰۰۰	۸	۸	۵	۲۱
۴	بین ۵۰۰۱ تا ۱۰۰۰۰	۱	۴	---	۵
۵	بین ۱۰۰۰۱ تا ۲۰۰۰۰	---	۵	۳	۸
۶	بالای ۲۰۰۰۰	---	۳	۵	۸
	جمع	۱۲	۲۵	۱۸	۵۵

باسمه تعالی

هدف تأسیس مجتمع فرهنگی راه هدایت (از سال ۷۱ در مقطع راهنمایی): تربیت افراد متخصص، متدین، متعهد می باشد. برای نیل به این اهداف از تمامی ابزارها و روش های آموزشی، تربیتی در بالاترین سطح و با توجه به مقتضای زمان استفاده شده است. از بدو تأسیس پیش دانشگاهی سال ۷۹ تاکنون ۱۵ دوره فارغ التحصیل داده است که همه ساله % ۱۰۰ قبولی دانشگاه و در دانشگاه های معتبر تهران، مشهد، اصفهان، شیراز، قم، زنجان، یزد و سیستان و بلوچستان در بهترین رشته های پزشکی، مهندسی، حقوق و ... می باشد.

کسب یازده رتبه سه رقمی در کنکور ۹۴

رشته های قبولی دبیرستان راه هدایت



ردیف	نام و نام خانوادگی	رشته تحصیلی	رشته قبولی	محل دانشگاه
۱	اعتمادیان مفرد حجت	ریاضی	مهندسی هوافضا	دانشگاه صنعتی شریف تهران
۲	جعفری امین	ریاضی	مهندسی مکانیک	دانشگاه شهید رجایی تهران
۳	خواجه علی حسین	ریاضی	مهندسی پلیمر	دانشگاه صنعتی امیرکبیر تهران
۴	رخش خورشید مهدی	ریاضی	مهندسی عمران	دانشگاه شیراز
۵	سراوانی محمد امین	ریاضی	مهندسی کامپیوتر	دانشگاه فردوسی مشهد
۶	شفیعی علی	ریاضی	مهندسی پلیمر	دانشگاه صنعتی امیرکبیر تهران
۷	صائبی نسب مسعود	ریاضی	مهندسی کامپیوتر	دانشگاه فردوسی مشهد روزانه
۸	قلاسی مود شایان	ریاضی	مهندسی نفت	دانشگاه سبزوار
۹	مؤمنی مهزیار	ریاضی	مهندسی کامپیوتر	دانشگاه بوعلی همدان
۱۰	نخعی محمد مهدی	ریاضی	مهندسی کامپیوتر	دانشگاه شهید رجایی تهران
۱۱	نصرتی آری	ریاضی	مهندسی شهرسازی	دانشگاه شیراز
۱۲	نوفرستی نوید	ریاضی	مهندسی صنایع	دانشگاه باهنر کرمان
۱۳	اعتمادیان مفرد مرتضی	انسانی	مدیریت بازرگانی	دانشگاه فردوسی مشهد
۱۴	پرهیزگار محمد حامد	انسانی	حقوق	دانشگاه حکیم سبزواری
۱۵	دهشویی محمد	انسانی	روان شناسی	دانشگاه بیرجند
۱۶	زارعی میلاد	انسانی	روان شناسی	دانشگاه فردوسی مشهد
۱۷	مسقطی امیر محمد	انسانی	حقوق	دانشگاه قم
۱۸	بارپور علی	انسانی	علوم اقتصاد	دانشگاه شهید بهشتی تهران
۱۹	محمدیان فر محمد جواد	تجربی	پزشکی	دانشگاه مشهد
۲۰	جعفری علی	تجربی	دندان پزشکی	روزانه دانشکده دندانپزشکی زاهدان
۲۱	سنچولی حسین	تجربی	پزشکی	روزانه دانشگاه علوم پزشکی زاهدان
۲۲	شهرکی علیرضا	تجربی	پزشکی	روزانه دانشگاه علوم پزشکی زاهدان

دانش‌آموختگان راه هدایت گام‌هایتان در مسیر پیشرفت مستدام باد



۲۷ نفر روزانه

۱۱ قبولی خارج از استانی

۲ نفر شبانه

۵ قبولی تربیت معلم

انجمن اولیا و مربیان دبیرستان راه هدایت



یکی از مهمترین اهداف مجتمع ، انتقال حداکثری دانش آموزان از مقطع متوسطه ی اول به دوم می باشد که با طراحی برنامه ای مدون تحت عنوان پروژه ی انتقال ، این قضیه به شکل مناسبی صورت گرفته است

جدول مقایسه‌ای ورودی های پایه اول دبیرستان – ۶ سال اخیر

سال تحصیلی	سوم راهنمایی	سال تحصیلی	دوره	ورودی از راهنمایی	درصد موفقیت پروژه انتقال	ورودی خارجی	درصد دانش آموزان داخلی	آمار کل اول دبیرستان	ملاحظات
۸۸-۸۹	۴۳	۸۹-۹۰	۱۴	۱۹	۴۴٪	۲۰	۴۹٪	۳۹	
۸۹-۹۰	۴۲	۹۰-۹۱	۱۵	۳۴	۸۱٪	۱۴	۷۱٪	۴۸	یک نفر مهاجرت ۸۳٪
۹۰-۹۱	۵۳	۹۱-۹۲	۱۶	۳۸	۷۳٪	۳۱	۵۵٪	۶۹	۴ نفر مهاجرت ۷۷٪
۹۱-۹۲	۵۱	۹۲-۹۳	۱۷	۳۵	۶۸٪	۲۳	۶۱٪	۵۷	۲ نفر حوزه + ۳ نفر مهاجرت ۷۶٪
۹۲-۹۳	۵۸	۹۳-۹۴	۱۸	۴۹	۸۴٪	۲۱	۷۰٪	۷۰	۲ نفر حوزه + ۱ نفر مهاجرت ۸۹٪
۹۴-۹۵	نهم ۶۱	۹۵-۹۶	۱۹	ورودی دهم ۴۸	۷۹٪	۱۶	۷۵٪	۶۴	۴ نفر مهاجرت ۸۵٪
---	---	---	---	---	وضع مطلوب ۹۰٪	---	وضع ایده ال ۸۰٪	---	متوسط ۸۳٪

جدول تعداد دانش آموزان دبیرستان راه هدایت – ۷ سال اخیر

سال تحصیلی	معمولی اول	دوم ریاضی	دوم تجربی	دوم انسانی	سوم ریاضی	سوم تجربی	سوم انسانی	چهار ریاضی	چهار تجربی	چهار انسانی	جمع کل	ملاحظات	میزان رشد
۸۹-۹۰	۳۹	۳۶	---	۱۳	۲۲	---	۱۲	۱۹	۱	---	۱۳۲	---	از سال ۸۹ تا ۹۵ رشد ۶۳٪
۹۰-۹۱	۴۸	۲۳	---	۸	۲۳	---	۱۱	۲۲	۱	۱۱	۱۴۷	۱۱٪ میزان رشد نسبت به سال قبل	
۹۱-۹۲	۶۹	۴۲	---	---	۲۲	---	---	۱۸	۲	۱۰	۱۶۳	۱۲٪ میزان رشد نسبت به سال قبل	
۹۲-۹۳	۵۷	۴۲	۱۶	---	۳۰	---	۱۴	۱۷	۵	---	۱۸۱	۱۱٪ میزان رشد نسبت به سال قبل	
۹۳-۹۴	۷۰	۲۶	۲۶	---	۲۳	۱۶	۱۲	۲۲	۶	۱۴	۲۱۵	۱۹٪ میزان رشد نسبت به سال قبل	
۹۴-۹۵	---	۲۳	۲۳	۱۶	۲۴	۱۸	۷	۲۵	۱۸	۱۲	۱۶۶	۳۰٪ کاهش به خاطر حذف پایه اول	
سال تحصیلی	دهم ریاضی	دهم تجربی	دهم انسانی	سوم ریاضی	سوم تجربی	سوم انسانی	چهار ریاضی	چهار تجربی	چهار انسانی	جمع کل	ملاحظات		
۹۵-۹۶	۲۴	۲۹	۹	۲۶	۲۱	۱۹	۲۱	۱۷	۹	۱۷۵	۱۰٪ افزایش		



اردوی سیاحتی نزد



✓ تغییرات اساسی در برنامه ی روزانه ی دبیرستان : این برنامه دارای مزایایی از قبیل زنگ صبحانه برای تمامی دانش آموزان ، زمان استراحت کافی در مدرسه که باعث جلوگیری از خواب بیش از حد در منزل می شود . (باز خورد مثبتی از جانب خانواده ها همکاران و دبیران داشته ایم)

صبحگاه	زنگ ۱ و ۲	زنگ صبحانه	زنگ ۳ و ۴	زنگ ۵	زنگ ۶	نماز - ناهار - خواب	زنگ ۷ و ۸
۶/۴۵-۷	۷-۸/۳۰	۸/۳۰-۸/۴۰	۸/۴۰-۱۰	۱۰/۱۰-۱۰/۵۵	۱۱/۰۵-۱۱/۵۰	۱۱/۵۰-۱۴/۰۰	۱۴/۱۰-۱۵/۳۰

✓ برنامه ریزی و برگزاری اردوی مستقل درسی نوروز پیش دانشگاهی برای چهارمین سال متوالی در یزد . از نوروز ۸۰ تا ۹۵ بدون وقفه اردوهای درسی نوروز برگزار شده است)

✓ برنامه ریزی و برگزاری اردوی درسی نوروز سوم برای ششمین سال متوالی در زاهدان

✓ سطح تدریس دبیران بیرونی جذب شده در سالهای اخیر تحصیلی نسبت به اوایل بهتر شده است . (شایان ذکر است دبیران داخلی از سطح تدریس بالایی برخوردارند)

اردوی درسی سوم نظری - تفت یزد





در نتایج اعلام شده از طرف آموزش و پرورش در امتحانات نهایی خرداد ۹۴، سوم انسانی رتبه‌ی اوّل استان و رتبه‌ی ۸۰ کشور را کسب نمودند. (ریاضی و تجربی رتبه‌ی ۳ در استان را بعد از تیزهوشان پسران و دختران کسب کردند.)

کارنمای آموزشی پایه سوم رشته ریاضی فیزیک دبیرستان غیردولتی پسرانه راه هدایت ۷۷۳۴۸۹۰۰ استان : سیستان و بلوچستان شهر : زاهدان خرداد ماه ۱۳۹۴ جمهوری اسلامی ایران وزارت آموزش و پرورش					
نام درس	تعداد شرکت کنندگان	میانگین نمره ورقه	رتبه در کشور	رتبه در استان	رتبه در منطقه
ادبیات فارسی	۲۳	۱۷/۹۳	۸۱	۱	۱
جبر و احتمال	۲۳	۱۷/۸۴	۱۲۱	۱	۱
حسابان	۲۳	۱۷/۵۲	۹۵	۱	۱
دین و زندگی	۲۳	۱۸/۸۵	۵۲	۲	۱
زبان خارجه	۲۳	۱۵/۴	۴۵۶	۲	۱
زبان فارسی	۲۳	۱۶/۹۱	۱۷۱	۲	۱
شیمی و آزمایشگاه	۲۳	۱۵/۹۱	۱۸۹	۲	۱
عربی	۲۳	۱۷/۳۶	۲۲۴	۳	۱
فیزیک و آزمایشگاه	۲۳	۱۳/۲۲	۳۰۵	۳	۱
هندسه	۲۳	۱۶/۶	۱۰۰	۱	۱

کارنمای آموزشی پایه سوم رشته علوم انسانی دبیرستان غیردولتی پسرانه راه هدایت ۷۷۳۴۸۹۰۰ استان : سیستان و بلوچستان شهر : زاهدان خرداد ماه ۱۳۹۴ جمهوری اسلامی ایران وزارت آموزش و پرورش					
نام درس	تعداد شرکت کنندگان	میانگین نمره ورقه	رتبه در کشور	رتبه در استان	رتبه در منطقه
آرایه های ادبی	۱۲	۱۸/۴۴	۱۱	۱	۱
ادبیات فارسی	۱۲	۱۸/۲۱	۱۶	۱	۱
تاریخ ایران و جهان	۱۲	۱۷	۲۱	۱	۱
جامعه شناسی	۱۲	۱۸/۴	۱۴	۲	۱
جغرافیا	۱۲	۱۷/۰۸	۹	۱	۱
دین و زندگی	۱۲	۱۸/۰۸	۲۲	۲	۱
ریاضی	۱۲	۱۹/۲۳	۳	۱	۱
زبان خارجه	۱۲	۱۳/۰۲	۸۵	۱	۱
زبان فارسی	۱۲	۱۸/۲۹	۲۰	۱	۱
عربی	۱۲	۱۶/۹۲	۴۵	۲	۱
فلسفه و منطق	۱۲	۱۶/۹۴	۳۵	۲	۱

کارنمای آموزشی پایه سوم رشته علوم تجربی دبیرستان غیردولتی پسرانه راه هدایت ۷۷۳۴۸۹۰۰ استان : سیستان و بلوچستان شهر : زاهدان خرداد ماه ۱۳۹۴ جمهوری اسلامی ایران وزارت آموزش و پرورش					
نام درس	تعداد شرکت کنندگان	میانگین نمره ورقه	رتبه در کشور	رتبه در استان	رتبه در منطقه
ادبیات فارسی	۱۶	۱۶/۶۳	۲۸۱	۲	۱
دین و زندگی	۱۶	۱۹/۵۶	۲۴	۱	۱
ریاضی	۱۶	۱۹/۰۵	۲۸۱	۱	۱
زبان خارجه	۱۶	۱۷/۳۹	۱۷۱	۲	۱
زبان فارسی	۱۶	۱۷/۵۸	۱۳۰	۲	۱
زمین شناسی	۱۶	۱۷/۵۶	۳۱	۱	۱
زیست شناسی	۱۶	۱۸/۶۹	۲۶	۱	۱
شیمی و آزمایشگاه	۱۶	۱۶/۲۳	۱۷۱	۲	۱
عربی	۱۶	۱۸/۵	۱۱۹	۲	۱
فیزیک و آزمایشگاه	۱۶	۱۷/۹۸	۵۹	۱	۱



موفقیت در المپیادهای علمی

در رشته های نجوم ، فیزیک ، شیمی ، ریاضی ، کامپیوتر و زیست امسال با نظم بهتری انجام شده است .

(کلاس های المپیاد زیست و نجوم برای اولین سال است که در دبیرستان تشکیل شده است)

سال تحصیلی ۹۵-۹۴

تجزیه و تحلیل نتایج المپیاد ۹۴ - استان س وب

عنوان	ریاضی	فیزیک	زیست	ادبی	شیمی	کامپیوتر	نجوم	جمع	درصد
استان ۹۱	۱۰	۲۱	۱۴	۴	۴	۱۳	۹	۷۵	---
استان ۹۲	۱۲	۸	۹	۶	۷	۱۱	۳	۵۶	---
استان ۹۳	۱۰	۱۴	۱۳	۹	۷	۱۱	۳	۶۷	۰/۷ درصد (کشوری)
استان ۹۴ (امسال)	۱۱	۶	۱۵	۳	۷	۱۱	۴	۵۷	
راه هدایت ۹۱	۱	۱	---	---	---	۵	---	۷	۹ درصد
راه هدایت ۹۲	۴	۲	---	---	۱	۶	---	۱۳	۲۳ درصد
راه هدایت ۹۳	۳	۳	---	۱	۱	۲	---	۱۰	۱۵ درصد
راه هدایت ۹۴	۴	۲	۱	---	---	۷	۲	۱۶	۲۸ درصد
در صد قبولی راه هدایت در استان	%۳۶	%۳۳	%۷	%۰	%۰	%۶۴	%۵۰	%۲۸	---
زاهدان	۱۱	۵	۱۱	۳	۵	۱۱	۳	۴۹	۸۶ درصد (استانی)
شهرستان ها	---	۱	۴	---	۲	---	۱	۸	۱۴ درصد (استانی)
ناحیه ۲	۱۱	۵	۹	۲	۵	۱۱	۳	۴۶	۹۴ درصد (زاهدان) / ۸۱ درصد (استان)
ناحیه ۱	---	---	۲	۱	---	---	---	۳	۶ درصد (زاهدان) / ۵ درصد (استان)
دختر زاهدان	---	۲	۵	۲	۳	---	---	۱۲	۲۴ درصد (زاهدان)
پسر زاهدان	۱۱	۳	۶	۱	۲	۱۱	۳	۳۷	۷۶ درصد (زاهدان)



دبیرستان راه هدایت



سال تحصیلی ۹۵-۱۳۹۴

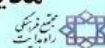
اسامه دانش آموزان پذیرفته شده در المپیادهای علمه کشوری (اسفند ۹۴)

ردیف	نام و نام خانوادگی	پایه تحصیلی	رشته المپیاد	ردیف	نام و نام خانوادگی	پایه تحصیلی	رشته المپیاد
۱	سید متین توکلی افشاری	سوم ریاضی	ریاضی	۹	امیر محمد سامعی	سوم ریاضی	کامپیوتر
۲	امیر محمد جواهری	دوم ریاضی	ریاضی	۱۰	حسین ستوده	دوم ریاضی	کامپیوتر
۳	امیر احسان شهرکی	سوم ریاضی	ریاضی	۱۱	ابوالفضل کیخا	سوم ریاضی	کامپیوتر
۴	سهیل شیردل	دوم ریاضی	ریاضی	۱۲	علیرضا خواجه پور	سوم تجربی	زیست
۵	علیرضا ابراهیمیان	دوم ریاضی	کامپیوتر	۱۳	حسام رحمانی	دوم ریاضی	نجوم
۶	محمد امین اعزازی	سوم ریاضی	کامپیوتر	۱۴	محمد شیخ زاده	دوم ریاضی	نجوم
۷	سیدمتین توکلی افشاری	سوم ریاضی	کامپیوتر	۱۵	محمد فاضل نجفی	سوم ریاضی	فیزیک
۸	احمد خانه یار	سوم ریاضی	کامپیوتر	۱۶	ابوالفضل کیخا	سوم ریاضی	فیزیک

عنوان رشته المپیاد	ریاضی	فیزیک	زیست	ادبی	شیمی	کامپیوتر	نجوم	جمع
استان ۹۴	۱۱	۶	۱۵	۳	۷	۱۱	۴	۵۷
راه هدایت ۹۴	۴	۲	۱	--	--	۷	۲	۱۶
در صد قبولی راه هدایت در استان	۳۶٪	۳۳٪	۷٪	۰٪	۰٪	۶۴٪	۵۰٪	۲۸٪

کسب ۱۳ رتبه برتر توسط ۱۰ نفر از دانش آموختگان پرتلاش دبیرستان راه هدایت در المپیادهای علمی (کامپیوتر ۶ نفر، ریاضی ۴ نفر، شیمی ۱ نفر و فیزیک ۲ نفر) افتخاری دیگر برای آموزش و پرورش استان است، بدینوسیله مراتب قدر شناسی اولیاء را از مدیریت و عوامل این مجموعه فرهنگی آموزشی ابراز نموده و تداوم توفیقات بیشتر را از خداوند منان خواستاریم.

انجمن اولیاء دبیرستان راه هدایت





گوشه ای از برنامه ها و فعالیت های آموزشی مدرسه

طرح مطالعه هدفدار دبیرستان به عنوان یکی از پارامترهای مهم آموزشی و حتی تربیتی در موفقیت تحصیلی دانش آموزان در پایه ی دوم (۲روز در هفته) و در پایه ی سوم (۳روز در هفته) و در پایه ی چهارم (۵روز در هفته) به صورت منظم اجرا شده است .

در مورد کار محتوایی رشته ی انسانی نیاز جدی به برنامه ریزی بومی و پشتیبانی مستمر تهران وجود دارد، واقعیت امر این است که در حال حاضر دانش آموز مذهبی و ضعیف درسی می تواند در مجموعه ماندگار شود و این خود یک امتیاز محسوب می شود هر چند هدف از تأسیس رشته ی انسانی مسائل جدی تری بوده است .

یکی از دغدغه های جدی خانواده ها در حیطه ی آموزش شرکت در آزمونهای آزمایشی رایج در سطح کشور می باشد ، از طرفی مدرسه هم به عنوان یک ابزار مهم سنجش دبیر و دانش آموز از آن بهره می برد (در پایه ی دوم در آزمونهای آزمایشی مرآت و در سال سوم یا موسسه ی گزینه ی ۲ و در پایه ی چهارم هم در آزمونهای آزمایشی سنجش شرکت کرده ایم)



جذب دبیر با انگیزه و با نشاط علمی و متعهد، همواره به طور دائمی در شوراهای مربوطه بحث می شود که خوشبختانه در سال تحصیلی جاری در این زمینه موفقیت هایی هم حاصل شده است.

با عنایت به ۳ رشته ای شدن دبیرستان در تمامی پایه ها و تفاوت در محتوا و نوع رسیدگی به آنان علی الخصوص رشته ی انسانی، شوراهای آموزش به صورت یک هفته در میان تشکیل می شود.

با توجه به کاهش فرصت های آموزشی دبیرستان و آموزش مدلسازی پایه های سوم و چهارم (سوم : نهایی و چهارم : کنکور) ضرورت هماهنگی بیشتر بین متوسطه ی اول و دوم کاملاً حس می شود . (نقش کلیدی متوسطه ی اول در انتخاب رشته ی تحصیلی و ایجاد زیر ساخت های مناسب در آموزش دروس شاخص از قبیل ریاضی ، زبان و عربی غیر قابل انکار بوده و از گذشته پرننگتر شده است)

البته با توجه به کسب موفقیت های نسبی فوق ، نیک می دانیم بدون مشورت و راهنمایی اساتید تهران و همفکری با مدارس همسو موفقیتی عمیق و ماندگار میسر نخواهد شد.

نکته ی قابل توجه : توقع خانواده ها نسبت به نتایج فرزندشان بسیار بالاتر از حد متعارف بوده و مسائلی جدی برای مدرسه به وجود آورده است .(همه بدون در نظر گرفتن سطح علمی فرزندشان به دنبال رتبه های ۲ رقمی و ۳ رقمی هستند)

با توجه به حساسیت انتخاب رشته ی تحصیلی دانشگاه ، همه ساله مشاوره ی این امر مهم در دبیرستان برای تمامی دانش آموزان انجام می پذیرد.



اردوی درسی یزد



موفقیت های بزرگ در سایه ی
نشاط علمی و روحی در اردوهای درسی



عقل سالم در بدن سالم



با توجه تغییرات عمده در نظام آموزشی کشور و حرکت به سمت آموزش شهای تکمیلی و مهارتی ، دبیر ستان راه هدایت هم بستر مناسبی را برای دانش آموزان این خطه از میهن عزیزمان فراهم نموده است ، که در این زمینه نتایج ارزنده ای در جشنواره های کشوری و بین المللی بدست آمده است .

کارگاه ساخت هواپیماهای مدل



بازدید نماینده ولی فقیه در استان حضرت آیت سلیمانی از هواپیمای مدل ، ساخت دانش آموز دبیرستان راه هدایت



امیر گلستانه
فارغ التحصیل مجتمع راه هدایت
سازنده ی پهباد بدون سرنشین

کسب مقام اول
در مسابقات جهانی هوافضای سئول (کره جنوبی)

فتح قله های علمی جهان

عوامل موفقیت در امر تحصیل از دیدگاه دو نفر از فارغ التحصیلان موفق مجتمع فرهنگی راه هدایت



احمد میرزایی، از فارغ التحصیلان مجتمع راه هدایت
کسب رتبه ی ۱۸ در کنکور سراسری
دانشجوی مهندسی عمران دانشگاه تهران

**مهمترین عامل موفقیت هر دانش آموزی
تلاش اوست؛ نه استعداد و نبوغ او**



امیر عسگری آشتیانی، از فارغ التحصیلان مجتمع راه هدایت
دانشجوی مهندسی هوا و فضای دانشگاه امیرکبیر

از تأثیر گذارترین عوامل در موفقیت دانش آموز، کمک خواستن
از خداوند متعال توجه به راهنمایی های معلمان، و توجه
کامل به درس سر کلاس و انجام هر کار در وقت خودش می باشد.



تصاویری از محیط ، معلمان و دانش آموزان مدرسه



اجرای سرود توسط دانش آموزان در مراسم گرامیداشت روز معلم در جمع همکاران مدرسه



تقدیر دانش آموزان پیش دانشگاهی از معلمان به مناسب روز معلم



مراسم آغازین سال تحصیلی



مسابقه ی تیم قهرمان دانش آموزی با تیم مربیان با حضور مدیران مقاطع متوسطه اول و دوم



و اما آخرین تصویر

یک روز برفی در منطقه ی کویری سیستان و بلوچستان



فقط خواهش می‌کنم تهرانی‌ها و مدارس قوی به نتایج ما نخندند ما کجا و آن‌ها کجا. واقعیت ما در محیط و ظرف ما باید تفسیر شود. ولی باز هم خیال می‌کنم بچه‌های این جا از شهرهای بزرگ در خلقتشان چیزی کم ندارند ولی در امکانات کمتر بهره‌مند هستند. ما کم گذاشته‌ایم نه این که آن‌ها کم دارند. من برای این بچه‌ها و مریبان آن‌ها در این منطقه خیلی احترام قائلم. شما چه نظری دارید؟

برای رفع خستگی یک سری هم به بچه‌ها در اردوی درسی پیش دانشگاهی عید نوروز بزنیم:





شتاب‌زدگی در تعیین رشته بچه‌ها

با برنامه‌ریزی مفصل و حضور هر روز در مدرسه بالاخره نتیجه کنکور با قبولی همه بچه‌ها حاصل شد. مثل خانمی که اولین حملش را انجام می‌دهد احساس موفقیت بعد از ماه‌ها ترس و لرز برایشان حاصل شد کمی بچه تپل در آمد و همه خوشحال بودند ولی حواسمان نبود با دوپینگ‌های ما کمی هم بچه باد دارد.

به هر حال نتایج کنکور ما را ذوق‌زده کرده بود و مایل بودیم رشته‌های بالایی قبول شوند. چون برای مدرسه آبرو می‌شد ولی یک نکته را غافل شدیم. یکی از تجربه‌های ما این شد که در هنگام تعیین رشته، به بهترین رشته ممکن بچه‌ها را هدایت کردیم و چون تراز آن‌ها در منطقه خوب بود در رشته‌های خوبی قبول شدند مثلاً چندین نفر مهندسی برق و چند نفر مهندسی عمران قبول شدند ولی وقتی در دانشگاه مشغول شدند برخی از آن‌ها اصلاً کشش رشته برق را نداشتند و موجب شد بعد از چند ترم تعدادی از بچه‌ها مشروط شدند و نهایتاً تغییر رشته دادند. ما این نکته را دو سال طول کشید که متوجه شدیم؛ باید به توان و سابقه بچه‌ها توجه کنیم و در تعیین رشته احساسی عمل نکنیم، چون سرنوشت آن‌ها را خراب می‌کنیم. باید مراقب باشیم آبروی مدرسه را به قیمت خراب شدن آینده بچه‌ها نخریم. ما امین بچه‌ها هستیم و باید مصالح بچه‌ها را به آن‌ها صریح بگوییم. به هر حال امروزه در راهنمایی بچه‌ها به رشته‌های دانشگاهی، بسیار پخته‌تر عمل می‌شود گرچه خانواده‌ها کمتر به این واقعیتی که مدرسه در مورد بچه‌ها و کشش آن‌ها در برخی رشته‌ها می‌گوییم اعتنا می‌کنند. بگذریم. ما هم مثل والدینیم و نباید به خودمان یعنی مدرسه فکر کنیم ولی عزیزانمان یعنی بچه‌ها را فراموش کنیم.

مدرسه یا پاتوق فارغ التحصیلان

وقتی بچه‌ها فارغ‌التحصیل شدند به طور طبیعی مدرسه را تبدیل به پاتوق کردند؛ مدام در مدرسه بودند، خصوصاً که مدرسه به دانشگاه نزدیک بود. به طور متوسط روزی دوازده سیزده نفر دور بنده و آقایان رسایی بودند. این بچه‌ها به دلیل شدت رفاقت و علاقه به مدرسه می‌آمدند و خیلی هم ناظم و بزرگ‌ترها را تحویل نمی‌گرفتند. طوری شد که ما مورد اعتراض واقع شدیم؛ تا حدی نیز درست بود و کار مدرسه را مختل کرده بودیم. برخی از آن‌ها نیز گاهی رفتارهایی نامناسب مدرسه داشتند و برخی هم گاهی پوشش مناسبی نداشتند و این مشکل ما را زیاد می‌کرد. البته محاسنی هم در این کار بود و آن احساس مثبتی بود که سایر دانش‌آموزان نسبت به مدرسه پیدا می‌کردند و این‌جا را نقطه امن خود می‌یافتند. خصوصاً وقتی در سال ۸۰ بچه‌های فارغ‌التحصیل سرود و نمایش قوی در مدرسه اجرا کردند و حضور آن‌ها در برخی اردوها کمک و نشاط بخش بود. گاهی در مطالعه درسی نیز از بچه‌های درس‌خوان‌تر برای رفع اشکال استفاده می‌کردیم. به هر حال ما از سوی دیگر نمی‌خواستیم که فارغ‌التحصیلان را از مدرسه دور کنیم. به تدریج شش هفت نفر آن‌ها را در مدرسه جذب کردیم. از یکی از دوستان که اهل نمایش مذهبی هستند دعوت کردیم یک هفته در میان زاهدان بیایند و صرفاً برای فارغ‌التحصیلان وقت‌گذاری کند. قرار بود ایشان از بچه‌ها برای کارهای فوق‌برنامه مدرسه مانند کتابخانه و نمایش استفاده کند، که فقط کار نمایش گرفت. گاه تا نیمه‌های شب با فارغ‌التحصیلان بر روی نمایش کار می‌کردند و حتی بعضی از بچه‌ها شب را مدرسه می‌خوابیدند. مدرسه را کثیف می‌کردند و میهمان‌سرا را به هم می‌ریختند و بنده مورد اعتراض مدرسه قرار می‌گرفتم، ولی از بچه‌ها دفاع می‌کردم. ما سال‌ها شاهد این بودیم که نمایش‌های مذهبی بزرگی در تهران اجرا می‌شد، اما در زاهدان شناخته‌شده نبود؛ اما همین بچه‌ها چنین کارهایی اجرا کردند. از یکی از دوستان تهرانی نیز برای آموزش سرود و مداحی بهره‌مند شدیم که از بین همان بچه‌ها دو سه مداح خوب به دست آمد که هنوز نیز مجلس‌گردان هستند. از آن به بعد نیز نسل به نسل این جریان تداوم دارد و از هر دو سه دوره یک مداح و یا نمایشنامه‌نویس قوی بیرون می‌آید. این‌ها فرهنگ شده است. همین امسال سرود بسیار بزرگ شصت نفره برگزار کردند. حمایت مدرسه از بچه‌های خلاق کار را روی روال انداخته است. الآن کار به دست خود بچه‌های زاهدان است، تنها لازم بود که در ابتدا یک نمونه موفق بیاید کار را آموزش بدهد و به خصوص این‌که مورد حمایت و پشتیبانی مدرسه قرار بگیرند، مثلاً در حد خیلی کوچک باید سرایدار مدرسه با آن‌ها همراه باشد. گاهی این دانشجویان فارغ تا نیمه شب در مدرسه می‌ماندند و تمرین داشتند و کار می‌کردند و طبیعی بود که کمی هم شیطنت هم داشته باشند. جوان یعنی همین. نشاط می‌دهد و کلافه هم می‌کند. دل می‌دهد و غفلت هم دارد.

بدین ترتیب مدرسه پاتوقی شد برای فارغ‌التحصیلان و ما از میان آن‌ها برای مدرسه نیروهای جوان جذب می‌کردیم.



با بچه‌ها جشن فارغ التحصیلی با حضور معلمان گرفتیم و آن‌ها از معلم‌ها تشکر کردند و مدرسه هم از بچه‌ها. این تکریم‌ها برای بچه‌ها باورکردنی نبود که اینقدر محترمند معلم‌های مدرسه هم برای اولین بار این پدیده‌ها را تجربه می‌کردند همه می‌فهمیدند که همه محترم و ارزشمند هستند معلم و شاگرد. بچه‌ها مهم و عزیزند و باید این را ببینند.



آنها فارغ شده‌اند ولی از دل نمی‌روند. ما از شرشان خلاص نشده‌ایم بلکه به مهرشان گرفتار شده‌ایم. در جشن فارغ التحصیلی پدرها آمدند، معلم‌ها هم آمدند، مادرها هم آمدند و در حضور آن‌ها از فرزندانشان تجلیل شد چون آن‌ها مهمند و آینده آن‌ها و ما هستند.

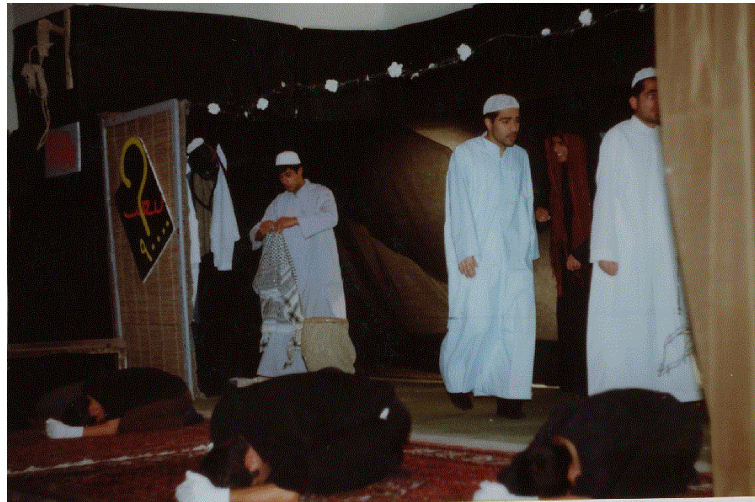




گفتم همین بچه‌ها کارهای جدیدی را در مدرسه شروع کردند. نمایش‌های بزرگ مثل تهرانی‌ها را یاد گرفتند و دوره فارغ التحصیلی در مدرسه اجرا کردند و دوستان کوچک‌تر آن‌ها افق‌های بزرگ‌تری را در سن پایین‌تری دیدند. بچه‌های فارغ التحصیل یک ماه دوماه تمرین می‌کردند تا نمایشی را برای دانش‌آموزان اجرا کنند و ما قبلاً این امکان را نداشتیم. بچه‌ها مدرسه را بزرگ‌تر کردند و فضای رشد را توسعه دادند چون انرژی داشتند و انگیزه و کمی هم وقت آزاد دوره دانشجویی. این ادامه رشد آن‌ها هم هست. ما باید بدانیم راه تربیت در پایان مدرسه تمام نمی‌شود و فقط شکلش عوض می‌شود و باید با بچه‌ها ادامه دهیم گرچه دستان در مدرسه خیلی باز نیست.

این تازه نفس‌ها بودند که کاروان نمایش‌های مذهبی را در مدرسه داغ کردند. حالا بچه‌های دبستانی ما هم این فرهنگ را می‌شناسند.





البته این کارهای بزرگ پشت صحنه‌های جالبی ندارد. جوان محیط را گاهی به هم می‌ریزند و گاهی به تمام معنا به گند می‌کشند. شب و روز را گاهی به هم وصل می‌کنند و همه را زابرا می‌کنند. خدا به سرایدار صبور و امین مدرسه خیر بدهد که این اوضاع را سال‌هاست تحمل می‌کند و با بچه‌ها همراه است. من گاهی نمی‌دانستم کی می‌خوابد. خدا مثل او را زیاد کند که نعمتی فوق العاده‌اند و نبودن مثل وی کارها را قفل می‌کند. گاهی ما آرام بودیم چون او آرامشش بهم می‌ریخت. او را نمی‌توان فراموش کرد و باید به بچه‌ها یاد بدهیم قدر مثل او را هم درک کنند.



بچه‌ها از رفتار ما با او می‌فهمند که او چقدر عزیز است و همین سرمایه رفتار اجتماعی آن‌ها می‌شود. یادمان نرود ما مربی هستیم تا یادشان نرود آن‌ها هنری نیستند و هنر در خدمت دین و جامعه باید باشد. این را در سال‌های بعد خیلی نیاز دارند.



اگر درست برویم بچه‌ها هم سعی می‌کنند درست بروند. اگر ما کارمان را از مسیر دین خارج نکنیم بچه‌ها هم خودشان صبح جمعه گاهی به کوه صاحب الزمان می‌روند و دعا می‌خوانند و صبحانه می‌خورند و عکس می‌گیرند و سرشار و شاد برمی‌گردند. شهر ما که امام زاده صالح ندارد شاه عبدالعظیم ندارد، شاه چراغ و جمکران ندارد، ولی خدا و امام زمان دارد مثل تهران، مثل قم، مثل شیراز.



جوانان دل‌نازک و مریبان دلگیر

همه این کارها برای دوره‌های اول به راحتی انجام می‌شود، اما وقتی دوره‌های فارغ‌التحصیل زیاد می‌شود و از پنج و ده دوره عبور می‌کند کار مشکل می‌شود. بنده سال سومی را که زاهدان بودم وقت را به این امور اختصاص می‌دادم، ولی الآن می‌بینم که نمی‌توانیم از حجم بزرگ فارغ‌التحصیلان فعلی حمایت کنیم. حتی همان سال سوم کار، که دو دوره فارغ‌التحصیل داشتیم، معلمان راهنما گلایه داشتند که از کار افتاده‌اند و رسیدگی به دانش‌آموزان سخت شده است و دفتر آن‌ها همواره از فارغ‌التحصیلان پر است؛ اگر به کسی بی‌توجهی می‌کردند یا می‌گفتند: «کار داریم» یا «مزاحمی و دفتر کاری من محل گعده نباید باشد»، موجب دل‌آزردگی بچه‌ها می‌شد. این هرج و مرج نسبی به این خاطر بود که برنامه نداشتیم. کار را که کمی سخت گرفتیم، به مرور گلایه‌های فارغ‌التحصیلان شروع شد. می‌گفتند: «ما مدرسه می‌رویم ولی ما را تحویل نمی‌گیرند». در صورتی که خبر نداشتند بعضی از دوستان خودشان وقتی به مدرسه می‌آمدند جلوی دانش‌آموزان لش‌بازی درآورده بودند. بدین ترتیب ما می‌خواستیم وضعیت را مهار کنیم، اما فارغ‌التحصیلان دلگیر می‌شدند و ارتباط خود با مدرسه را قطع می‌کردند. این مشکل هنوز هم وجود دارد و بنده حتی در تهران نیز نمونه موفق و جامعی در این زمینه سراغ ندارم.

در دو سه دوره اول مدرسه این مشکل چندان بزرگ نیست، اما بعد از آن حجم فارغ‌التحصیلان زیاد می‌شود و شرایط سخت می‌شود. به خصوص این که به طور طبیعی همواره اولی‌ها برنده هستند، چرا که در آغاز صندلی‌های کاری مدرسه خالی است و دوره‌های اول و دوم آن‌را پر می‌کنند و معلم‌راهنما و معلم دروس می‌شوند، اما بعد از آن برای دوره‌های بعدی جایی نمی‌ماند. دوره‌های بعدی گلایه می‌کنند که دوره اولی‌ها نورچشمی هستند و مدرسه به بعدی‌ها توجه ندارد. این نگاه از سمت بچه‌ها درست است، اما از سوی دیگر نیز مدرسه نمی‌تواند سال به سال نیروهایش را عوض کند. مدرسه روی یکی دو نفر از دوره اول کار کرد و معلمان ریاضی و فیزیک بسیار خوبی شدند، دیگر مدرسه نیاز به معلم بعدی ندارد. همین باعث دلخوری دوره‌های بعدی شده است که هنوز هم درگیر آن هستیم. بچه‌ها زود تحلیل و قضاوت می‌کنند و از مشکلات بی‌اطلاعت و چقدر باید قصه خورد تا دلشان را دوباره به دست بیايد. یادمان نرود آن‌ها عزیز و محترمند و ارزش دلجویی دارند. این کارها وقت می‌گیرد.



به غدیر نزدیک می‌شویم. در مدرسه ما غدیر غریب نیست و گاهی برکه غدیر نیز بازسازی می‌شود و بچه‌ها کنارش عکس یادگاری هم می‌گیرند. برای مولا با هم سرود می‌خوانند و دل را به یادش آباد می‌کنند.



بیابان هم به ذکر علی آباد می‌شود و نهال امامتش در قلب‌ها در گلخانه مدرسه آبیاری می‌شود.

خلاصه مطالب

تا این جا

۱. گفتیم که برای رشد مدرسه در یک منطقه محروم اولین نیاز و ضرورت امکانات نیست.
۲. اولین ضرورت انگیزش و امید و هدف است، امکانات خواهد آمد.
۳. بچه‌ها برای رشد باید همراهی شوند و آن هم وقت و حضور معلم راهنما را می‌خواهد.
۴. بچه‌ها از مدرسه فارغ التحصیل می‌شوند ولی جریان تربیت باید ادامه یابد و هنوز کارهای زیادی مانده است برای بعد از آن.
۵. فارغ التحصیلان یکی از ارکان بقا و تداوم رشد یک مدرسه است اما این بقا رمز و رازی هم دارد.



راه اندازی هیأت فارغ التحصیلان

یکی از ایده‌های حل مشکل نبودن ظرفیت رسیدگی به بچه‌ها در داخل مدرسه، تأسیس هیأت مدرسه بود که در ظرف آن برخی از بچه‌های دیگر جذب شدند. اما ظرف یک هیأت نیز محدود است و وقتی ده بیست نفر از بچه‌ها کارهای هیأت را قبضه کردند، بعدی‌ها شاکی می‌شوند. به نظر می‌رسد سیستم مدرسه در اداره فارغ التحصیلان عاجز است چرا که به طور دائم فارغ التحصیل داریم، اما ظرفیت مدرسه محدود است. برای راه‌اندازی هیأت شب‌های جمعه، پیلوت یک ساختمان مسکونی برای جلسات پیش‌بینی کرده بودیم و در اختیار فارغ التحصیلان قرار گرفت تا دعا و مجلس داشته باشند. این کار سال‌ها به خوبی انجام شد و هر وقت کسی از تهران آن‌جا بود برای بچه‌ها صحبت می‌کرد و در سایر ایام از بزرگ‌ترها برای این کار استفاده می‌کردند. در سال ۸۰ شب‌های قدر تصمیم گرفتیم مجلس مفصل‌تری در مدرسه داشته باشیم و کل خانواده‌ها را دعوت کنیم. با برنامه‌ریزی نسبتاً دقیق، مجلس بسیار خوبی را برای شب‌های قدر در مدرسه برگزار کردیم و منبری و مداح خوب دعوت کردیم و کادر مدرسه و فارغ التحصیل‌ها نیز همکاری کردند و تجربه‌های بسیار خوبی در این زمینه ایجاد شد که موجب شد هیأت فارغ التحصیلانی شکل بگیرد و در مناسبت‌های دینی، خانواده‌های زیادی انتظار داشتند که به این هیأت بروند. نوعاً در ایام خاص نیز از منبری خوب تهرانی و قمی استفاده کردیم و همه راضی بودند.

آن روز که فارغ التحصیلان هیأت زدند نمی‌دانستیم که پایه امروز اقامه عزای کودکان در مدرسه گذاشته می‌شود که کودکان در دبستان هدایت در میان معلمانی که فارغ التحصیل هستند برای مظلوم کربلا مشق عزای خواهند نوشت.





سختی ساختار شکنی فرهنگی

آنچه در این مرحله از کار متوجه شدیم این بود که ساختار شکنی در فرهنگ بومی بسیار مشکل است اما اگر با حمایت سیستم بتوانیم تغییر را در یک دوره به خوبی پیاده کنیم، تحول جاگیر می‌شود؛ الآن دیگر کار بعدازظهر و طرح تابستان به خوبی جا افتاده است، در حالی که در ده سال نخست تمام تیم آموزش و پرورش ما این فرهنگ را نداشتند. به ما می‌گفتند: «خانواده‌ها بچه‌هایشان را تابستان به ده می‌برند» و یا این که «پنج‌شنبه بعدازظهرها همه مزار می‌روند و نمی‌توان جلسه والدین گذاشت». خیلی زمان و انرژی برد که روشن شود این باورها درست نیست و خانواده‌ها با مدرسه همراه خواهند شد. سال ۷۹ نتوانستیم اردوی تابستان را شروع کنیم، اما اجبار کردیم که اگر سال بعد کسی نباید ثبت‌نام نمی‌کنیم. با خودمان گفتیم: «اگر هم ریزش داشته باشیم، فرهنگ‌سازی می‌شود». جالب این که فقط یک یا دو نفر از مدرسه رفتند. این نشان می‌دهد که بعضی از وقت‌ها باید با اقتدار مشکل را حل کرد. ظهر خوابی و کار بعدازظهر؛ جلسات بعدازظهر پنجشنبه برای والدین و کار تابستان به این صورت حل شد؛ خانواده‌ها خودشان را با برنامه مدرسه تنظیم می‌کنند به شرطی که مدرسه بدانند چه می‌کند و در تردید نباشد.

این ساختار شکنی با اقتدار همراه با موفقیت و مقبولیت شدنی شد. بدین ترتیب فرهنگ‌سازی می‌شود. باید عزم و پیگیری داشت، گاهی برخی افراد کار کم را زیاد تلقی می‌کنند و کم‌کاری را امری عادی می‌دانند. الآن بچه‌های مدرسه زاهدان خودشان را باور دارند و با تهران مقایسه می‌کنند. سقف تربیتی مدرسه طوری طراحی شده است که دانش‌آموزان را با دید بلند تربیت می‌کند. فارغ‌التحصیلان این فرهنگ را با خودشان به محیط می‌برند، البته گاه فضای بسته کارهای اداری را تحمل نمی‌کنند و به کار آزاد روی می‌آورند! باور بنده این است که این نوع مدارس می‌توانند با تغییر عمیق فرهنگ اندکی از افراد [نخبه]، بر کل جامعه اثر بگذارند.

رفتن به شهرستان و عبور از بت تهران

در یک سفر در شهر مزار شریف افغانستان مدرسه ترک-افغان را دیدم که زیر نظر شخصیتی به نام فتح الله گولن از اهالی ترکیه است. متوجه شدم بعضی از معلمان ده سال است که به ترکیه برگشته‌اند، برای بنده سؤال شد که چرا فارغ‌التحصیلان مدارس خوب تهران این روحیه را ندارند؟ جریان گولن ابتدا مدرسه تأسیس می‌کند و سپس با سیستم‌های تجاری از افرادی که هجرت کرده‌اند حمایت می‌کنند. فکر می‌کنم جوان‌هایی که به رفتن تمایل داشته باشند داریم، اما برای حمایت از آن‌ها برنامه و سیستم مدیریت نداریم. این جوان‌ها به بنده مراجعه می‌کنند. برخی از آن‌ها از زندگی در تهران خسته شده‌اند و دوست دارند زندگی آرام‌تری و مفیدتری را در شهرستان تجربه کنند.

یکی از مسائل در رفتن به شهرستان برای هرکس مسایل خانوادگی است. دوری و غربت هم به مانعی تبدیل می‌شود، خصوصاً برای افرادی که در زندگی پرزرق و برق تهرانی بزرگ شده‌اند. به هر حال باید همسر فرد این روند را قبول داشته باشد والا ممکن است افسرده شود یا ناسازگاری و بی‌تحملی نشان دهد. همسر بنده فردی اجتماعی نیست و در خانه با بچه‌ها سر می‌کرد. دخترانه هم نداشتیم که در آن‌جا مشغول شود. خانم‌های دوستان مدرسه به خانواده ما محبت داشتند. گاهی برای ما نان خانگی می‌پختند و می‌آوردند. ولی به هر حال عیال ما خیلی اهل ارتباط‌گیری نبود. یک جلسه چند نفر از خانم‌های جوان با ایشان داشتند و چیزهایی را به آن‌ها درس می‌داد. امکانات زندگی هم ساده بود. البته شیرینی خاص خودش را داشت ولی این ربطی به تحمل مشکلات ندارد. به هر حال باید زن، مشکلات و تنهایی‌ها را تحمل کند، خصوصاً که رفت و آمد امری ساده نبود. البته دوستانی که از تهران می‌آمدند، به منزل ما هم سر می‌زدند می‌آمدند و این تنوعی در زندگی ایجاد می‌کرد. در برخی مجالس و محافل دوستان مدرسه نیز، به ضرورت شرکت می‌کردیم. حتی یکی از والدین دانش‌آموزان که خیلی محبت داشت ما را یکی دو بار با خانواده به منزلش دعوت کرد ولی این‌ها برای یک زن، غیر از زندگی اصلی و طبیعی او در تهران است. به هر حال اداره زندگی هم در این شرایط قصه‌هایی دارد که وقتش نیست.



عشق آسان نمود اول

مسأله دیگر این است که ممکن است تصور شود همه کارها در زاهدان ردیف بود و یک مربی جوان ممکن است ساده‌انگاری کند که صرف رفتن به شهرستان کار را حل می‌کند. معمولاً مقاومت محیط، امری سخت است و با سرسختی می‌توان بر آن غلبه کرد. من گاهی در اثر مشکلات کاری و کم‌لطفی‌ها بی‌انگیزه می‌شدم و حالت گرفته‌ای پیدا می‌کردم. گاهی سردرد مزمن می‌گرفتم. یک بار در اثر فشار، چند هفته به مدرسه نرفتم. البته با دوستان جوان نشست داشتم، کافه را به هم نمی‌زدیم و شلوغ نمی‌کردم ولی کلافه بودم و بیشتر خانه می‌ماندم و به نوشتن برخی شرح وظایف‌ها مشغول می‌شدم. تجربه من این است که در این موارد اگر به استناد هیأت امناء و تهران فشار را بالا ببریم آینده مدرسه قربانی می‌شود و انگیزه‌ها کور می‌شود. باید راه حل را در منطقه یافت و با زورگویی نباید مشکل داخلی مؤسسه را حل کرد. مسأله این بود که گاهی کار ما درک نمی‌شد و خواسته و ناخواسته خیلی روی ما فشار می‌آمد. جوان‌ها نیز تا پخته شوند، خیلی طول می‌کشد؛ یادگیری اولیه، غیر از پختگی است که باید با تجربه آمیخته شود، لذا کار بسیار طولانی است. در سه سال صرفاً پایه‌ها گذاشته شد، ولی روند رشد مدرسه با جدیت ادامه دارد. تا این گوساله گاو شود جگر خیلی‌ها باید آب شود. معتقدم این تیپ کارها دست کم، بیست سال وقت‌گذاری می‌خواهد.

قصه تربیت غصه نیز خیلی دارد که در این مجال به آن‌ها چندان نپرداختیم. بچه‌ها همیشه هم همان نمی‌شوند که می‌خواهیم و همواره همان نمی‌کنند که انتظار داریم. جهان ما شیطان هم دارد و جوان ما نفس هم دارد و جنگ جنود رحمان و عساکر شیطان به قوت برقرار است و دام‌ها بر مسیر گام‌ها پهن است و اسارت و ضلالت هم می‌بینیم و گاه خیانت هم به تورمان می‌خورد. گاه اختلاف و جدایی هم پیش می‌آید و گاه مواجه با بدگویی کسانی می‌شوی که همه کار برای آن‌ها کرده‌ای. خلاصه همیشه گل نیست و خار هم کم نصیب نمی‌شود. شرح این قصه‌های غمبار نیز ماند.

ناگفته‌ها و مراحل بعدی رشد مدرسه

آنچه تا این‌جا عرض شد مرحله دوم رشد مدرسه بود. برگشت فارغ‌التحصیلان به مدرسه سرفصل دیگری از رشد مدرسه را شروع کرد که خیلی به آن پرداختیم. تحولات مدیریتی مدرسه نیز از موضوعات مانده این نهال و قصه است. من به جهات سازمانی و ساختاری مؤسسه نپرداختم که امروزه آن مجموعه دوستانه به سازمانی جدی تبدیل شده است باید یک حرکت جمعی را برای ماندگاری به نهاد و سازمان تبدیل کرد و شرح وظیفه و چارت و سیستم در آن دید. بیشتر فرایندهای رشد و تحول را یادآور شدم و جوهر کار که سازمان‌ها از آن غافل می‌شوند را دنبال کردم. راه اندازی دخترانه نیز سرفصل بزرگی است که پرداختن به آن مجال دیگری می‌طلبد. کار با خانم‌ها و تربیت دختران عالم دیگری دارد. به هر حال دنیای شیرین مدرسه‌داری و تربیت نسل، جهانی غیر تکراری و نوشونده است که در آن همواره همه چیز جدید و زنده است و بوی ابدیت و بقا می‌دهد. آن‌جا به عالم ربوبیت نزدیک‌تر است، اگر بر مدار خدا و اولیای او سامان بگیرد.

در پایان یاد می‌کنم از عزیزانی که بی‌چشم داشت در امنای کار بوده و هستند و بار را بر دوش گرفته‌اند و کار را حمایت می‌کنند که نیت آن‌ها از کار همه ما بزرگ‌تر است و پاداششان دعا‌های والدین و بچه‌هاست. رفتگان و خفتگان عالم تربیت را یاد کنیم و بر مزارشان فاتحه‌ای نثار نماییم. فرصت ما نیز در گروه صلحا پایان یافت و امید داریم که برکات این گروه برای جریان آموزش و پرورش مملکتمان مبارک و مستدام باشد. از مدیریت محترم گروه آقای دکتر نیرو که انرژی‌بخش این کاروان است نیز بی‌نهایت سپاسگزاریم و سلامتش را از خدایش استدعا داریم.

عکس‌های پایانی

این مدرسه در یک ساختمان معمولی شروع شد. اولین ساختمان این است:



و به تدریج در محیطی دیگر راه اندازی شد که مدت‌ها حیاط بچه‌ها خاکی بود.



شاید در موارد این گونه بهتر باشد منتظر امکانات نباشیم با کار امکانات را جذب کنیم.

ما نیز مثل خیلی از شماها نگران آینده بچه‌ها هستیم. نمی‌دانیم این آموزش‌ها چقدر در موفقیت زندگی بچه‌ها مفید است. گمان می‌کنیم مهارت آموزی نیز خیلی مهم شده است و در فکر هستیم. بسیار به راهنمایی نیاز داریم و خودمان هم در حال مطالعه و بررسی هستیم که چه اصلاحاتی در سیستم باید بکنیم. به کارهای مهارتی گرایش داریم و در جستجوی تجارب عملی و مناسب هستیم.





ورزش هم برای ما مهم است و تلاشمان را برای رشد بچه‌ها می‌کنیم و برای آموزش‌های تخصصی‌تر هم فکری داریم.

البته از ورزش حرفه‌ای و باشگاهی می‌ترسیم. به نظرمان کمی مشکلات تربیتی در آن حیطه زیاد است و این بر دلسوزان تربیت و سعادت بچه‌ها مخفی نیست.





سخن زیاد است و بیش از این جایز نیست که مزاحم این فضای صلحایی باشیم. همه دوستانی که ما را همراهی کردند به خدا می‌سپاریم و چشم بر تجربه‌های مدارس قوی دوخته‌ایم که از آن‌ها یاد بگیریم.

والسلام.